



دستگاه فرهنگی آموزشی
دانشجویان دانشگاه فرهنگیان و کارشناسان آموزش و پرورش
فرهنگی اسلامی آموزی



دستگاه

لشکر

ماهنشا آموزشی، تحلیلی و اطلاع رسانی برای معلمان، دانشجویان دانشگاه فرهنگیان و کارشناسان آموزش و پرورش
دوره سی و هفتم - بهمن ۱۳۹۷ - شماره پیاپی ۱۹ - ۶۴ صفحه - ۱۵۰۰۰ ریال



بُنازم بِه بُزم محبت

استان
کردستان



هوش
حرکتی و
موسیقایی



چهارسوق
تجربهها



معلمی نیازمند
«اصالت»



با دوربین



سوما توره خاندانقلی

استان کردستان/ بیجار

دهمین دوره جشنواره عکس رشد



پرویز گلی زاده

استان آذربایجان شرقی/ اهر

دهمین دوره جشنواره عکس رشد



حمیدرضا امیری متین

استان همدان/ همدان

دهمین دوره جشنواره عکس رشد

بنازم به بزم محبت / ۲

- معلمی نیازمند «اصالت» / نصرالله دادر ۳
- خودآزاریابی و دردسرهایش! / نرگس سجادیه ۷
- راهکارهایی برای تربیت معلم / اعظم لاریجانی ۹
- بُتی و سگ‌های سرگردنه / ایمان قاسمی ۱۱
- ورقه فیزیک / فرید قشلاقی تبریز ۱۳
- خیلی نزدیک، خیلی دور / شهین ابروایی ۱۵
- فرار از مدرسه / مصطفی سهراپیلو ۱۹
- معلمی در دنیای صفر و یک‌ها / حسین غفاری ۲۰
- شعر / ۲۲
- چهاره سوق تجربه‌ها / محمد آزین ۲۴
- به زبان خوش دانشمند شوبد / روبا صدر ۲۶
- ایجاد شادابی و نشاط در زنگ تفريح / زهرا حقیقی کخانی ژاله ۲۸
- پنج دقیقه‌های طلایی / فاطمه‌سادات حسینی ۳۰
- کلاس باحال / زهرا آقایی ۳۲
- یادداشت‌های یک سریاز فراری / ۵۷ ۳۴
- هوش حرکتی و موسیقایی / دکتر محمد نیرو، مسعود غفاری شریف ۳۸
- دیوان عدالت اداری / حسین عاملی ۴۱
- می‌ترسم! / ستار محمدی ۴۲
- نگاهی به خاطره «می‌ترسم!» / محمد حسین حسینی نژاد ۴۳
- ارتباط موفق و مؤثر / زهرا سادات تقوی ۴۴
- روزنگار / ۴۶
- یک قاج تجربه / مریم رحیمی پور ۴۸

کردستان / ۵۰

- استاد حیرت / عیاس احمدی ۵۲
- ضرب بازی / شهین فرهمندی ۵۴
- نیمة پر کلاس‌های چندپایه / جمال خالداری ۵۵
- خودآزاریابی و یادگیری دانش آموزان / نرگس غفاری راد ۵۶
- جشن عدد پی / لیلا بسطامی ۵۷
- درس آزاد در کتاب‌های فارسی / هیمن رجبی ۵۸
- همدی از همزنی بهتر است / فاطمه جعفری ۵۹
- اُسوه‌های جاوید / عیاس احمدی ۶۰
- خودانکایی در مدرسه‌های شبانه‌روزی / ۶۲
- دو معلم نویسنده / ۶۴

ویژه‌نامه استان کردستان

وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و نکات‌گردانی آموزشی

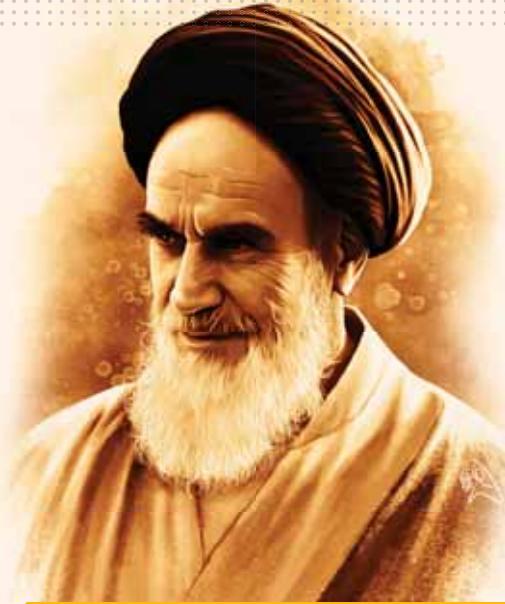
مدیر مسئول: محمد ناصری
شورای سودبیری: محمد رضا حاشمی
سیده باقری
شورای برنامه‌ریزی:
نصرالله دادر، بهارک طالب‌الله
اشرف‌السادات فاطمی، لیلی محمد حسین
منصور ملک‌عباسی، فرزانه نورالله
کارشناس پخش شعر: سعید بیانکی
کارشناس پخش داستان: داود غفارزادگان
مدیر داخلی: شهلا فهمی
ویراستار: کیری محمودی
طراح گرافیک: سید جعفر ذهنی

ویژه‌نامه استان کردستان:
همکاران:
راهد احمدی، عیاس احمدی، شایسته حسینی
سارا رحیمی، طیب سالاروندیان، صدیقه عبدالهی
ابراهیم کرم‌زاده، اسماعیل کوهی، غلامرضا کرمی‌نیا،
طاط محمدی، راهد مرادیانی، اکبر منجمی
صادق معین نژاد، مهدی نامدار، لیلا کیلی قصرگان

نشانی دفتر مجله:
تهران، ایرانشهر شمالی، پلاک ۱۵۸۷۵/۶۵۸۶
صدوق پستی ۱۵۸۷۵/۳۳۳۱
تلفن: ۰۲۱-۸۸۴۹۰۲۳۲
نماهبر: ۰۲۱-۸۸۳۰۱۴۷۸
پیامک: ۳۰۰۰۸۹۹۵۲
roshdmag: 
www.roshdmag.ir
ویگاه: 
moallem@roshdmag.ir
پیام‌نگار: 
نشانی امور مشترکین: ۱۵۸۷۵/۳۳۳۱
تهران، صندوق پستی ۰۲۱-۸۸۶۷۳۰۸
امور مشترکین: ۰۲۱-۸۸۴۹۰۲۳۳
فکس: ۰۲۱-۸۸۴۹۰۲۳۳
شهرگان: ۰۲۱۰۰۰ نسخه
عکس روی جلد از اعظم لاریجانی
چاپ و توزیع: شرکت افست

قابل توجه نویسنده‌گان و مترجمان

- مقالات‌هایی که برای درج در مجله می‌فرستید، باید با اهداف و رویکردهای آموزشی، تربیتی و فرهنگی این مجله مرتبط باشند و قابل در جای دیگری چاپ نشده باشند.
- مقالات‌های ترجمه شده باید با متن اصلی هم‌خوانی داشته باشند و متن اصلی نیز همراه آن‌ها باشد. چنانچه مقاله را خلاصه می‌کنید، این موضوع را قید بفرمایید.
- حجم مطالب ارسالی حداقل ۱۰۰۰ کلمه باشد.
- مقاله باید روان و از نظر دستور زبان فارسی درست باشد و در انتخاب واژه‌های علمی و فنی دقت لازم مبذول شود.
- محل قراردادن جدول‌ها، شکل‌ها و عکس‌های در متن مشخص شود.
- شماره تماش و نشانی کترونیکی نویسنده حتماً نوشته شود.
- مجله در درد، قبول، ویرایش و تاخیص مقاله‌های رسمیه مختار است.
- آرای مدرج در مقاله ضرورتاً مبین رأی و نظر مسئولان مجله نیست.



بنازم به بزم محبت

از دیگری زائل شود. شیوه زندگی ما در دوران انقلاب اسلامی بی همتاست. مدلی که در آن گذشت و صبوری برای تحقق هدف بزرگ، بارزترین رفتار ما در برابر مشکلات است. ویژگی «گذشت و صبوری» همچنان در وجود ما معلمان مهم ترین عنصر زندگی است. «محبت» به دیگران که یکی از مهم ترین ویژگی های انسانی است، در دوران انقلاب اسلامی غبارروبی شده است و یکی از مهم ترین نعمت های ارزشمند آن به شمار می رود. ما به عنوان جامعه ای که محور حکومت اجتماعی خود را بر توحید تنظیم کرده و با انتخاب نام و تشكیل جمهوری اسلامی، شعار خود را جمهوری خواهی و اسلام دوستی قرار داده است، باید بیش از پیش بازار «محبت» را داغ نگه داریم و همدیگر را چون برادران، خواهران و فرزندان خود مورد لطف و محبت قرار دهیم. اگر اهل محبت باشیم، «حال خودمان خوب می شود.» خمینی بزرگ، به شیوه احسان و عطا، به مردم عزت، عدالت، وحدت و شهامت داد. این نعمت بزرگی است که پاس داری از آن بر همه ما معلمان که توفیق معلمی را داریم، واجب است. امید آنکه شهد محبت و آموزه های شما برای همیشه کام دانش آموزان سر زمین عزیزمان ایران را شیرین کند و دامنه آگاهی آنان را برای داشتن زندگی بهتر برای خود و دیگران افزایش دهد.

پی نوشت

۱. برای آشنایی با آداب نقد صفحه ۴۸ مجله رشد معلم اردیبهشت سال ۱۳۹۷ را مطالعه کنید.

بعضی از ما به «نق زدن» مداوم و گله از نداری ها عادت کرده ایم و بر عکس، مدح دارایی ها و نعمت ها را به راحتی فراموش کرده ایم؛ نعمت هایی مانند سلامتی، عقل، زندگی در محیط سالم مدرسه با همکاران و در محیط کلاس درس با بندگان خوب خدا (دانش آموزان) و شاغل بودن در شغل شریف معلمی که رسالت اصلی اش کمک به آگاهی بندگان خداست. ما کمتر اهل نقد هستیم؛ شاید به این دلیل که «آداب نقد» را نمی دانیم.^۱ یکی از نعمت هایی که ما گاهی به دلیل مشکلات معیشتی و اجتماعی آن را فراموش می کنیم، «نعمت انقلاب اسلامی» است. ما به پشت وانه انقلاب مردمی که جان مایه آن آموزه های دین اسلام است، یافته های زیادی به دست آورده ایم که از آن جمله می توان به ترس نداشتن از مزدوران شاه و آمریکا و استعمار شرق و غرب اشاره کرد. ما به واسطه داشتن رهبری چون خمینی عزیز، توانستیم دغدغه آزادی و استقلال پیدا کنیم و خودمان بر اساس آرمان هایی که داشتیم، جمهوری اسلامی را به عنوان شیوه حکومتی مان انتخاب کردیم. ما به برکت وحدت، برادری و یکپارچگی که سال ها مبارزه در راه انقلاب اسلامی زمینه ساز شکل گیری آن بین اشیار کشورمان بود، توانستیم هشت سال در مقابل دشمنان کشور استقامت کنیم و در این راه بهترین سرمایه های خود (شهیدان) را فدا کنیم. مراقب باشیم، مشکلات ریز و درشت زندگی باعث نشود ارزش نعمت های بزرگ خود را فراموش کنیم و بر اساس ناسیپاسی، زمینه ای ایجاد کنیم که آرام آرام از اثربخشی نعمت ها کاسته و نعمت های کی پس



گفت و گو با
سید بابک علی
نویسنده کتاب
«بازگشت به اصالت»

معلمی نیازمند «اصالت»

گفت و گو: نصرالله دادار

اصالت یکی از موضوعات بنیادین مورد توجه فلاسفه و روان‌شناسان بوده است. از جمله دلایل اهمیت آن این است که خودشناسی و روراستی با خود از عوامل کلیدی برای موفقیت، سلامتی و رشد انسان‌ها در زندگی و محیط کار محسوب می‌شود. به علاوه، برخورداری از انگیزه‌های متعالی و اخلاق‌مداری، به عنوان موضوعاتی مرتبط، برای ارزش‌آفرینی انسان‌ها امری کلیدی است. به گفته دکتر سید بابک علی، مؤلف کتاب «بازگشت به اصالت»، «هر شغلی مانند معلمی که نیازمند «سرمایه روان‌شناختی» زیادی از جنبه‌های صبر، تاب آوری، خوشبینی و امیدواری است، به اصالت احتیاج دارد و کسی که اصالتش کم باشد و بخواهد کار تعلیم و تربیت کند، از نظر روان‌شناختی دوام نخواهد آورد. معلم با بازگشت به اصالت، به خودش کمک می‌کند با پویایی و شادابی درونی بیشتری کارش را انجام دهد و نوآورتر باشد».

دکتر علی، عضو هیئت علمی دانشکده مدیریت و اقتصاد دانشگاه صنعتی شریف، دارای مدرک کارشناسی مهندسی برق از دانشگاه صنعتی شریف، کارشناسی ارشد مدیریت آموزشی از دانشگاه تهران و دکترای علوم تربیتی با گرایش روان‌شناسی کار تیمی از دانشگاه New South Wales استرالیاست. درباره اصالت و نقش آن در حرفه معلمی گفت و گویی با او انجام داده‌ایم که در ادامه از نظر شما می‌گذرد:

که توانستم پیش رفتم و برگشتم تا ببینم از جهات نظری و عملی از این‌ها چه استفاده‌های می‌توانم بکنم، همین کار موجب شد با افرادی مواجه شوم که در خیلی از کارهایشان خودآگاهانه و انتخاب‌گرایانه عمل می‌کنند. یعنی کار را به دلیل ارزشی و اینکه می‌خواهند به گونه‌ای اگاهانه و مختارانه باشند، انجام می‌دهند. احساس کردم بینتر خودشان اند و با خودشان روراست هستند. این روراستی برایم خیلی جذاب بود. بعضی آدم‌ها که ممکن است تعدادشان هم کم باشد، ظاهراً می‌توانند با وجود فشارهای محیطی، حداقل در جاهایی (نه همه‌جا)، «خودشان» باشند.

من آنجا حس کردم آدمی که خودش است، نگاهش به دنیا و انگیزه‌هایش برای فعالیت‌هایی که انجام می‌دهد، خیلی متفاوت است. بعد می‌دیدم این‌ها به عنوان رهبر سازمانی اثرگذارند و دیگران در محیط کار رویشان حساب می‌کنند و در مقابل افرادی که خودشان نیستند و مدام به طور سطحی عوض می‌شوند، قابل اعتمادترند.

کتاب «بازگشت به اصالت» محصل این مطالعه و تعمق حدوداً

چطور شد توجه شما به موضوع «اصالت» جلب شد؟

موضوعی که من از قبل با آن آشنا بودم، حوزه رهبری اصیل بود که به کاری که الان در دانشکده مدیریت و اقتصاد دانشگاه صنعتی شریف و در ارتباط با مدیران ارشد سازمان‌ها انجام می‌دهم، نزدیک‌تر است. چون ما در این دانشکده در زمینه سازمان‌ها کار می‌کنیم، وقتی سراغ رهبری اصیل رفتم، متوجه شدم لازم است یک گام عقب‌تر بروم. برایم مهم بود که بهم در مفهوم رهبری اصیل یعنی «authentic leadership» اصیل یعنی «authentic» چه معنای دارد.

این طور نیست که فرد لزوماً مدیر یا رهبر باشد تا اصیل باشد. هر انسانی می‌تواند درباره میزان اصالتش فکر و بررسی کند. درباره اصالت، هم مباحث فلسفی هست و هم مباحث روان‌شناختی.

این دو مبحث در بعضی از منابع با هم بیوند جدی دارند، ولی پیشینه تحقیقاتی جدا از همی نیز دارند و الزاماً همیشه با هم هم‌افزایی^۱ نداشته‌اند. در سیری که در این مفاهیم کردم، تا حدی

یک میزان است، پدیدهای استاتیک (ساکن) نیست، بلکه پویا است. فرد اصیل به دلیل اینکه ارزش‌های فراتر از خودخواهی خود دارد، نسبت به تغییرات ضروری به صورت انتخاب‌گرایانه، با استیاق و گشودگی ذهنی بیشتری برخورد می‌کند.

اصیل بودن این طور نیست که فرد لزوماً مدیر یا رهبر باشد هر انسانی می‌تواند درباره میزان و اصالتش فکر کند

شش ساله است.

■ تعریف شما از اصالت چیست؟

قبل از اینکه بگوییم اصالت چیست، ترجیح می‌دهم درباره میزان اصالت بگویم، این‌طور نیست که بگوییم آدم‌ها یا اصالی هستند یا غیراصیل. اصالت یک میزان است و می‌تواند کم و زیاد شود.

آدم‌هایی که اصالت بیشتری دارند، در ساختن زندگی‌شان، بیشتر یا بالتبه، «انتخابگرترند».

انتخابگری یکی از خصوصیات افراد با اصالت زیاد است و به طور طبیعی، فرد برای اینکه انتخابگر باشد، آگاهانه این انتخاب را انجام داده است. پس خودآگاه بودن و انتخابگر بودن دو ویژگی این‌گونه افراد است.

اگر بخواهیم ملموس‌تر بیان کنیم، افرادی که اصالت بیشتری دارند، بالتبه زندگی‌شان بیشتر محصول انتخاب‌های خودشان است. علت اینکه کلمات «بیشتر» و «بالتبه» را به کار می‌برم، این است که قصه اصالت، صفر و صد نیست و در نهایت، آدمی که اصالت بیشتری دارد، همچنان می‌تواند در جاهایی تحت شرایط اجتماعی قرار گرفته باشد.

ولی این آدم‌ها بالتبه انتخاب‌گرایانه‌تر زندگی‌شان را «می‌سازند». شاخص دیگر افراد اصیل این است که با خودشان روز است هستند. یعنی اگر نقطه ضعف یا قوتی داشته باشند، روز است به خودشان می‌گویند می‌توانم یا نمی‌توانم آن کار را انجام بدهم یا آن کار را بدل نیستم. از این خودشناسی نیز به عنوان زمینه‌ای برای رشد خود به طور طبیعی و با انگیزه‌های درونی بالا استفاده می‌کنند.

در واقع، افراد اصیل با خودشان بیگانه نیستند. تصویری که افراد اصیل از خودشان دارند، مغشوش نیست. یکی از تلاش‌های مداوم آن‌ها این است که آینه درونی‌شان را شفاف‌تر نگه دارند تا بتوانند تصویر خودشان را در آن بهتر بینند.

افراد اصیل، همان‌طور که خودشان را می‌شناسند، متعهدانه رفتار می‌کنند و این به نوعی با انتخابگری بیوند دارد. چون در دوراهی‌ها و دشواری‌های است که ما انتخابگر بودنمان را متجلی می‌کنیم. مثلاً به عنوان معلم، در شرایطی قرار می‌گیریم که به یکی از شاگردانمان احسان خوبی نداریم و فکر می‌کنیم که زحمت کشیدن برای او پیامد سازنده‌ای در یادگیری اش ندارد. حالا برای اینکه معلم اصیلی باشیم، باید چگونه برخورد کنیم؟ اینجاست که افراد نشان می‌دهند چقدر نسبت به رسالت حرفه‌ای‌شان متعهدانه و با خودآگاهی عمل می‌کنند و جلوی خود را از رفتن به مسیری اشتباه می‌گیرند و با انتخاب خود در مسیر درست‌تر قرار می‌گیرند.

ویژگی دیگر اصالت این است که پدیدهای دینامیک و پویاست، نه استاتیک و ایستا.

دو فرد را تصور کنید که براساس فهم و درک خودشان دست به انتخابی زده‌اند.

حال اگر اطلاعات جدیدی به آن‌ها بررسد و لازم باشد انتخاب و کار جدیدی انجام دهند یکی از آن‌ها لجاجت می‌کند و نمی‌پذیرد و دیگری که اصالت بیشتر دارد، چون با خودش روز است، می‌پذیرد و همین باعث می‌شود طی زمان رشد کند و به شکل اصولی و نه تاکتیکی تغییر حالت دهد. به تعبیری، اصالت، ضمن اینکه

■ یکپارچگی و پردازش متوازن

تعییر روان‌شناسان از اصالت می‌گوید، انسان برای اینکه بتواند ارگانیسم در حال رشد و پویایی باشد، ناچار است اصیل باشد. به تعییری، در «نظریه خودتعیینگری»^۳ که در تحقیقات آموزشی هم رایج است، اصالت را از آن زاویه بیشتر می‌فهمیم. فرض بر این است که اصالت کمک می‌کند ارگانیسم پویایی باقی بمانی و یکپارچگی‌ات را حفظ کنی. یعنی اگر یکپارچگی نباشد، ارگانیسم نمی‌تواند ادامه حیات دهد. اما یکپارچگی به معنی ثابت‌قدم بودن روی یک روش به معنای سکون نیست. من به عنوان معلم، اگر با روشی جدید مواجه شوم، به دلیل اهمیت و انتخابگری که «برای ایفای نقش معلمی» دارم، باید بتوانم آن روش جدید را بررسی کنم و در صورتی که تشخیص دادم از روش خودم بهتر است، آن را به دلیل تعهدی مختارانه که به حرفة معلمی دارم، انتخاب کنم.

در ادبیات علمی این حوزه، به این ویژگی افراد دارای اصالت بیشتر «پردازش متوازن»^۴ می‌گویند. یعنی انسان هم‌زمان که به هویت خودش انتکا دارد، اطلاعات جدیدی را که به او می‌رسد و با روشی مغایر است، پردازش کند و دوباره زیستن آگاهانه و مختارانه خود را انتخاب کند (ویژگی دوم افراد با اصالت بیشتر).

پویایی باید مرکز ثقل داشته باشد. یعنی ما باید نسبت به بعضی ارزش‌های پایه‌ای و هویت معلم بودن حساس باشیم تا بتوانیم پویایی را هضم کنیم.

مثال نمی‌توانیم بگوییم معلم خیرخواه دانش‌آموز نیست. اگر خیرخواهی را از معلم بردارید، دیگر آن فرد معلم نیست. اما معلمی هم که هیچ وقت کار تیمی^۵ نکند و بخواهد همچنان روش‌های سنتی را ادامه دهد، معلمی با اصالت بیشتر نیست.

افرادی که اصالت بیشتر دارند، دائماً در حال یادگیری هستند؛ منتهی‌یادگیری‌شان انتخابی و به صورت یک تالیف منحصر به فرد خودشان است نه تقلیدی.

■ شفافیت در افراد با اصالت بالاتر بیشتر است

ویژگی دیگری هم برای افراد با اصالت بالاتر مطرح است که به نظر من از پیامدهای سه ویژگی قبل است، ولی بعضی‌ها آن را جزو ابعادی از اصالت می‌دانند. وقتی با افراد با اصالت بیشتر تعامل می‌کنیم، متوجه می‌شویم آن‌ها بالتبه افراد شفاف‌تری هستند یا شفافیت رابطه‌ای دارند.

البته این با ساده‌لوحی متفاوت است. در تعامل با افرادی که شفافیت رابطه‌ای دارند، احسان می‌کنیم خودشان هستند. این‌ها ضمن اینکه خودشان با خودشان روز است هستند، به دیگران هم احسان روز است می‌دهند.

شفافیت رابطه‌ای این نیست که راه بروم و راجع به هر چه که به ذهنم می‌آید حرف بزنم. این بیشتر ساده‌لوحی است تا شفافیت

خودآگاهی انتخابگری، پویایی و شفافیت از ویژگی‌های افراد اصیل است

مخترانه انجام می‌دهد. یعنی معلم برای سلیقه و تفاوت فردی او ارزش قائل می‌شود و همه بچه‌ها را در یک کلیشه و قالب نمی‌برد.

آیا افراد با اصالت بیشتر، همیشه خوش حال

و از کار و زندگی خود راضی هستند و هیچ گلایه و شکایتی از امور روزمره کار و زندگی شان ندارند؟

در محافل آموزش‌پرورش، نظریه خودتعیین‌گری نظریه شناخته شده‌ای است. من چند سالی است مفهوم اصالت را از زاویه این نظریه نگاه می‌کنم.

این نظریه نوعی انسان‌شناسی از زاویه روان‌شناسی به ما می‌دهد. از نگاه این نظریه، در درون آدم‌ها سازوکارهای گوناگونی برای ایجاد انگیزه وجود دارند که می‌توانند هم‌زمان عمل کنند.

مثالاً از معلمی می‌پرسند چرا الان داری در این کلاس از این روش استفاده می‌کنی. ممکن است بگویید این روش را دوست دارم، چون کارم با این روش بهتر نتیجه می‌دهد و مرا در ایفای ارزش حرفه‌ای ام بیشتر یاری می‌کند. اما هم‌زمان این معلم حقوقش کم است و وقتی از کلاس بیرون می‌آید، می‌بیند نمی‌تواند خرید کند و محدودیت مالی دارد و از این قضیه ناراحت هم می‌شود. یعنی ضمن اینکه کارش را دوست دارد و با آن مختارانه و با علاقه‌مندی زندگی می‌کند، از کم بودن حقوقش هم ناراحت است.

پیش‌بینی این نظریه این نیست که همه مسائل این فرد با اصالت کاملاً حل شده و همیشه حالش خوب است. یک برداشت از این نظریه این است که سازوکارهای روان‌شناختی متفاوتی هم‌زمان وجود دارند و کار می‌کنند که به آن «بیهوده انجیزشی»^۱ می‌گویند. گاهی در شرایط و افراد گوناگون، قوت‌های این سازوکارها به هم می‌چریند و به عبارتی قوت و ضعف‌ها کم یا زیاد می‌شوند.

آنچه نظریه خودتعیین‌گری در فهم اصالت به ما کمک می‌کند، این است که بالاخره در شرایطی که می‌خواهیم انتخابگری کنم، آخرش کدام یک از این سازوکارها روزش به بقیه می‌چرید. می‌توانم معلمی با اصالت بالا باشم که شغلم را دوست داشته باشم و انگیزه‌های اصیل از ماهیت ارزش‌ها و هویت شغل‌می‌بریم بیاید و خوش حالی درونی خوبی داشته باشم، ولی ممکن است یک مقدار احساس کنم که «موفق به معنی بیرونی آن و با ملاک‌های دیگران» نیستم. این‌ها با هم مغایرتی ندارند.

آنچه اصل قضیه است و در نظریه خودتعیین‌گری و فلسفه هم هست، این است که من با چه چیزی «واقعاً» خوش حالم و خوش حالی هم به این معنی نیست که من همیشه شادابی ظاهری دارم. من در نهایت از کارهایی که می‌کنم احساسی خوب و لذت درونی عمیقی دارم.

گاهی هم از وضعی که در آن قرار گرفته‌ام ناراحت هستم و این هم طبیعی است و اصلاً آدم طبیعی

رابطه‌ای. آدم با اصالت بالاتر به صورت مختارانه تدبیر هم می‌تواند داشته باشد و می‌داند کجا و چگونه مشکل را درست مطرح کند به گونه‌ای که اثربخش‌تر باشد.

بازگشت به اصالت چه ضرورتی برای معلمان دارد؟

هر شغلی که به نوآوری، دل‌سوزی و تعهد نیاز داشته باشد به اصالت احتیاج دارد. لازم است در طول زمان، صبورانه کار را به جلو ببریم تا بتوانیم آن را به نتیجه برسانیم، این ویژگی در مباحث علمی «سرمایه روان‌شناختی» نامیده می‌شود.

به عبارت دیگر، هر کاری که «سرمایه روان‌شناختی» بالای از نظر ابعادی مانند صبر، تاب‌آوری، خوش‌بینی و امیدواری می‌خواهد، به اصالت احتیاج دارد.

تاب‌آوری یعنی گاهی ناراحت می‌شوم و آسیب می‌بینیم، اما دوباره به حالت طبیعی و فعال خودم برمی‌گردم. کسب این ویژگی‌ها بدون اصالت شدنی نیست.

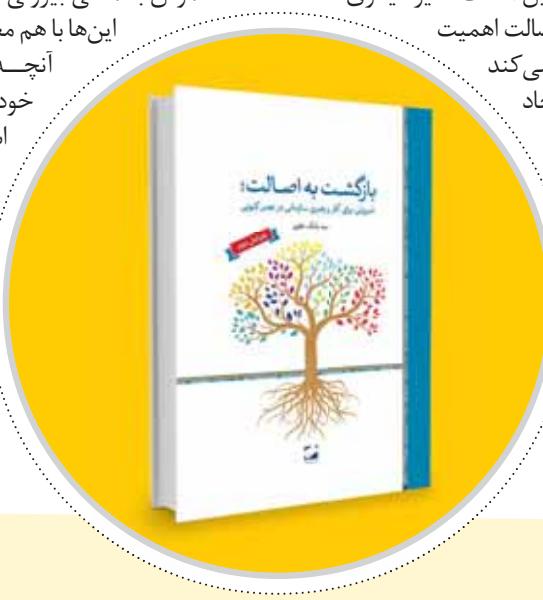
از نتایج اولیه اصالت، سرمایه روان‌شناختی است که تاب‌آوری یکی از کلیدی‌ترین مؤلفه‌های آن است. هر چه به دلیل اجرایی بیرونی به سراغ کارهای روزمره، تکراری، فاقد نوآوری و یک جور برویم، اصالت کمتر می‌شود. وقتی فرد را به اجرای در کار تکراری و مداوم و فاقد نوآوری بگذارد، و یک معنایی برای این شرایط در خودش نیابد، بهزیستی‌اش از بین می‌رود و افسرده می‌شود. من معتقدم انسان برای زنده بودن به اصالت نیاز دارد.

شغل معلمی به مداومت، صبوری، تاب‌آوری و نوآوری نیاز دارد، یعنی باید به ریشه‌ای مرتبط باشد که از آن تغذیه شود. کسی که اصالتش پایین باشد و بخواهد کار تعلیم و تربیت کند، به دلیل ویژگی‌های پویای این حرفة از نظر روان‌شناختی دوام نخواهد آورد.

تأثیر اصالت در کیفیت معلمی کردن معلمان چیست؟

معلمی که از اصالت بالاتر برخوردار است، در عمل کارهایی انجام می‌دهد که بر روش آموزشی‌اش مؤثرند. اول اینکه می‌داند چرا دارد آن کار را انجام می‌دهد و کاری که انجام می‌دهد را بخشی از هویت واقعی اش می‌داند. در نتیجه، با انژری، تاب‌آوری و صبوری بیشتری کار را جلو می‌برد. منتهی این اصالت تأثیر دیگری هم در کار او دارد. معلمی که برای اصالت اهمیت قائل شود، با چه‌ها به گونه‌ای برخورد می‌کند

که اصطلاحاً «جو حامی اختیار» ایجاد کند. یعنی کمک می‌کند طرف مقابل هم اصالت‌ورزی کند. یعنی وقتی می‌خواهد چیزی را به دانش‌آموز یا دانشجو بگوید، در جای مناسبی مطرح می‌کند تا او در آن فضا و در مسیر انجام کار اختیار داشته باشد و بتواند مؤلف رفتار خود نیست، بلکه کمک کردن است تا کمک شونده بداند چرا دارد این کار را



اصالت موقعیتی - حالتی را افزایش داد. در این فصل از کتاب توضیح داده‌ام که مثلاً برای سخنرانی می‌شود کارهایی را انجام داد تا با اصالت بیشتری انجام شود؛ چه به صورت ارائه مطلبی در جمع و چه دادن بازخورد به کسی و چه مشورت خواستن از کسی همگی از زاویه ارتقای اصالت در این موقعیت‌ها قابل تمرین هستند. در بعضی از کارگاه‌ها دارم این موضوع را کار می‌کنم. مثلاً به معلم می‌گویم دوست معلم! شما که می‌خواهی به دانش‌آموز بازخورد بدیهی، یک لحظه به ندای درونی ات گوش کن که با این بازخورد آیا می‌خواهی حال دانش‌آموز را بگیری که از دید احساسات منفی ات پررو نباشد یا «واقعه» می‌خواهی به عنوان یک معلم با اصالت کمکش کنی. یک ذره صبر داشته باش و ندای درونی ات را پیدا کن. توصیه‌ام این است که تا وقتی ندای درونی ات را نشنیده‌ای و پیدایش نکرده‌ای، و مطمئن به ارزشمندی واقعی قصد خود نشده‌ای، وارد مرحله عملی نشو. یکی از اصول بازخوردهی خیرخواهی است.

■ در زمان ایجاد جو حامی اختیار چه ملاحظاتی وجود دارد؟ معلمی که بخواهد شاگردانش را اصیل و با اصالت بیشتر بار بیاورد، ضمن توجه به ایجاد جو حامی اختیار، باید توجه داشته باشد که نمی‌تواند به تأثیرات سایر سیستم‌هایی که این بچه در آن زندگی می‌کند، بی‌تفاوت باشد. برای مثال، من می‌خواهم به دانش‌آموز کمک کنم خودش انتخاب کند ریاضی را با این روش یا آن روش بخواند، اما بپذیرم که او در خانواده‌ای است که آن‌ها هم ممکن است به دلیل ترجیحات یا علاقه‌هایی فشارهای خاصی از نظر انتخاب روش‌های مربوطه به او بیاورند. بنابراین، اگر بخواهم به این بچه کمک کنم انتخابگر روشی باشد، باید رابطه‌ام را با خانواده‌اش برقرار کنم تا بتوانیم سیستمی و یکپارچه به این بچه کمک کنیم. از بچه توقع ندارم اصلش یکدفعه آن قدر بالا برود که حاضر باشد استرس ناشی از مخالفت احتمالی خانواده‌اش را یک تنه مدیریت کند. چون هویت این بچه تازه دارد شکل می‌گیرد.

پیشنهاد من به معلمان این است که اگر می‌خواهید برای بچه‌ها محیط حامی اختیار درست کنید و گزینه بدهید و تفاوت‌های فردی آن‌ها را در نظر داشته باشید، فقط محدوده‌اش کلاس درس نیست. این بچه در جامعه، جمع دوستان و خانواده‌اش هم هست.

سعی کنید با این محیط‌ها هم رابطه برقرار کنید تا بتوانید کار را جلو ببرید. تقویت اصالت در بچه‌ها به حمایت و پشتیبانی همه افراد تأثیرگذار نیاز دارد.

★ پی‌نوشت‌ها

1. Synergy
2. Selfdetermination theory
3. Balanced processing
4. Teamwork
5. Relational transparency
6. Motivational profile
7. Self alienation
8. Self awareness
9. Trait authenticity
10. State authenticity

معلم با بازگشت
اصالت به خودش
کمک می‌کند با
پویایی و شادابی
دروونی بیشتری
کارش را انجام دهد
و نوآورتر شود

همین است. بنابراین، اگر معلمی از وضع مالی اش گله داشته باشد، نباید سریع نتیجه گرفت که شغلش را دوست ندارد. یا اگر معلمی شغلش را دوست دارد، ما نباید انتظار داشته باشیم از کمبودهای زندگی اش شکایتی نداشته باشد. پس افرادی که اصالت بیشتری دارند، ممکن است ناراحت شوند، اما در مقابل ناملایمیت‌ها از بابت وجودی و معنای زندگی خود «تسلیم» نمی‌شوند و حتی اگر گلایه و شکایتی داشته باشند همراه با عزت و با احساس سرپلندی است.

براساس تحقیقات روان‌شناسی، این گونه آدم‌ها بهزیستی بهتر و شادابی درونی بیشتر و استرس کمتری دارند، چون یکپارچگی درونی دارند. هرچند ممکن است به دلایل دیگری هم همان طور که مطرح شد، از جهاتی و در شرایطی نیز از نظر انگیزه‌های بیرونی در وضعیت خوبی نباشند.

جمع‌بندی من این است که اصالت بالاتر انرژی بیشتری می‌دهد. از این طریق اگر آدم بتواند مسیر و همراهی‌های بیشتری را در محیط‌ش ایجاد کند، شانس موفقیت‌ش را بالاتر می‌برد. البته طبیعی است که در شرایط مختلف ممکن است هر یک از مادریاره موضوعات مختلف در درجات متفاوتی از اصالت داشته باشیم.

توجه داشته باشیم که ما هر چه آدم‌ها را با انگیزه‌های بیرونی تقویت کنیم و عوامل بیرونی مثل عملکردهای رتبه و نمره را مهم کنیم، آدم‌ها کم از خودشان بیگانه می‌شوند. به این معنی که فرد کم دیگر خودش نیست و چیز دیگری است. در مباحث اصالت، از خودبیگانگی⁷ در مقابل خودآگاهی⁸ است.

هر چه نظام‌های ارزیابی مان عملکردهای محور، جایزه‌محور و رتبه‌محور شود، دیگر اصل آن آدم‌ها را نمی‌بینیم و داریم از بیرون آن‌ها را می‌بینیم. یا به عبارتی، چنین افرادی هویت خود را براساس عوامل بیرونی شکل می‌دهند، نه آنچه واقعاً هستند یا با توجه به انتخابگری مختارانه خود می‌توانند باشند.

■ آیا می‌توان اصالت افراد، بهخصوص معلمان، را بیشتر کرد؟ - دو نوع اصالت داریم: اصالت شخصیتی⁹ و اصالت موقعیتی - حالتی¹⁰. اصالت شخصیتی میزان دارد. بخش عده شخصیت در کودکی شکل می‌گیرد؛ اینکه از کودکی یاد بگیرم چقدر خودم باشم. آدم‌ها سنسن که زیاد می‌شود، با فرض اینکه عاملی نباشد که شخصیت‌شان را چندان تغییری بدهد، میزان اصالت شخصیتی در آن‌ها باقی ماند.

نوع دوم اصالت، اصالت موقعیتی - حالتی است. بدان معنی که میزان اصالت من در موضوع یا موقعیتی خاص چقدر است. بهنظر من، تغییر دادن اصالت شخصیتی در کوتاه‌مدت شدنی نیست، مگر اینکه فرد ممارست طولانی و چندین ساله کند؛ البته کار سختی است، ولی آدم‌هایی داریم که بعد از ممارست طولانی متحول شده‌اند. ولی تعدادشان کم است.

اصالت موقعیتی - حالتی اکتسابی و قابل آموزش است. سه چهارسال است که حداقل با خودم تمرین می‌کنم و در کارگاه‌هایی که می‌گذاریم هم روی این قضیه کار می‌کنیم. در فصل پنجم کتاب «بازگشت به اصالت» هم تمریناتی گذاشته‌ام که با آن‌ها می‌توان



نظریه «عاملیت
انسان» در
کلاس درس

خودارزیابی و دردرس‌هایش!

نرگس سجادیه*

لحظه، گویی همه شوق‌ها و ذوق‌ها به فضای سنگینی توأم با تأمل و پروا تبدیل می‌شود. حالا این اوست و برگه‌اش! دارد غلطش را نگاه می‌کند. ۵ به توان ۲ را نوشته است ۱۰.

با خودش فکر می‌کند، چقدر خام بوده که تصور می‌کرده ندیده انجاشتن غلطش کار آسانی است! دلش می‌خواهد نمره کامل سؤال را به خودش بدهد، اما گویی دستش به نمره‌دادن نمی‌رود. انگار نوعی لختی در بدنش حس می‌کند. در همین فکرهاست که همنیمکتی اش، رضا، می‌پرسد: «مهدی! قسمت

دوم سؤال اول چند نمره داره؟ من غلط دارم توش!» سرشن را از روی برگه‌اش می‌چرخاند سمت برگه مهدی! می‌بیند مهدی از بخش اول هم نیم نمره از خودش کم کرده است. می‌پرسد، «مهدی! تو بخش اول را به خودت نمره ندادی!»

نه، حیف شد! اینجا جمع آخر را یادم رفته بود بنویسم. ببین، آخه مقدار اولیه هم داشته این X!

دوباره در هیاهوی بچه‌ها به سکوت درونش فرو می‌رود. چه امتحان سختی است! انگار از معادلات چندمجهولی هم سخت‌تر است! اصلاً چرا آقا گفت خودتان برگه‌ها را صحیح

بارها و بارها دلش خواسته بود برگه امتحانش را خودش ارزیابی کند. با خودش گفته بود چقدر خوب می‌شد آدم بتواند برگه‌اش را خودش تصحیح کند، از غلط‌هایش چشم بپوشد و یک نمره توپ برود پایین برگه و توی کارنامه! حتی در خیالش، خودش را تصور کرده بود، در حالی که عینک معلم را به چشم زده و دارد برگه خودش را با خشنودی تصحیح می‌کند.

حالا امروز آقای معلم گفته بود بچه‌ها برگه‌های امتحان امروز را خودتان تصحیح کنید؛ هر کس برگه خودش را و او که حالا پس از یک آزمون دشوار ریاضی، حس می‌کند همه ملاط ذهنی را خالی کرده است، چشم‌هایش از خوش حالی برق می‌زنند. یادش که به غلط‌هایش می‌افتد، در دلش قند آب می‌شود.

مهدی! حالا وقتیش است. بالاخره آرزویی که انتظارش را می‌کشیدی برآورده شد! بعد از شلوغی کلاس و تقسیم برگه‌ها، لحظاتی کلاس ساکت می‌شود. برگه هر کس مقابلش قرار گرفته یا بهتر بگوییم هر کس مقابل برگه‌اش قرار گرفته است. در همین

*عضو هیئت علمی دانشگاه تهران



اول را روشن کن! تکلیف خودت را با خودت روشن کن! واقعاً تو همان مهدی منصف و عادلی که در دلت به اخلاقی بودن افتخار می‌کردم؟ اگر بچه‌ها در حال تماشایت باشند، باز هم این جوری نمره می‌دهی به خودت؟

کم کم بعض ته گلوبیش را حس می‌کند و نمایشکی را که ته چشم‌هاش حلقه زده است. خودکار را محکم در دست می‌گیرد و کنار آن ۲/۷۵ می‌نویسد -۱- زیرش می‌نویسد ۱/۷۵ و یک دایره دروش می‌کشد. نفس عمیقی می‌کشد و همه‌تنش و اضطراب حبس شده در بدنش را با بازدمی طولانی بیرون می‌دهد. سرش که از روی برگه بالا می‌آید، آقا معلم را می‌بیند که بالای سرش ایستاده و با لبخندی آرام و رضایتمندانه به برگه‌اش چشم دوخته است. ته دل احساس پیروزی می‌کند! با افتخار به ۱/۷۵ خیره می‌شود و به موفقیتی می‌اندیشید که در این امتحان دومی به دست آورده است. آقا معلم آرام و با اشاره می‌گوید: «مهدی زود باش! سه تا سؤال دیگه هنوز مونده!»

است که معلمان می‌توانند به شاگردان خویش هدیه دهند. اینکه این خودارزیابی چگونه انجام شود تا این فرصت خلوت با خویش در آن ساخته شود، چالش بزرگی است که معلم با آن مواجه است. گاه این خودارزیابی خود به نمایشی مضمحل تبدیل می‌شود که به گونه‌ای بی‌روح در کلاس اجرا می‌شود و نمی‌تواند تا عمق وجود دانش‌آموزان نفوذ کند. صداقت و بی‌پیرایگی معلم، واقعی بودن جریان خودارزیابی، مداخله نکردن‌های بی‌دریبی معلم در جریان خودارزیابی دانش‌آموزان، فاصله گرفتن وی از دانش‌آموزان برای شکل گرفتن فضای خلوت با خویش و نیز پرهیز از دادن بازخوردهای آنی و سریع، عواملی هستند که می‌توانند مواجهه مستقیم دانش‌آموزان با خویش را تسهیل کنند. در فاز دوم این مواجهه، مداخله‌های بهنگام معلم، حضور وی برای گفت‌و‌گویی دانش‌آموزان درباره تردیدها و چه کنم چه کنم‌هایشان و نیز امیدبخشی وی برای اصلاح، می‌تواند دانش‌آموزان را از تله‌های تردید، نالمیدی و بدبیتی به خویشتن رها سازد و جریان دست‌ورزی دانش‌آموزان با خویش را به جهتی مثبت هدایت کند.

تجربه شما از خودارزیابی دانش‌آموزان چیست؟ آیا تا به حال در ارزشیابی‌هایتان مواردی از خودارزیابی را آزمون کرده‌اید؟ از نگاه شما خودارزیابی در کلاس با چه دشواری‌هایی مواجه است؟ پیشنهادی برای بیرون رفت از آن‌ها دارید؟

کنید؟ با خودش کلنگار می‌رود. می‌داند که اشتباه در جواب ۵ به توان ۲ باعث می‌شود بقیه بخش‌های مسئله هم اشتباه حل شوند و پاسخ‌ها غلط در بیایند. با خودش می‌گوید، اما من فقط اندازه ۲۵ صدم اشتباه کرده‌ام! نمره را می‌دهد و می‌رود سراغ سؤال بعدی.

همین‌طور که دارد راه حل را دنبال می‌کند، صدایی درونش می‌گوید: اگر آقا معلم هم برگه را دوباره ببیند، همین نظر را خواهد داشت؟ واقعاً آدمی که هر سه پاسخ سه بخش سؤال را اشتباه درآورده، باید ۲ و ۷۵ صدم از ۳ نمره بگیرد؟ خیلی عادلی تو!

این گفت‌و‌گوهای درونی رهایش نمی‌کنند. دلش می‌خواهد برود برگه را بدهد دست معلم و خلاص!

سؤال دوم درست است: نمره کامل! انگار یکی چشم‌هایش را میخکوب کرده و اجازه نمی‌دهد برود سراغ سؤال سوم! یکی درونش می‌گوید: تکلیف سؤال

رویکرد اسلامی عمل، با به رسمیت شناختن عاملیت دانش‌آموز در ارزشیابی، بر خودارزیابی تأکید می‌کند. خودارزیابی با تمرکز بر خود دانش‌آموز، بستری را فراهم می‌کند تا دانش‌آموز با خود خویش مواجه شود و در فرایندی درونی خودش به اصلاح خویش بپردازد. در این فرایند، دانش‌آموز با رها شدن از هنگارها، بایدها و نبایدها، فشارها و رودریاییستی‌های بیرونی، به صورت مستقیم، در نسبت با خویش قرار می‌گیرد و می‌تواند به دور از هیاهوهای عرفی و خوب و بدگاه اجتماعی، به تماشای خود بنشیند.

این تماشگری مستقیم، بی‌واسطه و حقیقی، از ابعاد مختلف در تربیت اهمیت دارد. از منظر نخست، این تماشگری می‌تواند بدفهمی‌ها، توهمنها و خودپنداری‌های مجازی فرد از خویش را برملا سازد. در این حالت، گویی فرد همه آینه‌های مقعر و محدب پیش روی وجودش را کنار می‌گذارد و به آینه تخت واقع‌نمایی چشم می‌دوزد که خودش را بی‌کم و کاست پیش‌رویش به نمایش می‌گذارد. از منظر دوم، این مواجهه مستقیم می‌تواند با به تصویر کشیدن بی‌پیرایه خویشتن، فاصله موجود و مطلوب دانش‌آموز را به خوبی به خود او نشان دهد و انگیزه و طلب او را برای اصلاح خویش دوچندان سازد. این تماشگری مستقیم، بهویژه در دنیای کنونی ما که از نمایش‌های توهمنگیز مجازی، هنگارهای عرفی بیکانه از آدم‌ها و حصارهای بیگانه‌ساز بیرونی مملو است، فرصت غنیمتی



گزارشی از چهارمین
همایش ملی
تربیت معلم

راهکارهایی برای تربیت معلم

اعظم لاریجانی

چهارمین «همایش ملی تربیت معلم» در روزهای ۱۸ و ۱۹ اردیبهشت ۱۳۹۷، توسط «دانشگاه فرهنگیان» و با همکاری «دانشگاه خوارزمی» برگزار شد. برگزارکنندگان همایش هدف‌های آن را به شرح زیر اعلام کردند:

- ایجاد فرصت تضارب آراء، بسط دانش بومی و به اشتراک‌گذاری تجربه‌ها و دیدگاه‌های صاحب‌نظران تربیت معلم در سطح ملی؛
- ایجاد فرصت بازخوانی انتقادی سنت‌های تربیت معلم در ایران و جهان؛
- ایجاد بستر برای سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی در تربیت معلم و دستیابی به کیفیت برتر؛
- کمک به رسمیت یافتن تربیت معلم به عنوان عرصه‌ای تخصصی در جامعه علمی ایران.

رضا منصوری، عضو هیئت‌علمی دانشگاه صنعتی شریف، برگزار شد و پژوهشگران به ارائه مقالات خویش پرداختند. در دومین روز نیز، پس از ارائه مقالات، میزگرد دیگری با عنوان «ساختارسازی در تربیت معلم»، با حضور دکتر محمود مهرمحمدی، استاد تمام مطالعات برنامه درسی، دکتر سید محمد رضا امام‌جمعه، عضو هیئت‌علمی دانشگاه شهری رجایی، خانم دکتر منیره رضایی، عضو هیئت‌علمی پژوهشکده تعلیم و تربیت، دکتر اسدالله مرادی، عضو هیئت‌علمی دانشگاه فرهنگیان و دکتر عباس عباسپور، دانشیار مدیریت آموزشی دانشگاه علامه طباطبایی تشکیل شد.

در ابتدای این میزگرد، دکتر امام جمعه، با اشاره به تاریخچه دانشگاه تربیت معلم گفت: «دانشگاه تربیت معلم به عنوان یک نهاد آموزشی، با شور و شوق متولد شد، از دارالمعلمین به دانش‌سرا و سپس تربیت معلم گذر کرد و در سال ۱۳۷۱ به اوج خود رسید،

اما سرانجام، در سال ۱۳۸۶ دانشگاه تربیت معلم تطیل شد.» وی ادامه داد: «این افت و خیزها بیشتر از مسائل سیاسی و اقتصادی ناشی شده‌اند. می‌دانیم که تا پنج سال آینده ۶۰ هزار معلم بازنشسته می‌شوند. آیا ساختار کنونی تربیت معلم می‌تواند پاسخ‌گوی نیاز ما باشد؟»

به گزارش «معاونت پژوهش و فناوری» دانشگاه فرهنگیان، این همایش با رویکرد «سنت‌های تربیت معلم؛ دیروز، امروز، فردا» برگزار شد. در مراسم افتتاحیه، دکتر حسین خنیفر، رئیس دانشگاه فرهنگیان، با تأکید بر لزوم همکاری‌های بین دانشگاهی در زمینه تربیت معلم گفت: «الان فرصت آزمایش و خطا وجود ندارد. باید با اندیشه‌های ناب و خرد جمعی به راهکارهای لازم برای توسعه تربیت معلم برسیم. ما از نظر مبانی نظری بسیار پیش‌رفت کرده‌ایم، اما در ارائه راهکارها و خروج از بن‌بست‌ها بسیار فقیریم. امیدواریم این همایش بتواند راهکارهایی بهتر برای تربیت معلم ارائه دهد.»

۲۸۰ مقاله به دبیرخانه همایش ارسال شده بود که از میان آن‌ها با نظر داوران کمیته علمی، ۱۵۴ مقاله برای ارائه چکیده انتخاب شدند. از این تعداد، ۲۴ مقاله برای ارائه شفاهی و ۴۲ مقاله نیز در قالب پوستر پذیرفته شدند.

در اولین روز همایش، میزگردی با عنوان «سنت‌های تربیت معلم؛ دیروز، امروز، فردا» با حضور آقایان دکتر محمود تلخابی، عضو هیئت‌علمی دانشگاه فرهنگیان، دکتر مهدی نویدادهم، دبیر کل شورای عالی آموزش و پرورش، دکتر طاهر روشندل اربطانی، معاون آموزشی و تحصیلات تکمیلی دانشگاه فرهنگیان، و دکتر

همسوی ساختار راهبرد

دکتر عباسپور، با ذکر این نکته که ساختار رکنی است در کنار ارکان دیگر، نه در مقابل آنها، گفت: «ساختاری باید در نظر گرفته شود که توان لازم را برای جذب معلمان، تنظیم موادی درست برای گزینش معلمان شایسته، ایجاد شرایط مناسب برای آموزش و پرورش مستمر معلمان، و برقراری محیط آموزشی جذاب و سالم داشته باشد. راهبرد آموزش و پرورش باید مشخص کند که به تناسب چالش‌ها، مصمم است متابعش را در کدام حوزه سرمایه‌گذاری کند و از کدام عرصه که بدون اثربخشی لازم هزینه کرده است، باید خارج شود.»

ایشان به ضرورت درک درست از راهبرد آموزش و پرورش در حوزه تعلیم و تربیت، به عنوان اولین نکته‌الزام‌آور در فرایند ساختارسازی اشاره کرد و گفت: «نکته‌الزام‌آور دوم درک درست از قابلیت سازمان آموزش و پرورش است. باید دید که آیا آموزش و پرورش با انتخاب راهبردی مناسب می‌تواند شرایط لازم را برای انتخاب بهترین‌ها در مقایسه با تجربه‌های بین‌المللی و الگوهای مورد انتظار پیدا کند یا خیر. نکته‌الزام‌آور سوم درک درست از فرایند هاست. مشکل آموزش و پرورش، بیش از اینکه مشکل ساختاری باشد، مشکل فرایندی است.»

آقای عباسپور از «نظام پاداش» به عنوان عامل الزام‌آور دیگر نام برده و این پرسش را مطرح کرد که: «در این ساختار سازوکارهای پاداش‌دهی چگونه در نظر گرفته شده‌اند و چه اندازه به بهرمندی از سرمایه‌های معنوی متکی هستند؟» و از اصلاح رویه‌ها برای مدیریت سرمایه انسانی آموزش و پرورش به عنوان عامل الزام‌آور پنجم، یاد کرده و در پایان، بایان اینکه موقوفیت ساختارسازی مستلزم درک درست از راهبرد است، تأکید کرد: راهبرد باید درست، روش و شفاف باشد و در عین حال در مورد آن موافقت وجود داشته باشد. اگر ساختار همسوی لازم با راهبرد و سایر عوامل الزام‌آور را نداشته باشد، انحراف ایجاد می‌شود.

ساختارسازی از دو منظر

در ادامه میزگرد، دکتر مهرمحمدی با اشاره به اینکه موضوع تربیت‌علم هیچ وقت در سطح نظریه‌پردازی شکل نگرفته است، بیان کرد: «برخوردار شدن تربیت‌علم از یک پشتاونه‌گفتمنانی در عرصه‌آکادمیک یکی از اتفاقات ضروری است که در یک صد سال اخیر مغفول واقع شده است. ما در حوزه تربیت‌علم بیشتر در گیر عمل بوده‌ایم؛ عمل آزمون و خطابی. به همین منظور باید رشته مطالعات تربیت‌علم را در دانشگاه‌ها احیا کنیم.»

پس از بیان این مقدمه، دکتر مهرمحمدی ساختار (structure) را تعریف کرد و به بررسی آن از دو منظر «مأموریت» و «کیفیت» پرداخت. وی گفت: «تربیت‌علم دو بخش تربیت علمی و تربیت حرفه‌ای دارد. این یک اشکال ساختاری است که در دانشگاه تربیت‌علم، تربیت علمی اتفاق بیفتند. دانشگاه فرهنگیان فقط باید متنکل بخش «تربیت حرفه‌ای» باشد. اگر این تفکیک را به لحاظ ساختاری در مأموریت دانشگاه به رسمیت بشناسیم، دانشگاه فرهنگیان به دانشگاه حرفه‌ای (Professional University) تبدیل می‌شود که در این صورت، تربیت حرفه‌ای در سطح تحصیلات تکمیلی اتفاق می‌افتد. یعنی فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌های دیگر وارد دانشگاه تربیت‌علم می‌شوند و یک «نامعلم

تعديل تمرکزگرایي

میزگرد با سخنان دکتر اسدالله مرادی ادامه پیدا کرد. وی با بیان اینکه در ۱۰۰ سال گذشته دارالفنون‌ها بر دارالفکرها تسلط داشتند، گفت: «۱۰۰ دانشکده خیلی شتابزده به دانشگاه فرهنگیان تبدیل شدند. باید این ۱۰۰ دانشکده را بر مبنای اقلیم و جغرافیا، اقوام و زبان‌ها، دین و مذهب به قطب‌های تربیت‌علم تبدیل کنیم. در دانشگاه فرهنگیان، چه به لحاظ ساختار و چه به لحاظ برنامه آموزشی، تمرکزگرایی باید تعديل شود.»



پتی و سگهای سرگردنه

ایمان قاسمی*

علمی ام را تجربه کنم، خوش حال بودم. از طرف دیگر هم استرس داشتم. مدام با خودم حرف می‌زدم و می‌گفتم: چگونه باید در محل کار ظاهر شوم؟ اولین بروخورد که خیلی هم مهم است، چگونه باید باشد؟ داخل اتاق خوابگاه راه می‌رفتم و غرق این افکار با خودم پیچ پیچ می‌کردم. ناگهان یکی از همکاران بالهجه شیرین لری گفت: «کاکا شیر مادرت، بدار بخوابیم، فردا صبح باس بایم رستایی بلوپری سر کار.»

بعد روی تشك چرخید و ملافه را به آغوش کشید
و آرام و خواب آلود گفت: «راه ماشین رو هم که
نداهار، باید تا برسم پنج شش تار کورد کوهنوردی از
خودم به جای ب... ذرا روم!»

کلی از رفتارم خجالت کشیدم. روی تخت راز کشیدم. خیلی خسته بودم؛ بیشتر به خاطر قدمزدن‌های زیاد در اتاق، کمرم دیگر نا‌نداشت. با خودم گفتم، «بابا حواسم نبود که قدم‌هایم را بشمارم! شاید رکوردی یا مقامی چیزی در دوی ماران زده باشم و خودم خبر نداشته باشم!» و بعد بیندلند خندیدم. از شدت خستگی خواهم برد.

آفای مدیر گفت: «مهندس، بیا این زنگ
صحنگاه را درست کن!»
من هم سیمها را به هم زدم که ناگهان
اتصالی کرد و سمت ساعت کلاسی،
صدای زنگ درآمد. همه از کلاس‌ها
بیرون ریختند. سرودهای زیاد
دانش‌آموزان همه راهرو را پر کرده
بود. مدیر با صدایی بلند گفت آقای

چند روزی از ماه مهر گذشته بود که به من اطلاع دادند باید بیایم اداره آموزش و پرورش برای دریافت ابلاغیه جدیدم! وقتی رسیدم، متوجه شدم همه داخل اتاق رئیس جمع شده‌اند و منتظر من هستند! وقتی وارد شدم، دیدم مراسم معارفه‌ای برای من ترتیب داده‌اند. متعجب سلام کردم و نشستم. کاغذ ابلاغیه‌ای را روی دستته صندلی ام قرار دادند. رئیس در حال صحبت و سخنرانی گفت: «خانم‌ها و آقایان، ما همه به یک اندازه برای انجام رسالت معلمی نقش داریم و این موقعیت‌ها فقط افتخاری است که مسئولیت ما را بیشتر می‌کند. در اینجا من می‌خواهم آقای قاسمی را که دبیر و معاون جدید فناوری مجتمع «شمس» است، معرفی کنم!»

کاملاً گیج شده بودم. با خودم گفتم: من؟! یک سال سومی؟! مگر می‌شود؟! بعد هم ادامه داد: «یشان با قدرت علمی و تحصیلات تخصصی خود می‌تواند کارهای فناوری این مجتمع و مدرسه‌های را که برای حل مشکلاتش جمع شده‌ایم، انجام بدهد.»

با اینکه من در دانشکده فارس دو سال تجربه کاری داشتم، اما اکنون اولین سالی بود که به عنوان معلم به این محل آمده بودم. در این منطقه، تعداد معلمان دارای تخصص فناوری اطلاعات زیاد نبود. به همین دلیل، مرا برای مجتمعی که سه دیبرستان دخترانه و پسرانه داشت، انتخاب کردند تا کارهای رایانه‌ای آن‌ها را انجام دهم و تعدادی از ساعت‌های درسی شان را هم پوشش بدهم. آن شب را در خانه معلم گذراندم! اما چه گذراندنی؟! قبل از خواب خیلی به کارم فکر کردم. از اینکه می‌خواستم اولین روز رسمی



پرسش. چون احساس می‌کردم دستم می‌اندازند.
چند بار هم جلوی در منتظر ایستادم تا بتول بیاید. هر وقت هم از خودش می‌پرسیدم، با خنده می‌گفت: «اقا، سر گرم سگ‌ها بودم! سگ‌های سر گردنه! مکه الکیه!!» و حرفهایی از این قبیل. تصمیم گرفتم به هر قیمتی شده از کارش سردر بیاورم. یک روز بعد از اتمام مدرسه، به صورت نامحسوس بتول و گروه شش نفری اش را تعقیب کردم. همه به خانه‌ایشان رسیدند و آخرين خانه که تقریباً پایین ده بود، خانه بتول بود. فوراً به مدرسه که محل اسکانم بود برگشتم. صبح روز بعد، قبل از اینکه هوا روشن شود، دوباره تعقیب را از سر گرفتم و از همان مسیر رفتم کنار خانه بتول.

بتول صبح خیلی زود از خانه بیرون آمد و به همراه دوستانش روانه مدرسه شد. بعد از پیمودن قسمتی از مسیر، به گردنه‌ای که یک راه انحرافی به روستاهای پایینی داشت رسیدند. ناگهان چند سگ شکاری و قوی‌اندام شروع کردند به پارس کردن و راه بچه‌ها را سد کردن! با خودم گفتم، پس رخدابه تو رحم کرد موقعي که آمدی این سگ‌ها نبودند، و گزنه حسابت صاف بود! صدای سگ‌ها بلند و بلندتر شد. دیدم که بتول کتاب‌ها را به یکی از دوستانش سپرد، دوتا سگ برداشت و جلوی سگ‌ها ایستاد تا بقیه بتوانند به سمت مدرسه فرار کنند. مدام سگ‌ها را تکان می‌داد تا سگ‌ها را بترسانند! من ترسیدم نکند! قدم بردارد یا بدو! چون در این صورت حتماً سگ‌ها به او صدمه می‌زنند! حدود ۴۰ تا ۴۵ دقیقه‌ای بتول سر گرم سگ‌های سر گردنه بود. دیگر هوا هم کاملاً روشن شده بود. روستاییان گله‌ها را بیرون آورده بودند و وسایل نقلیه و تراکتورها در مسیر جاده تردد می‌کردند! فضام ملواز صداهایی بود که خبر از یک صبح کاری روستایی می‌داد. سگ‌ها هم از ترس همین صداها فرار کردند و بتول به سمت مدرسه رفت.

او هر روز صبح این کار را نجام می‌داد. با خودم گفتم، بله پسر جان، این گونه است که او نمی‌تواند به صبحگاه برسد! بعد از آن واقعه، هر روز قبل از همه خودم را به سر گردنه می‌رساندم و موقعي که بتول با سگ‌ها تنها می‌شد، به او می‌بیوستم و سگ‌ها را سر گرم کردم تا او بتواند به مدرسه بیاید. تنها بتول از این جریان اطلاع داشت. اتفاقاً از آن روز به بعد دیگر نتوانستم مراسم صبحگاه را اجرا کنم و سر وقت به مدرسه برسم و این موجب اعتراض همه شد. البته بهانه می‌آوردم که دارم برای شرکت در کنکور کارشناسی ارشد مطالعه می‌کنم و صبح‌ها خواب می‌مانم.

در محل کارم هر روز تنش بودا! هر روز توب و تشر و صدای بلند از دفتر مدرسه به گوش می‌رسید که همیشه یک سر قضیه من بودم که تأخیر داشتم و به صبحگاه نمی‌رسیدم؛ به گفته مدیر مدرسه، من محل کار را برای همه جهنم کرده بودم. آن معلم که تا چندی پیش آچارفرانسه مدرسه بود، حالا به معلمی بی‌نظم تبدیل شده بود که بدتر از آن، گوشش به هیچ حرف و تذکری هم بدهکار نبود.

یک روز طبق معمول هرساله، از همه معلمان و دانش‌آموzan برای انتخاب معلم نمونه ساعی مجتمع محل کارم رأی گیری کردند. من از آخر اول شدم. تنها دو رأی اوردم که یکی را خودم به خودم داده بودم و دیگری را هم حتماً بتول به من داده بود. تمام یک سالی را که در آن مدرسه افتخار خدمت داشتم، هر صبح به همین شغل شریف مشغول بودم و هیچ گاه هم آن را برای کسی بازگو نکردم. همیشه از این کارم راضی هستم. بعد از آن سال، به دلیل نارضایتی مدیر و دیگر کارکنان، نتوانستم در آن مدرسه پست سازمانی بگیرم و مجبور شدم برای تکمیل ساعات تدریس به مدرسه‌های دیگر بروم.

مهندس! آقای مهندس، این چه کاری بود کردی؟! صدای زنگ را قطع کن، سرم رفت! اما انگار سیم‌ها به هم گره خورده بودند و صداقط نمی‌شد! یکدفعه دیدم دستش را گذاشت روی شانه‌ایم و محکم تکانم داد و گفت، بابا صداش رو قطع کن دیگه؟! از خواب پریدم، دیدم همکار هم‌اتفاقی ام بالای سرم ایستاده و می‌گوید: «پاشو صبح شده! صدای زنگم قطع کن! روز اول خیلی مهمه و نباید دیر بری سرکار.» بعد ادامه داد: «من اینجاها رو مثل کف دست می‌شناسم. آماده شو تا قسمتی از مسیر رو با هم برمی‌بریم.»

هوا هنوز روشن نشده بود که نماز خواندیم و راه افتادیم. بعد از اینکه مدت زیادی راه رفتیم، در قسمتی از مسیر ایستاد و گفت: «این راه رو مستقیم بگیر و برو تا برسی به ده بزرگی که اولین ساختمان سر جاده اصلیش همون ساختمان مدرسه است. منم باید ازت جدا شم و برم سمت مدرسه ایل!»

خداحافظی کرد و از راهی که ظاهرآ به پرتگاهی منتهی می‌شد، رفت و در مه غلیظ ناپدید شد. در هوای نمور و مه‌آلود، در مسیری که اولین بار بود در آن قدم می‌زدم، به راهم ادامه دادم؛ از صدای واق واق سگ و زنگوله‌های گوسفندان متوجه شدم به ده نزدیک می‌شوم. کمی جلوتر رفتم. به یکباره خودم را جلوی در مدرسه دیدم؛ ساختمانی آجری با در بزرگی که به شکل پرچم ایران رنگ شده بود، از لابه‌ای سپیدی مه نمایان بود. چون اولین کسی بودم که به مدرسه رسیده بود، با درسته رویه رو شدم. چند دقیقه‌ای پشت در ایستادم، تعدادی از دانش‌آموزان هم جمع شدند. زیر لب پیچ‌پیچ می‌کردند و به من خیره می‌شدند. انگار متوجه شده بودند معلم جدید مدرسه هستم. در همین حین، پیرزنی که به همراه گله‌اش رش می‌شد رو به من حرفی زد. دقیق متوجه نشدند چه گفت، اما فهمیدم احوال پرسی کرده و اشاره کرد باید از روی دیوار بروم و در را باز کنم! با لباس شبک و اتوکشیده و با ظاهری محترم مانده بودم چه کار کنم؟ با خودم گفتم، پسر چاره‌ای نیست. انتظار که نداری دخترها در را باز کنند؟! کمی این دست و آن دست کردم. ناگهان عین قرقی پریدم و در را باز کردم. با خودم گفتمن: «جناب مهندس، روز اول از دیوار پریدی داخل، خدا روزهای بعد را به خیر کن!»

همان صبح اطلاع دادند مدیر برای جلسه‌ای رفته است اداره و دستور داده من صبحگاه را برگزار کنم. مدرسه دخترانه‌ای که مرکز مجتمع و محل کار من بود، ۶۵ دانش‌آموز داشت که تقریباً همه آن‌ها سر صبحگاه حاضر بودند! اواخر مراسم یکی از دانش‌آموزان تازه به مدرسه رسید. همه دورش حلقه زند. می‌گفتند: «بته با غیرت، از سگ‌ها چه خبر؟!» با خودم گفتمن، این بتی یا رئیس باند مدرسه است یا چیزی شبیه این. با وجود حساسیت زیادی که معلم‌ها نسبت به غیبت و تأخیر دختران در مدرسه دارند، من چون روز اول بود، سخت نگرفتم و به روی خودم نیاوردم. آن روز با هر سختی که داشت تمام شد. روزها که گذشت و من بیشتر با دانش‌آموزان و همکارانم آشنا شدم، دیگر محل کار آن استرس روزهای او را داشت. به خودم که آدم، دیدم آچارفرانسه و همه کاره سه تا مدرسه شده‌ام. حتی یابد به مدرسه‌های دیگر هم سر می‌زدم. هر وقت مراسم صبحگاه را جرا می‌کردم، بتی با غیرت را که بعدها فهمیدم نامش بتول است، نمی‌دیدم. یک روز از بقیه سراغش را گرفتم. همه می‌گفتند: «بته رفته حساب سگ‌ها را بررسه! اما کتاب‌هاش اینجاست!» همه می‌خندیدند. من هم با خنده‌ای مصنوعی و زور کی تشکر می‌کردم. این جریان داشت آزارم می‌داد. از طرف دیگر هم نمی‌خواستم از دانش‌آموزان



ورقه فیزیک

فرید قشلاقی تبریز*

سال دوم دبیرستان، بین ورقه‌ها نبود.
چندبار اوراق را گشتم و چیزی نیافدم.
به مدرسه زنگ زدم و از ناظم مدرسه
خواستم روی میزها، کمدها و ... را
بگرد. تمام خانه را هم زیر و رو کردم.
ورقه علی نبود.

من دو سال بود که در مدرسه
کلاس کشته دایر کرده بودم و
به دانشآموزان علاقه‌مند کشته
یاد می‌دادم. در آخر هر کلاس،
درس‌های جوانمردی و اخلاق
ورزشی از پوریای ولی و جهان
پهلوان تختی برای شاگردانم
تعریف می‌کردم. علی هم یکی
از شاگردان خوب من بود. اگر
خوب تلاش می‌کرد، حتی
در کشته پیش‌رفت می‌کرد.
درش هم بی‌دب نبود و
نموده‌های تقریباً متوسطی
می‌گرفت. اینکه ورقه علی
گم شده باشد، مرا خیلی
آشفته کرد.

چند روزی به دنبال
ورقه او گشتم، ولی
ورقه نبود. حدس
زدم شاید علی برگه
امتحان فیزیک را به
مراقب تحويل نداده
باشد!

برای تحويل
اوراق و لیست

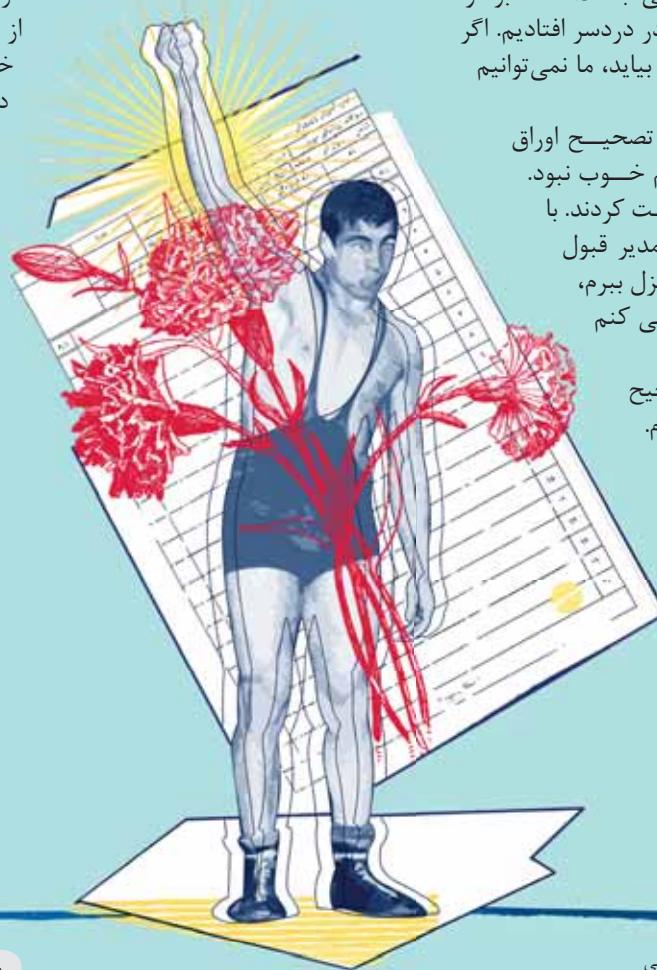
اواخر خردادماه بود. خرداد آن سال، گرم‌تر از سال‌های قبل بود. شاید
هم من کم طاقت‌تر شده بودم؛ دوری راه شهرستان از یک سو و درد
کلیه از سوی دیگر.

آخرین امتحان خردادماه را هم گرفتیم. ناظم مدرسه اوراق
امتحانی را تحويلم داد و گفت: «می‌دانم با گرمای هوا و درد
کلیه خیلی سخت است که رفت‌وآمد کنی، ولی شما هم مثل
همکاران دیگر باید اوراق را در مدرسه تصحیح کنی.»

به او گفتم که نمی‌توانم هر روز از تبریز تا اینجا بیایم و
برگردم، ولی قبول نکرد ببرمیشان خانه.
تعدادی از اوراق را تصحیح کردم. وقت اداری مدرسه
تمام شد. برگه‌ها را جمع کردم و پیش مدیر رفتم. هر
چه اصرار کردم بقیه اوراق را به منزل ببرم، قبول
نکرد. گفت: «یک سال، یکی از همکاران، اوراق
را در راه منزل در تاکسی جا گذاشته بود و تا
زمان پیدا شدن اوراق در دردرس افتادیم. اگر
مشکلی برای اوراق پیش بیاید، ما نمی‌توانیم
پاسخ‌گو باشیم.»

روز بعد که برای تصحیح اوراق
به مدرسه رفتم، حالم خوب نبود.
همکاران با مدیر صحبت کردند. با
هزار التماس، بالاخره مدیر قبول
کرد که اوراق را به منزل ببرم،
بدون اینکه اوراق را بررسی کنم
و بشمارم، تحويل گرفتم.

اوراق را در منزل تصحیح
و نمرات را ثبت کردم.
پس از بررسی ریزنمرات،
متوجه شدم یکی از
دانشآموزان نمره
ندارد. ورقه فیزیک
علی، دانشآموز



می‌گذارند و نمره شهریورت را به جایش ثبت می‌کنند.
علی سرش را به سمت دیوار برگرداند و پایین
انداخت. چند لحظه سکوت کرد و در حالی که هنوز
سرش پایین بود، با لکنت گفت: آقا می‌دونید؟ ...
می‌دونید آقا ... من امتحان فیزیک رو خوب ننوشته
بودم. ترسیدم بیفتم. فکر کردم ورقه‌ام را با خودم ببرم.
از شنیدن این حرف خیلی ناراحت شدم. با غضب به
علی گفتتم: «چرا این کار را کردی؟ فکر نکردی ...؟ واقعاً
که از تو انتظار نداشتم. نالمیدم کردی!»

بعد هم یک برگه **A5** گذاشتم روی میز و به علی گفتتم
این جریان را در آن برگه شرح دهد و آن را امضا کند.
علی هم با دستان لرزان خودکار را برداشت، شرح واقعه
را نوشت و امضا کرد. بعد سرش را پایین انداخت و از
دفتر خارج شد و رفت.

رفتار علی مرا به شک انداخت. بعد از رفتن او، خواستم
با حضور مدیر و معاون آموزشی جلسه‌ای تشکیل دهیم و
در این مورد تصمیم بگیریم، ولی ته دلم رضا نداد. دوباره
با خودم گفتتم، بروم و دوباره خانه را خوب برگردم. رفتم
خانه و در حالی که داشتم کمد را می‌گشتم، یک لحظه
چشمم به کیف لپتاپ افتاد. یادم آمد یک روز ورقه‌ها را
در کیف لپتاپ به خانه پرده بودم. با خودم گفتتم
نکند ورقه داخل کیف جا مانده باشد؟ کیف را باز کردم.
ورقه علی داخل کیف بود. یک حالی شدم. حالتی مركب
از خوشحالی و شرمندگی، و تعجب و دلسوی و غمی
سنگین: غمی که سنگینی ترحم را برایم بیشتر می‌کرد.
ورقه علی را اصلاح کردم. نمره‌اش **۱۶** شد. فردای آن روز
به مدرسه رفتم و به علی زنگ زدم. علی آمد. وقتی وارد دفتر
شد، ورقه را روی میز گذاشتم.

- علی ورقه‌ات را پیدا کردم، **۱۶** شدی.
علی سرش را پایین انداخت. پرسیدم چرا آن روز دروغ

گفتی؟
علی سرش را بلند نکرد. گفتتم، با شما هستم علی، چرا
دروغ گفتی؟
اشک در چشمانش حلقه زد، نگاهی به من کرد و به زمین
خیره شد. اشکهایش را دیدم که یکی پس از دیگری
سرمه خوردند و پایین می‌آمدند. بعد گفت: «خواستم با این
حالتان به زحمت نیفتد آقا!»

این بار من سرم را پایین انداختم.
دو سال بود که من در کلاس کُشتی و فیزیک، در مقام حرف،
درس مردانگی و جوانمردی می‌دادم، ولی علی با کارش در مقام
عمل درس بزرگی به من داد!

نمره‌ها به مدرسه رفتم. نمی‌خواستم جربان را برای مدیر
تعریف کنم. از معاون آموزشی هم خواسته بودم در این باره
با مدیر صحبت نکند.

به خانه علی زنگ زدم و از علی خواستم به مدرسه بیاید.
علی: آقا اجازه؟
- بیا داخل.

علی: سلام آقا!

- سلام، امتحان فیزیک را چطور دادی؟
علی: آقا خوب نوشته بودم!

- ورقه‌ها را تصحیح کردم، برگه امتحان فیزیکت بین
اوراق نبود. همه‌جا را گشتم، ولی پیدایش نکرد. نکند
ورقهات را تحويل نداده‌ای؟!

علی: نه آقا تحويل دادم!
- خوب فکر کن، شاید تحويل نداده‌ای؟

علی: نه، به خدا تحويل دادم آقا!

- باشد. دیگر کاری ندارم. می‌توانی بروی.
گفتتم شاید ورقه در خانه پدرم مانده باشد. آن روز عصر
رفتم خانه پدرم و اتفاق را گشتم، ولی از ورقه خبری نبود.
که نبیود.

روز بعد دوباره به مدرسه رفتم. عرق زیاد باعث شده بود
درد کلیه‌ام بیشتر شود. دوباره به علی زنگ زدم و گفتتم
به مدرسه بیاید.

در دفتر نشسته بودم. علی در زد و اجازه خواست.
علی: سلام آقا، اجازه هست؟

- سلام، بیا تو.

علی: آقا با من کاری داشتید؟

- علی خوب فکر کن، مطمئنی ورقهات را داده‌ای؟
علی: بله آقا، مطمئن.

- ببین، من با این حالم نمی‌توانم هر روز به خاطر
یک ورقه، بروم و بیایم. اگر احیاناً امتحان را خوب
نداده‌ای و ورقهات را با خودت برده‌ای، بگو تا مشکل را
یک جوری حل کنیم.

علی نگاهی به من کرد. سرش را پایین انداخت و
به کف دفتر معاونت خیره شد. بعد از چند لحظه،
سرش را بالا آورد و پرسید: آقا، اگر ورقه پیدا نشد
چه می‌شود؟

- من به زحمت می‌افتم و باید به مسئولان مدرسه
پاسخگو باشم.

علی: آقا اگر من ورقه را برده باشم چه؟

گفتتم: «در بدترین شرایط به تو صفر می‌دهند.
اگر خیلی ارفاق کنند، جای نمره فیزیک را خالی



خیلی نزدیک، خیلی دور

بررسی مناسبات خانواده و مدرسه

شهریار ایروانی*

درباره روابط خانواده و مدرسه گزارش‌های تاریخی کمی وجود دارند، در حالی که این رابطه بسیار اهمیت دارد، زیرا دانش‌آموز در طول تحصیل، میان این دو نهاد که مهم‌ترین نهادهای آموزش‌دهنده به وی هستند، در آمد و شد است و هم‌زمان از هر دو می‌آموزد. امروزه خانواده به یکی از دغدغه‌های جدی مدرسه تبدیل شده است. مدرسه به طور جدی احساس می‌کند عملکردش تحت الشاعع عملکرد خانه قرار دارد؛ به گونه‌ای که بارها از اهل مدرسه می‌شنویم «اگر خانواده نخواهد، از ما کاری برنمی‌آید.» چنین باوری نشان‌دهنده احساس ضعف مدرسه در مقابل خانه است و این پیام را دارد که مدرسه و خانه با یکدیگر همسو و هماهنگ نیستند. حافظه تاریخی ما چنین موضوعی را به عنوان مسئله‌ای قدیمی به یاد نمی‌آورد، بنابراین، این سؤال مطرح می‌شود که چرا مدرسه دچار چنین احساسی شده است؟ در این زمینه، چه تغییری نسبت به گذشته روی داده است؟

تحلیل رابطه مدرسه و خانواده نشانگر آن است که دو مؤلفه کلیدی در تعیین این رابطه مؤثرند: نخست میزان سنتیت نظام ارزش‌های مدرسه و خانواده و نزدیکی فرهنگی آن‌هاست و دوم نوع نگاه خانواده به مدرسه به منزله یک مرجع معتبر. منظور از مرجعیت در اینجا آن است که در نگاه خانواده، مدرسه توافقی بالاتر و صلاحیت کافی یا بیشتری در آموزش‌پیورش فرزندان دارد و می‌تواند پایگاهی مطمئن برای خانواده باشد. مناسبات خانواده و مدرسه با همین دو معیار برسی می‌شوند. مرور چگونگی روابط خانه و مدرسه از آغاز تحولات مدرن آموزشی تا امروز، نشان‌دهنده سه دوره است: تولد مدرسه تا حکومت پهلوی؛ حاکمیت پهلوی و پس از پیروزی انقلاب اسلامی.

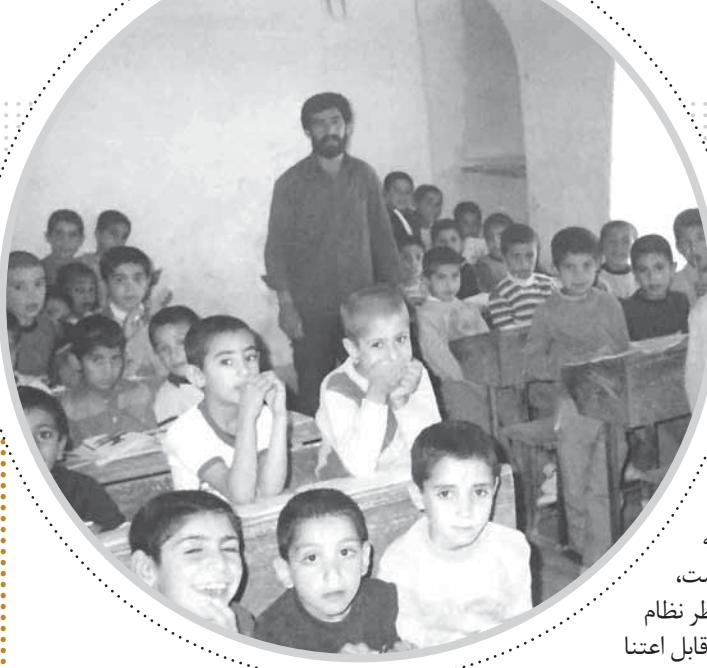
دوره اول: از تولد مدرسه تا حکومت پهلوی

در آغاز این دوره، همانند گذشته، میان خانه و مکتب سنتیت فرهنگی وجود داشت. اما زمانی که انتقاد از عملکرد و فضای مکتب در نشیریات آن زمان آغاز شد، نهاد جدید یعنی مدرسه از سوی برخی اقتشار بر مکتب ترجیح یافت. اما چنین ترجیحی، به دلیل نوع فرهنگ و ارزش‌های مکتب نبود، بلکه به دلیل ضعف در کیفیت آموزشی و محیط نامناسب (کمنور و بسته بودن) برخی از محل‌های برگزاری جلسات درس مکتب بود. تعداد فارغ‌التحصیلان مکتب همراه بسیار کمتر از رودی‌های آن بود، زیرا روش دشوار آموزش و فضای مکتب، بهویژه استفاده از خشونت در آن، بچه‌ها را در نیمه راه از مکتب فراری می‌داد. با این وصف، هم مکتب و هم مدرسه جدید، هر دو از نظر فرهنگی با ارزش‌های خانواده هماهنگ بودند و هردو برای خانواده‌ها اعتبار و مرجعیت داشتند.

شکاف میان دو نهاد خانه و مدرسه از زمانی آغاز شد که مدرسه به منزله یک نهاد مدرن، کانونی برای تفکرات روش‌نگاری شد؛ بهویژه در جریان انقلاب مشروطه (نزدیک به ۱۲۰ سال پیش). در چنین شرایطی، ارزش‌های جدیدی که در مدرسه‌های جدید زمزمه می‌شدند، برای خانواده‌ها ناآشنا بودند. با وجود این، مدرسه نهادی بسیار معتبر بود، زیرا در آن زمان باور عموم مردم آن بود که مدرسه و سواد مهم‌ترین امکان رهایی از جهل و عقب‌ماندگی ایران است.

به این ترتیب، از سال‌های آغاز انقلاب مشروطه، تغییر در رابطه خانه و مدرسه آغاز و با ظهور تفاوت‌هایی میان ارزش‌های این دو نهاد، حساسیت بسیاری از مذهبیون برانگیخته شد.

* عضو هیأت علمی دانشگاه تهران



دوره دوم: حاکمیت دولت پهلوی

دوره پهلوی دوره تحولات ریشه‌ای در مدرسه و نیز گسترش مدرسه‌های دولتی در سراسر کشور است. در حالی که خانواده‌ها به شدت سنتی بودند، مدرسه نمادهایی از فرهنگ و ارزش‌های مدرن در ظاهر معلمان و دانش‌آموزان یافت. حذف حجاب، پوشیدن لباس غربی و محتوای درسی و برنامه‌های نه چندان دینی مدرسه، برخلاف آنچه در مکتب می‌گذشت، برای خانواده بیگانه بود. بنابراین، خانه و مدرسه از نظر نظام ارزش‌ها ساختی چندانی نداشتند. اما چنین مسائلی قابل اعتمت به نظر نمی‌رسیدند و در مبنای تاریخی آموزش نیز اشاره‌ای به آن‌ها مشاهده نمی‌شود. این نادیده گرفته شدن به دو دلیل بود: یکی آنکه مدرسه برای خانواده‌ها یک فرصت بود؛ زیرا باسوسای در جامعه همواره فضیلت محسوب می‌شد و بهمنزله داشتن شغل و درآمد نیز بود. دوم آنکه مدرسه نهادی دولتی بود که توسط حکومت اداره می‌شد و نسبت به خانواده جایگاهی فراتر داشت. در نتیجه خود را به عنوان مرجعی رسمی و بالاتر می‌نمایاند. به این ترتیب، خانواده در عموم موارد به مدرسه به چشم یک مرجع می‌نگریست. هر چند که دیگر در میان خانواده و مدرسه ساختی فرهنگی و ارزشی چندان قوی نبود.

باید مذکور شد، چنین پذیرشی مطالبه مدرسه نیز بود. شاهد این ادعا، جایگاه والدین در انجمان همکاری خانه و مدرسه در دوره پهلوی بود که صرفا حامی مالی مدرسه تلقی می‌شدند؛ عهملاً اعضای انجمان والدینی بودند که از امکانات یا تمکن

مالی بیشتری برخوردار بودند و می‌توانستند به طریقی به مدرسه کمک کنند. اما هیچگاه از آن‌ها خواسته نمی‌شد درباره شرایط مدرسه، محتوای درس‌ها و برنامه‌های مدرسه اظهار نظر یا مشارکت فکری داشته باشند. زیرا اصولاً مدرسه‌ها والدین را فاقد چنین صلاحیتی می‌دانستند.

در این برهه، دو گروه به تأسیس مدرسه‌های ملی (خصوصی) اقدام کردند: مذهبیونی که به صلاحیت مدرسه در تربیت مذهبی فرزندانشان تردید داشتند و گروهی که کیفیت آموزشی مدرسه‌های دولتی را نامناسب می‌دانستند. در این دو نوع مدرسه که خانواده‌ها انتخابشان کرده بودند، تا حدود زیادی میان خانواده و مدرسه ساختی ارزشی و فرهنگی وجود داشت. همچنین، خانواده به مرجعیت مدرسه باور داشت.

می‌شد. گاهی کیفهای را می‌گشتند. در گذشته هم مدرسه ناخن و ابروی دختران دانش‌آموز را به دلایل بهداشتی و نیز لزوم سادگی چهره دختر دانش‌آموز کنترل می‌کرد، اما پس از انقلاب، مدرسه توضیح هم‌فکرانه‌ای برای خواسته‌های ایش ارائه نمی‌داد و فقط می‌گفت مدرسه باید اسلامی شود. آسیب‌های جنگ تحملی هشت‌ساله، بهویژه شهادت معلمان، دانش‌آموزان و اعضا خانواده‌های آن‌ها، اصرار بر این فضا و برنامه‌ها را در قالب اسلامی کردن تقویت می‌کرد و برگزاری انواع مراسم به مناسبت‌های سیاسی-مذهبی در مدرسه، به عنوان یکی از ارکان فعالیت‌های مدرسه، مکمل این تلاش‌ها بود.

بدیهی است که نفس تأکید بر ارزش‌های جدید از سوی مدرسه، آن هم پس از انقلاب اسلامی، برای خانواده‌ها قابل انتظار بود، اما مدرسه بر چیزهایی تأکید می‌کرد که جزو واجبات دینی نبود. رنگ جوراب، کفش، لباس، نوع آستین و مدل مو از این دسته بودند. به علاوه، مدرسه نه تنها برای دانش‌آموزان، بلکه برای والدین و خانواده‌ها هم تعیین تکلیف می‌کرد. گاه مادرانی را که به نظر مدرسه حجاب اسلامی را به قدر

دوره سوم: پس از پیروزی انقلاب اسلامی

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، به اقتضای مطالبات برخاسته از فرهنگ انقلابی- اسلامی، مدرسه در بی بازگشت به ارزش‌های سنتی و دینی بود و با توجه به اینکه گفتمان انقلاب اصولاً گفتمان قاطعیت و قدرت است، نهادها و حتی افراد جامعه، هر یک تغییر را با قدرت و قاطعیت فرمان می‌دادند و مطالبه می‌کردند. در مدرسه نیز همین گفتمان حاکم شد. اما علاوه بر کارکنان اداری و معلمان، دانش‌آموزان نیز قدرتمند شده بودند و به راحتی از اولیای مدرسه اطاعت نمی‌کردند.

اینک مدرسه، علاوه بر مرجعیت، قدرت برخاسته از تحول انقلابی و قاطعیت را نیز به کار گرفت و مز مرتعیت فرهنگی- علمی و قدرت‌مداری را از میان برداشت، در حالی که پیشتر مرتعیت قانونی و علمی داشت. به تدریج، مقرراتی سخت گیرانه برای ظاهر معلمان و دانش‌آموزان در مدرسه‌های دخترانه و پسرانه وضع و اجرا شدند و در رعایت آن‌ها روش‌هایی قاطع با چاشنی خشونت به کار می‌رفت: دم در مدرسه، حجاب دانش‌آموزان دختر و مدل و بلندی موی پسران کنترل می‌شد. در برخی مدرسه‌ها سرکردن چادر مشکی اجباری شد. رنگ جوراب و کفش دختران و طول آستین لباس پسران کنترل می‌شد. پاچه شلوار اندازه‌گیری



کافی رعایت نکرده بودند، در برخی مدرسه‌ها راه نمی‌دادند یا به نحو نامناسبی با آن‌ها برخورد می‌کردند. گاه سخت‌گیری درباره مسائل اخلاقی رفتاری، دانش‌آموzan را متهم و خانواده‌ها را نگران و جریحه‌دار می‌کرد و اگر والدین به اعتراض به مدرسه می‌آمدند، با واکنش منفی کارکنان مدرسه مواجه می‌شدند. در واقع، در طول دهه‌های ۶۰ تا نیمة دهه ۷۰ که این روند را گستردۀ تر و قدرت از آن مدرسه بود و سعی می‌کرد نه تنها دانش‌آموز، بلکه خانواده را زیر سلطۀ قدرت‌مدارانه خود درآورد. خانواده‌ای ابتدا با پاور به مرجعیت همه‌جانبۀ مدرسه تلاش کرد تصمیمات مدرسه را پذیرد یا رعایت کند، اما به تدریج خسته شد و مقاومت را آغاز کرد. خانواده، پس از انقلاب، نظیر مدرسه، از شور و مطالبه‌گری انقلابی بهره‌مند بود و برخلاف گذشته لزومی نمی‌دید در مقابل برخوردهای مدرسه رفتاری انفعالی و فروتنانه پیش بگیرد.

اما به جز خانواده، مدرسه در مقابل سایر نهادهای مذهبی نداشتند، داشت. نهادهایی فرهنگی که نمادهای ظاهری مذهبی شهبداری، در نگاه مدرسه مورد تردید بودند؛ فرهنگ‌سراهای شهرداری، سینماها و حتی صداوسیما در تعامل با مدرسه توفیق چندانی نداشتند. ورود کتاب به کتابخانه مدرسه فقط از طریق مجوز اداره‌های آموزش‌وپرورش امکان داشت. چنین مجوزی معمولاً کتاب‌های ناشران معتر کودک و نوجوان را در بر می‌گرفت. ساخت مدرسه با سایر نهادهای فرهنگی و اجتماعی نیز در این دوره تضعیف شد، اما هیچ‌یک به قدر فاصله گرفتن از خانواده، به مدرسه آسیب نزد.

شکاف خانواده و مدرسه تنها به دلیل قدرت‌ورزی مدرسه نبود. تحول در فرهنگ خانواده‌ها، اگر نه در ایجاد این فاصله، اما در

گسترش آن نقش داشت. اگر مدرسه برای احیای ارزش‌های سنتی اسلامی تلاش می‌کرد، اما خانواده به تدریج به ارزش‌های مدرن یا شبه‌مدرن متایل شد. یعنی در این دوره، مدرسه نماد فرهنگ سنتی و خانواده نماد فرهنگ مدرن شد و این روند بهویژه با رشد ابزارهای فناوری اطلاعات سرعت یافت. در سال‌های گذشته، فضای مجازی این روند را گستردۀ تر و عمیق‌تر کرده و سایر نهادهای نظیر رسانه‌ها و نهادهای فرهنگی را متاثر کرده است. در این شرایط، خانواده با سایر نهادها همسو‌تر شد و مدرسه در حالی که به کمک و حمایت همه این نهادها نیاز داشت، از تمامی آن‌ها فاصله گرفت.

تا این مرحله خانواده و مدرسه در حرکتی موازی پیش می‌رفتند. این دو هرچند در سیک و رویکرد پرورش چالش بودند، اما درباره آموزش و کیفیت هرچه بالاتر آن توافق داشتند. به همین دلیل، با وجود فراز و نشیب در ارتباطات‌شان، در کنار هم بودند. اما ظهور بحران‌های مالی مدرسه، تغییرات دیگری در این رابطه ایجاد کرد.

وزارت آموزش و پرورش به دلیل گستردگی جمعیت تحت پوشش و نیروی انسانی‌اش، در تمامی دوره‌ها با مشکلات مالی دست و پنجه نرم می‌کرد. با وجود این، می‌کوشید با دریافت سرانه‌دانش‌آموزی، نیازهای اصلی مدرسه را تأمین کند. اما از دهۀ ۸۰، به تدریج مشکلات مالی مدرسه بیشتر شد. در حال حاضر کار به جایی رسیده است که مدرسه‌ها در عمل خود باید برای تأمین هزینه‌های شرایط تدبیر کنند. در این شرایط، حمایت مالی خانواده‌ها تقریباً تنها منبع موجه تأمین هزینه‌های مدرسه است. نیاز مدرسه به حمایت مالی، کفه قدرت را به سمت خانواده سنتگین کرد. این موضوع به کشاکش خانواده و مدرسه بیشتر دامن می‌زد و جایگاه مدرسه را در نگاه خانواده تنزل می‌داد. اما هنوز عوامل دیگری خانواده‌ها و رابطه‌شان با مدرسه را متاثر می‌کردند که یکی از آن‌ها بالا رفتن سطح سواد و تحصیلات خانواده‌ها، و آسیب دیدن نهاد خانواده در اثر بحران‌های اجتماعی، اقتصادی و اخلاقی در جامعه بود.

بی‌تردید، پس از انقلاب اسلامی، با افزایش جمعیت باسوساد و رشد آموزش عالی در کشورمان، خانواده‌ها نسبت به گذشته از سطح تحصیلات بالاتری برخوردار شدند. این رشد موجب شد مطالبات آموزشی خانواده‌ها از مدرسه بیشتر شود و آن‌ها در امور تحصیلی فرزندانشان بیشتر مداخله کنند. تجربه خود آن‌ها از دوره تحصیلشان، ایشان را نسبت به ضعف‌های احتمالی مدرسه و عملکرد معلمان (که شاید در گذشته از چشم والدین پنهان می‌ماند) هشیار می‌کند و توجه زیاد و گاه حساسیت افراطی والدین درباره فرزندانشان، آن‌ها را حتی به طور غیرمنطقی از مدرسه طلبکار می‌سازد. وقتی والدین به راحتی صلاحیت و عملکرد نیروهای مدرسه و معلمان فرزندانشان را زیر سؤال می‌برند و تحمل مدرسه را از سر ناچاری و اجرار تحصیل فرزندانشان می‌دانند، در واقع، پیام تنزل مرجعیت مدرسه را اعلام می‌دارند. آغاز پدیده آموزش



چه کاری برمی آید؟» اما این مشکل بسیار مهم در نظام آموزشی ما پنهان است.

بالاخره این بحث را نمی توان بدون اشاره به تأثیر آسیب‌زای سیاست‌های دولت‌ها درباره مدرسه به پایان برد. در واقع، یک سر طیفِ تضعیف مدرسه، دولت‌ها بودند. در نظام آموزشی متتمرکز ما، مدرسه‌ه همواره تابع سیاست‌های تعریف شده دولت‌ها بوده است. از مدرسه و رسالت‌ش فراتر از شعار، چندان حمایتی نشده و کسی نگران پیامدهای ناشی از فقرمایی و کمبود نیروی انسانی در آن نبوده است؛ مهم‌تر آنکه جایگاه معلم در درون نظام آموزشی و نیز در عرصه اجتماع ضعیف شده است. این ضربه‌های درونی، مقاومت مدرسه را در مقابل ناملایمات بیرونی کاوش داده است.

در خانه و شکل‌گیری و افزایش مدرسه‌های غیررسمی جلوه‌هایی از این تزلزل اعتبار مدرسه‌اند.

عامل دیگر، تأثیر گسترش بحران‌های اقتصادی اجتماعی و آسیب‌های آن بر خانواده بود. نتیجه این بحران‌ها افزایش طلاق و گاه بداخلی والدین، بی‌سرپرستی و بدسرپرستی فرزندان، بحران عاطفی و مشکلات رفتاری فرزندان است. در چنین شرایطی، از یکسو با حضور دانش‌آموز در مدرسه، خانواده بحران‌هایش را همراه فرزندش به سوی مدرسه سرازیر کرده است و از سوی دیگر فرزند با والدین بی‌تحمل و پیش‌بینی ناپذیر مواجه شده است. این فشارها برای مدرسه بسیار سنگین‌اند. اینک می‌توان دریافت چرا مدرسه در لک افعال فرورفته و به این نتیجه رسیده است که: «اگر خانواده نخواهد، از مدرسه

داشته باشد. ضرورت این اعتبار از ماهیت مدرسه برخاسته است. مدرسه در طول تاریخ مأمور ایجاد فرستاده تکیه‌گاه و پناه فرزندانش بوده نداشته است. خانواده البته همواره تکیه‌گاه و پناه فرزندانش بوده و هست، اما با تضعیف مدرسه، خانواده جای آن را نگرفته است. این مدرسه است که در هر شرایطی لازم است اعتبار و مرجعیت کند. اگر خانواده به مدرسه اعتماد نکند، خودش باید این مسئولیت را برعهده بگیرد. در گذشته، برخی خانواده‌های اهل علم، خود آموزش‌های اولیه را به فرزندانش ارائه می‌کردند. اما در آن زمان موضوع‌های قابل آموزش بسیار محدود بودند و ایشان نیز برای آموزش تکمیلی، فرزندانش را به سراغ استادان دیگر یا مدرسه می‌فرستادند. امروزه نیز شاید بعضی از خانواده‌های تحصیل کرده بتوانند تا مراحلی، خود به کودکانش آموزش دهند، اما قطعاً همین والدین هم در تمام زمینه‌های لازم نظری تعیین محتوا و روش‌های مناسب تدریس تخصص ندارند. در واقع، نفس آموزش نیازمند نهادی مستقل است و این نهاد مدرسه است.

علاوه بر وظیفه آموزش، مدرسه به‌ویژه در تربیت اخلاقی و تربیت اجتماعی نیز بر خانواده اولویت می‌باید. زیرا خانواده هرچند خود نهادی اجتماعی است، اما برای فرزندانش نهادی خودی است و مناسباتش در میان اقوام و آشنازیان هم از همین جنس است. اما مناسبات اجتماعی و آموزش رفتار با گروه هم‌سالان و دیگر اعضای جامعه، در مدرسه برای کودک فراهم می‌شود. البته حیطه‌های بسیار دیگر را نیز می‌توان به این موارد افزود.

تمام این‌ها یعنی با تمام مشکلاتی که مدرسه از سر غفلت یا ناخواسته با آن دست به گریبان شده است، باید هم مدرسه و هم خانواده، برای احیای این مرجعیت تلاش کنند. به‌ویژه خانواده باید ارزش مدرسه را نزد فرزندانش بالا ببرد. مدرسه نیز برای خروج از انفعال تلاش کند و بپذیرد، اگرچه نظام آموزشی و مدرسه نیازمند اصلاحاتی جدی هستند، اما این به معنی تعطیل شدن تلاش و امید بهبود نیست.

اینک باید پرسید چرا مدرسه باید مرجعیت داشته باشد؟

خانواده‌ن در گذشته و نه در حال، در مقایسه با مدرسه، مرجعیت نداشته است. خانواده البته همواره تکیه‌گاه و پناه فرزندانش بوده و هست، اما با تضعیف مدرسه، خانواده جای آن را نگرفته است. این مدرسه است که در هر شرایطی لازم است اعتبار و مرجعیت





مصطفی سهرابلو*

فرار از مدرسه

چند روز پیش دوره ضمن خدمت داشتیم، سر کلاس، استاد دوره به روش سخنرانی مطالب را ارائه می‌کرد. من با دوستانتم روی تک صندلی‌های ردیف آخر نشسته بودم. بعد از حدود بیست دقیقه، همگی شروع کردیم به ورجه و ورجه و حرکات ناشی از خستگی و کسالت؛ با وجود اینکه استاد برای ایجاد بحث متقابل بسیار تلاش می‌کرد.

از آنجا که استاد دوره معلم با تجربه‌ای بود، می‌کوشید با پرسش‌ها و سخنان طنزآمیز لحظاتی وضع خسته کننده و کسالت‌آور کلاس را تغییر دهد، ولی باز کلاس به حالت اول بر می‌گشت. کلاس‌های پشت سر هم، آن هم با روش سخنرانی و «محنای تکراری»، واقعاً خسته کننده‌اند. نکته جالب توجه اینکه تعدادی از همکاران، هر کدام به بهانه‌ای، برای مدتی از کلاس خارج می‌شند.

آن موقع دانش‌آموزان کلاس‌های مدارس روستایی را به خاطر آوردم که مجبورند یک سال، بیشتر اوقات را در کلاس‌های مختلط تحمل کنند؛ آن هم در مدارسی که از امکانات آموزشی و فضاهای مناسب، دیوارهایی با رنگ‌آمیزی مناسب و ابزارهای آموزشی برخوردار نیستند.

در تصاویر و فیلم‌ها گزارش‌های مستند درباره مدرسه‌های شاداب و موفق در برخی کشورهای دنیا، اولین نکته‌ای که به چشم می‌خورد، زیبایی نما و اطراف مدرسه است که با فضای سبز و اجزای مناسب آماده حضور دانش‌آموزان است. این مدرسه‌ها جزو پیشروهای عرصه تعلیم و تربیت هستند. دانش‌آموزانشان بالذات و علاقه به یادگیری می‌پردازند و در مسابقه‌ها و آزمون‌های بین‌المللی مانند تیمز و پرلز خوش می‌درخشند. مدیریت و برنامه‌ریزی پیشرفت‌های برای امور آموزشی و پرورشی در این مدرسه‌ها باید از سطح بالایی برخوردار باشد و بهره‌گیری معلمان از روش‌ها و فنون تدریس و ابزارها و فناوری‌های جدید موجود در مدرسه و همچنین فضای زیبا و نقاشی‌های روی دیوار و داخل کلاس‌ها نیز از عوامل اصلی و مؤثر در کارامدی مدرسه در وصول به اهدافش است. مجموع این عوامل دانش‌آموزان را از خانه و بیرون به داخل مدرسه جذب می‌کند و زمینه‌ساز رشد و شکوفایی و شوق یادگیری در دانش‌آموزان می‌شود.

در طول چند سالی که در چندین مدرسه روستایی، درس علوم تجربی را در پایه‌های هفتم، هشتم و نهم تدریس می‌کنم، رفتاری که دانش‌آموزانم در رابطه با کلاس‌ها و مدرسه از خود نشان می‌دهند، علاقه همیشگی به خروج از کلاس و مدرسه و رفتن به بیرون است، طوری که مدت زمان حضور با علاقه و حوصله‌شان در کلاس بسیار کم است.

* دبیر علوم تجربی متوسطه اول پیرتاج، شهرستان بیجار، کردستان



معلمی در دنیای صفر و یک‌ها

حسین غفاری*

زمانه عوض شده است. نه دیگر بجهه‌ها آن بجهه‌های قدیم‌اند، نه مدرسه فقط محدود به دیوارهای سنتی‌اش مانده است. حالا رسانه‌ها رقیب جدی مدرسه برای تعلیم و تربیت بجهه‌ها شده‌اند. پس چرا معلم‌ها باید به ابزارهای سنتی‌شان محدود بمانند؟ بجهه‌ها از ما معلم‌ها انتظار دارند که همپایشان در «دنیای صفر و یک‌ها» بدویم و دستشان را بگیریم. آیا ما آماده‌ایم؟

کاربران با شرکت‌های خدمات دهنده اینترنتی، موضوع دسترسی و استفاده سامانه‌ها از اطلاعات خصوصی کاربران است.

در سال‌های اخیر چندین بار اخبار سوءاستفاده سامانه‌ها از اطلاعات کاربران سروصدای زیادی به راه اندخته است. در آخرین نمونه، جنجال بهره‌برداری غیرقانونی شرکت «کمپریج آنالیتیکا» در انتخابات ۲۰۱۷ آمریکا از اطلاعات کاربری بیش از ۸۰ میلیون کاربر «فیس‌بوک» تا جایی بالا گرفت که کار مدیر عامل فیس‌بوک به پاسخگویی و عذرخواهی در کنگره آمریکا کشیده شد. همچنین، در خرداد

چالش اول: محرومگی داده‌ها با اطلاعات خصوصی در وب چه کنیم؟

دنیای صفر و یک‌ها دنیای «اطلاعات» است؛ دنیای «ذخیره» و «انتقال» اطلاعات. همه سامانه‌هایی که در فضای مجازی استفاده می‌شوند، به نوعی اطلاعات کاربران را رصد و ذخیره می‌کنند. حتی سامانه‌هایی که برای گرفتن خدمات به وارد کردن نام کاربری و رمز عبور نیاز ندارند هم به شکل‌های متفاوت به شناسایی درگاه‌های اتصال، مدت اتصال، نحوه پیمایش و زمان پیمایش صفحات توسط کاربران می‌پردازنند. یکی از چالش‌های دائمی

* معلم سواد رسانه‌ای منطقه ۳ تهران

ب. اطلاعات عمومی افشا نشده: آنچه به میل و اختیار خودمان از طریق سامانه‌های اینترنتی برای کسی ارسال کردی‌ایم؛ مثل رایانه‌های (Email) و پیامک (Message) یا اینکه به اجبار (مثلاً در مبادی ورودی به سامانه‌ها یا برنامک‌ها) ابراز کردی‌ایم و ظاهراً کسی به‌غیر از خودمان به آن دسترسی ندارد.

تکلیف دسته‌های اول که معلوم است. پس به بچه‌ها بیاموزیم که هرگز نباید اطلاعات خصوصی و شخصی‌شان را داوطلبانه در معرض مشاهده و استفاده عموم قرار دهند. اما از یاد نمیریم که دسته‌های دوم اطلاعات هم بنا به دلایل مختلفی، هر لحظه در معرض خطر افشا شدن قرار دارند. از جمله این دلایل می‌توان به «نقض عهد طرف مقابل»، «هک کور»، «هک هدفمند»، «تغییر ضوابط قانونی خدمات دهنده»، «دستور قضایی» و «قوانين فراملیتی» اشاره کرد.

با این حساب، احتمالاً رفتار معقول آن است که فضای مجازی را بستر «نگهداری»، «انتقال» یا «انتشار» هیچ‌گونه «اطلاعات خصوصی» قرار ندهیم.

۹۷، بعد از سال‌ها چانهزنی و مذاکره، «مقررات عمومی حفاظت از داده» موسوم به «GDPR» در اتحادیه اروپا عملیاتی شد و تمامی شرکت‌های کوچک و بزرگ خدمات دهنده اینترنتی به اصلاح روال‌ها و شرایط حفاظت از داده، محرمانگی اطلاعات کاربران و نظارت شدید بر خروج داده از سامانه‌هایشان مجبور شدند.

از آنجا که هنوز معلوم نیست قوانین سخت‌گیرانه‌ای مثل GDPR تا چه اندازه در حفاظت از داده‌های ما کارآمد باشند، لذا احتمالاً بهترین کار این است که خودمان مراقب اطلاعات خودمان باشیم، پس بدانیم و به بچه‌ها نیز بیاموزیم که چیزی به اسم «اطلاعات خصوصی» در وب وجود ندارد. همه آنچه ما از خودمان روی وب می‌گذاریم فارغ از بستر دسترسی و سکوی ارتباطی به دو بخش تقسیم می‌شود:

الف. اطلاعات عمومی افشا شده: آنچه به میل و اختیار خودمان در صفحات و سامانه‌های اینترنتی بارگذاری می‌کنیم و در معرض استفاده عموم قرار می‌دهیم، مثل تصویر شناسه کاربری (Profile Picture) یا نظرات زیر مطلب در پایگاه‌های خبری (Comment).





پشت خط (۲۲) من شاعر م اما حوصله مطالعه ندارم

کم نیستند کسانی که وقتی از شما می‌خواهند درباره شعرشان نظر بدهید، منظورشان این است که از محسن شعرشان تعریف کنید. آن‌ها آماده‌شنبیدن نظرات انتقادی دیگران نیستند و حوصله چندانی برای تأمل و نکته‌سنجی ندارند. از آن عجیب‌تر اینکه حوصله و علاقه‌ای به مطالعه ندارند.

آن‌ها به جلسات شعر می‌آیند که شعرشان را بخوانند و تحسین بشوند و خوش به حاشان بشود. حتی آن قدر حوصله ندارند که به شعر دیگران گوش بسپارند. موقع شعرخوانی دیگران با گوشی‌شان بازی می‌کنند، از جلسه بیرون می‌روند و قدم می‌زنند. بنابراین، به مباحث مطرح شده درباره شعر دیگران هم توجه نمی‌کنند.

اصلًا اگر در جلسه‌ای شرکت کنند و شعر نخوانند، احساس

می‌کنند حضورشان بی‌فایده بوده است.

بسیار دیده‌ام که در برخی جلسات ادبی، مسئول جلسه ناگزیر برای آنکه نوبت شعرخوانی به این گونه افراد کم‌حوصله برسد، بحث و بررسی را حذف و با سرعت تمام شاعران را برای شعرخوانی دعوت می‌کند.

اگر این گونه افراد را در جلسات ادبی دیدید، به آن‌ها بگویید: به جای اشتیاق به حرف زدن، شعرخواندن و تحسین شنیدن، سعی کنند شنونده خوبی برای شعرهای دیگران باشند و پذیرای انتقادها باشند؛ حتی اگر به نظرشان نادرست و نارواست.

از آن مهم‌تر، اگر کسی را دیدید که حوصله و اشتیاقی به مطالعه و کتاب ندارد و تصور می‌کند شاعر است، حتماً به او بگویید:

ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی
این ره که تو می‌روی به ترکستان است

اسماعیل امینی

اگر دوست دارید در یک نگاه
زمین را بگیرید زیر نگین

اگر دوست دارید دستانان
رها باشد و نازک و نازنین

اگر دوست دارید دزد زمان
نه دنیاپستان را بدزد نه دین

شب و روز گل، غرق در خنده است
اگر دوست دارید عمری چنین

خلاصه اگر نامتنان مایلید
بماند به جا تا ابد بر زمین

نمی‌گوییم از هفت خوان بگذرید
فقط ساده باشید مردم، همین!

حسن دلبری

در مقدم او بیا خیابان باشیم
چون قامت کوچه‌ها چراغان باشیم

صبح است بیا به سمت خورشید رخش
همچون گل آفتابگردان باشیم ...

سعید بیابانکی

تا تو ای بهار تازه آمدی
سروهای سرفراز آمدند
مثل رودخانه‌های پرخوش
عاشقان به پیشواز آمدند

دسته دسته گل شکفت در زمین
باغ‌ها بهار شد ز بوی باد
آسمان برای چشم روشنی
آفتاب را به دشت هدیه داد

قیصر امین پور

عصایش را
به درختی که ایستاده بود سپرد
و بر درختی که نشسته بود، نشست
عینکش را که برداشت
باران گرفت
و سیل خاطراتش را برد

زمستان پدر بزرگ را
درختان می‌فهمند.

هستی مرادی

کهکشان سیرم و دارم سر پرواز دگر
 تا به خطی رسم از نقطه آغاز دگر
 کاهی از کوه نیاید که به جولانگه باد
 شدهام ریگ روان را عَلم افزار دگر
 شد گلوگیر قفس نغمه‌ام ای مرغ هوا
 به هوای که شوم طعمه شهباز دگر
 به تماشای خود از آینه روگردانم
 درنگ همتم از چشم نظرباز دگر
 جز من ای عشق بلند آمده در گاه، هنوز
 خاکبوس قدمت نیست سراندار دگر
 خالی ام همچونی از ناله، دم گرم تو کو؟
 تا به لب آیدم از پرده دل راز دگر
 جز به جبران زمینگیری خود چرخ نگشت
 آسمان دگری خواهم و پرواز دگر
 گر موافق خورَم زخمه به ساز ملکوت
 هم به شور آورمت باز به شهناز دگر
 نتراشیده سر آن گونه قلندر شدهام
 که به گیلانکدهام خواجه شیراز دگر
 شیون این مایه که دم می‌زنی از قولِ غزل
 به ردیفت نرسد قافیه پرداز دگر

شیون فومنی

پیش از تو آب معنی دریا شدن نداشت
 شب مانده بود و جرئت فردا شدن نداشت

 بسیار بود رود در آن بربزخ کبود
 اما دریغ، زهره دریا شدن نداشت

 در آن کویر سوخته، آن خاک بی‌بهار
 حتی علَف اجازه زیبا شدن نداشت

 گم بود در عمیق زمین شانه بهار
 بی تو ولی زمینه پیدا شدن نداشت

 دلها اگر چه صاف، ولی از هراس سنگ
 آیینه بود و میل تماشا شدن نداشت

 چون عقده‌ای به بعض فرو بود حرف عشق
 این عقده تا همیشه سر وا شدن نداشت

سلمان هراتی

عاشقانه‌های کهنسالی مجموعه ۵۹ غزل از
 خسرو احتشامی هونه‌گانی است که انتشارات
 «فصل پنجم» آن را منتشر کرده است. احتشامی
 اصلتاً قشقایی است و اصطلاحات ایلیاتی در
 شعرش فراوان دیده می‌شود. غزل‌های این کتاب
 با زبان و فضایی امروزی، حال و هوایی تازه برای
 مخاطب ایجاد می‌کند. غزلی از این کتاب بخوانید:
 باید به گیسوان تو ایمان بیاورم
 ایمان به این کتاب پریشان بیاورم

برکت بده به سفره پیراهنت که من
 از فصل شاعرانگی ام نان بیاورم

با ابر زلف هم‌سفرم کن که یک سحر
 دست دعا بر آرم و باران بیاورم

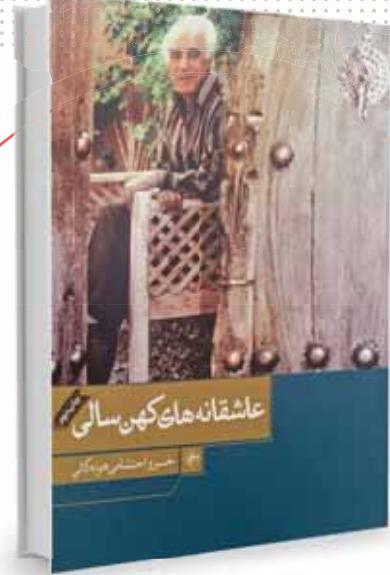
در کلبه تکلم عشقم کلیم باش
 تا مثنوی سرایم و چوپان بیاورم

رفتم چو آفتاب که از برکه غروب
 پیش تو دامنی گل مرجان بیاورم

خاتون داغدیده اسطوره می‌شود
 نامی اگر ز ماه سمنگان بیاورم

با کعبه نسبتی است تو را وقت شستشو
 باید گلاب قمرص کاشان بیاورم

دیدم که هیچ چیز جهان قابل تو نیست
 گفتم برای دیدن تو جان بیاورم





چهارسوق تجربه‌ها



محمد آزین*

بزرگ‌ترین دشمن آن، وجود امید در بین معلمان، مدیران، مسئولان و تمام فعالان آموزشی کشور، قوی‌ترین پیشرانه تحول است. چند سالی است که گروهی از جوانان دغدغه‌مند در حوزه تعلیم و تربیت، رویدادی را برای دیده شدن نقاط قوت و روش‌شن نظام آموزشی کشورمان طراحی کرده و اجرا می‌کنند.

«چهارسوق» نام این رویداد است که به نشر نوآوری‌های آموزشی بومی پردازد. بیش از بینج سال از برگزاری اولین نشست چهارسوق می‌گذرد. در این مدت، ده نشست چهارسوق برگزار شده و بیش از هفتاد تجربه یانظریه ارائه شده‌اند. چهارسوق محلی برای گرد هم آمدن فعالان تعلیم و تربیت، اتصال و شبکه‌سازی فعالان این عرصه و طرح تجربه‌ها و نظریات نو و بومی است.

تلاش می‌کنیم در ادامه و در قالب چند پرسش، این رویداد ویژه را معرفی کنیم.

شاید شما هم تا به حال ویدیوهای کوتاهی را که بخشی از تجربه‌های نظام آموزشی کشورهای دیگر را نشان می‌دهند، دیده باشید. گاهی با دیدن این ویدیوها درس‌هایی امیدبخش می‌گیریم و گاهی از آنجا که ممکن است فاصله‌ای میان نظام آموزشی این کشورها با نظام آموزشی خودمان بینیم، کمی نامید می‌شویم، واقعیت این است که این فاصله چندان هم زیاد نیست. چرا؟ به دو دلیل. دلیل مهم‌تر آنکه معلمان و مدیران فراوانی در سطح کشور خودمان، کلاس‌ها و مدرسه‌های ایشان را با نوآوری‌های آموزشی جذاب و مؤثری اداره می‌کنند، اما ما از آن‌ها بی‌خبریم. پس، مسئله، تهی بودن نظام آموزشی مازن نوآوری نیست، بلکه دیده نشدن این نوآوری‌ها مطرح است. دلیل دوم هم این است که معمولاً مستندهای آموزشی کوتاه از تجربه‌های کشورهای دیگر، نقاط قوت و موفق را بیان می‌کنند نه تمام و کلیت نظام آموزشی این کشورها.

شاید امید مهم‌ترین رکن تحول نظام آموزشی باشد و نامیدی

دکتر مهدی نویدادهم (دبیر کل شورای عالی آموزش و پرورش)، حازم فریپور (معلم و بنیان‌گذار پارک فن آموز)، مرحوم حمید دادگستری (مدیر عامل مجتمع آموزشی میزان)، مهندس اردوان مجیدی (طراح نظام‌های کلان و بنیان‌گذار مدرسه‌آموزش و پرورش)، دکتر خسرو داودی (معلم و عضو گروه ریاضی دفتر برنامه‌ریزی و تألیف کتب درسی)، دکتر محمد نیرو (معلم و برنامه‌ریز درسی)، سید محمدحسن دادی (بنیان‌گذار مدرسه‌آموزش و پرورش)، کودکان کار صحیح رویش، حجت‌الاسلام

هدف چهارسوق چیست؟

در چهارسوق سه هدف اصلی دنبال می‌شود:

■ تقویت امید نسبت به تولید راه حل‌های بومی برای مسائل

آموزش و پرورش

■ شبکه‌سازی فعالان حوزه آموزش و پرورش

■ اشتراک‌گذاری و انتشار تجربه‌ها و ایده‌های ناب آموزشی و

تربیتی

چه کسانی در چهارسوق حاضر می‌شوند

و در چهارسوق چه اتفاقی می‌افتد؟

چهارسوق در درجه اول یک گردهم‌آی سالانه است. معلمان، مدیران مدرسه‌ها، دانشجویان علاقه‌مند، مسئولان نظام آموزشی، فعالان تربیتی، استادان دانشگاه و کسانی که باور، دغدغه و توانمندی همراه شدن در مسیر تحول بومی نظام تعلیم و تربیت را دارند، با حضور در کنار دیگران، با همیگر مرتبط می‌شوند، از یکدیگر امید می‌گیرند و دوباره هم‌پیمان می‌شوند که توانشان را برای تحول نظام آموزشی به کار گیرند.

یکی از بخش‌های چهارسوق، اجرای چندین ارائه کوتاه و مؤثر با موضوع تجربه‌ها یا نظریات بومی در حوزه تعلیم و تربیت است. پیش از هر نشست، ارائه‌دهندگان چهارسوق از میان تعداد زیادی از داوطلبان انتخاب و برای اجرای ارائه‌های امیدبخش و مؤثر آماده می‌شوند.

فعالان این حوزه تاکنون، در مجموع بیشتر از ۷۰ ارائه کوتاه در موضوعات مرتبط با تعلیم و تربیت داشته‌اند. از جمله:

* مدیر مجتمع آموزشی سراج، منطقه ۲۲ تهران



چنانچه مایل هستید به عنوان رهیار چهارسوق را همراهی کنید، به راههای ارتباطی در پایان این متن مراجعه فرمایید.

خروجی نشستهای چهارسوق چیست؟

ارائه‌های انجام شده در هر نشست چهارسوق به صورت فیلم‌های کوتاه و باکیفیت تدوین می‌شوند و به تدریج از طریق سایت رسمی چهارسوق به نشانی Chaharsoogh.ir در فضای مجازی منتشر می‌شوند تا افراد در هر کجای دنیا بتوانند بدون صرف هزینه و با بهترین کیفیت، در جریان آخرین ایده‌ها و تجربه‌های حوزه تعلیم و تربیت کشور قرار گیرند و آن‌ها را با دیگر علاوه‌مندان به اشتراک بگذارند.

البته روشن است که حضور در نشستهای آوردهای بیش از مشاهده فیلم‌ها دارد؛ آوردهای از جنس حضور در فضای اجتماعی و امیدبخش رویداد، گفت‌وگو و ارتباط‌گیری با ارائه‌دهندگان و دیگر شرکت‌کنندگان و بهره‌مندی از برنامه‌های متنوع رویداد. به این علت که امکان حضور در رویداد برای همه علاقه‌مندان محدود نیست، فیلم‌ها به عنوان جزئی از دستاوردهای چهارسوق، به تدریج و به صورت رایگان منتشر می‌شوند. این فیلم‌ها به صورت دی‌وی‌دی نیز از طریق سایت چهارسوق قابل تهیه هستند.

چگونه می‌توان در نشستهای چهارسوق شرکت کرد؟

دهمین نشست چهارسوق سال گذشته در تاریخ ۲۴ آذرماه با حضور حدود ششصد نفر از علاوه‌مندان و فعالان آموزشی سراسر کشور، در مرکز آفرینش‌های هنری کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان در شهر تهران برگزار شد.

به یاری خدا، یازدهمین نشست چهارسوق در بهمن‌ماه سال جاری برگزار می‌شود. علاوه‌مندان می‌توانند از راههای زیر با چهارسوق در ارتباط باشند و در جریان اخبار این رویداد آموزشی قرار گیرد. همچنین، ثبت‌نام برای حضور در یازدهمین رویداد نوآوری‌های آموزشی چهارسوق از طریق سایت صورت می‌پذیرد.

کانال‌های چهارسوق در پیام‌رسان‌ها:

بله، سروش، ایتا: @chaharsoogh
اینستاگرام: chaharsoogh-edu

تلگرام، هاتگرام، طلاگرام: @chaharsoogh-edu
سایت چهارسوق: chaharsoogh.ir
رایانامه: tamas@chaharsoogh.ir
تلفن دبیرخانه چهارسوق: ۰۲۱-۴۷۴۳۱۱۱۳

و **المسلمین علیرضا پناهیان** (مبلغ دینی)، دکتر علیرضا زرافشان (معاون سابق متوسطه وزارت آموزش و پرورش)، مهندس محمدعلی اسماعیل‌زاده اصل (عضو شورای راهبردی گروه آموزشی و پژوهشی آسمان دانشگاه شریف)، جواد داروغه (مدرس دوره‌های ضمن خدمت و سرگروه هنر شهرستان‌های تهران)، محمدرضا حشمتی (سردبیر مجله رشد معلم)، افشین دانش‌نژاد (سردبیر مجله کاوش)، دکتر سعید امین‌الرعايا (مدیر عامل مؤسسه جنوب‌جرای تهران)، فرزانه شهرتاش (مدرس دوره‌های فلسفه برای کودک)، مهندس شمانه ایروانی (معمار فضاهای آموزشی) و رضا امیرخانی (نویسنده).
اگر شما هم تجربه یا نظریه‌ای بومی در حوزه تعلیم و تربیت دارید و فکر می‌کنید لازم است آن را بایگران به اشتراک بگذارید، می‌توانید برای ارائه در چهارسوق داوطلب شوید. روش ارتباط با چهارسوق در پایان همین مطلب آمده است.
رویدادهای چهارسوق به تناسب شرایط شامل بخش‌های متنوع دیگری هستند، از جمله: بازی‌های گروهی، فعالیت‌های هدفمند و شبکه‌ساز، فضای ارتباطی با ارائه‌دهندگان، غرفه‌های نمایشگاهی و پذیرایی. یکی از ارزش‌های افزوده‌ای که چهارسوق برای شرکت‌کنندگان فراهم می‌کند، قرار گرفتن در فضایی غنی، با حضور نخبگان و فعالان تعلیم و تربیت، و شکل‌گیری تعامل و مراوده اجتماعی و تخصصی در این فضاست. می‌توان گفت چنین جمیعی و چنین فضایی چنان ویژه است که شاید نتوان در کشور مشابهی برایش پیدا کرد.

چهارسوق برای حرفه‌ای ترو هدفمندتر شدن سخنرانی‌ها چه می‌کند؟

از آنجا که رویداد چهارسوق برنامه‌ای سخنران محور است، تیم برگزارکننده تمام تلاش خود را برای هرچه بهتر شدن کیفیت سخنرانی‌ها به کار می‌گیرد. در همین راسته، از زمان انتخاب سخنران تا روز رویداد، تیم رهیاران چهارسوق وظیفه همراهی و آماده‌سازی سخنران را بعهده دارد.

رهیار کسی است که هم رویداد و اهداف آن را می‌شناسد و هم در زمینه ارائه مطلب، فن بیان و سایر ویژگی‌های لازم برای سخنرانی خوب تیز دارد و سعی می‌کند از طریق ارتباط مستمر با سخنران تاروز رویداد، شرایط لازم برای ارائه هرچه حرفه‌ای ترو و مطلوب‌تر را فراهم کند.



به زبان خوش دانشمند شوید

رویا صدر
تصویرگر: سام سلاماسی



در زندگی هر دانشآموز سؤالاتی هستند که روح او را جلا می‌دهند و به دانشمند شدن ترغیب ش می‌کنند. شما هم با پرسیدن آن‌ها می‌توانید استعدادهای خفته دانشآموز تان را بیدار کنید و غول تنبی اش را برای همیشه داخل شیشه کنید. این سؤالات عبارت‌اند از:

۱ با هزارتا بدختی می‌یام اینجا درس می‌دم، چرا نمی‌خوايد بفهمید؟

حسستان را صاف و پوست کنده درباره شغل و درآمد و بدختی زندگی تان با دانشآموز در میان بگذارید تا او احساس گناه کند. بگذارید بداند که خسته‌اید. بگذارید بداند که حساب یک ریال، صنارتان را دارید. بگذارید بداند معلمی را از روی ناچاری انتخاب کرده‌اید. در این صورت، او از دانشآموزی خودش خجالت می‌کشد، در استیصال، خستگی، غم و نگرانی شما شریک می‌شود و در نتیجه فضایی گرم، صمیمی و شاد برای بازدهی هر چه بیشتر تدریس شما فراهم می‌شود.

۲ چرا نمی‌تونی یک دم آروم باشی؟

اگر شاگردتان نارام است، مدام وول می‌خورد یا استرس دارد، یعنی چیزی اذیتش می‌کند و از مشکلی در رنج است. در این صورت، بهترین کاری که برای آرام کردنش می‌توانید انجام دهید، این است که به او تکلیف کنید آرام باشد. تاریخ بشریت پر است از آدمهای نازاحتی که به محض دستور گرفتن از بالا، دست از شلوغی برداشته و با قلب و روحی آرام، رفته‌اند دنبال کار و زندگی شان؛ محصل که جای خود دارد.

۱۳ می خوای رکورد تبلی رو بشکنی؟

دکتر مارشال دارقوزآبادی، فوق تخصص مهندسی سازه از کلیه دانشگاه‌های دنیا، می‌گوید، برای ساختن یک دانشآموز مقاوم لازم است ابتدا او را خرد و به قطعات کوچک‌تر تقسیم کنید، و گرنه ممکن است فوندانسیونش از هم بپاشد و قوام پیدا نکند و اعتماد به نفسش بالا برود و کار دست بشریت بدهد. بنابراین، در رویارویی با دانشآموز درس‌نخوان، استفاده از عبارات خردکننده و تحریرآمیز می‌تواند از نظر عاطفی محرک درس خواندن و زرنگ‌شدن باشد. این عمل وقتی کارسازتر است که این عبارات تحریرآمیز با آرامش و در حضور جمع دانشآموزان بیان شوند. اگر می‌خواهید بازدهی بیشتری داشته باشید و دانشآموز در آینده تنہ به تنۀ سقراط و بقراط حکیم بزند، موقع این اظهارات نیشخند را فراموش نکنید.

معتقدند، سرکوفت زدن به شاگرد درس‌نخوان و اطمینان دادن به او که با این روند تحصیل در آینده سریار جامعه می‌شود، باعث می‌شود به خود بیاید و دانشمند شود. چه سا اگر تام ادیسون از سوی معلم‌انش مورد تشویق قرار می‌گرفت و به تبلی و بی مبالغه متهمن نمی‌شد، اکنون ما از نعمت برق محروم بودیم و مجبور می‌شدیم این طالب ارزشمند و گهربار را زیر نور چراغ‌موشی مطالعه کنیم.

۱۴ از فلانی یاد بگیر. چرا نمی‌تونی مثل اون باش؟

دانشمندان اعتقاد دارند که همه آدم‌ها مثل هم هستند و چیزی به نام تفاوت‌های فردی وجود خارجی و داخلی ندارد و این حرف‌ها را بعضی دانش‌آموزان از خودشان درآورده‌اند که تبلی‌شان را توجیه کنند. شما هم در راستای نظریات دانشمندان، شایسته است یکی از دانش‌آموزان را نشان کنید و از رفتار و درس و شخصیت‌ش کپی بگیرید و آن را توانی سر دیگران بزنید؛ باشد که پیشرفت کنند و روی کلیه قله‌های ترقی و تعالی عکس یادگاری بگیرند و به ریش بی‌خردانی بخندند که معتقدند از همه نباید مثل هم انتظار داشت.

۱۵ از هیکلت خجالت نمی‌کش؟

مطالعات بالینی نشان می‌دهند، الگوهای رفتاری دانش‌آموزان با اندازه سایزشان رابطه مستقیم دارد. یعنی هر چه هیکل دانش‌آموز درشت‌تر باشد، ضریب تربیت و خجالتش بالاتر است. بنابراین، روان‌شناسان توصیه می‌کنند، اگر دانش‌آموزی با وجود برخورداری از سایزی شاخص، مشکل رفتاری یا درسی داشت، با یادآوری این ضریب به او، استاندارد رفتاری اش را با سایزش هماهنگ سازید!

۱۶ این چه وضع درس خوندنه؟ چرا بلد نیست مسئله به این سادگی رو حل کنی؟

یک ضربالمثل سرخپوستی می‌گوید، دانش‌آموز متهمن است، حتی اگر مشکل از معلم باشد. بنابراین، اگر دانش‌آموزی درس را نفهمیده بود، نکند به خودتان بگیرید و فکر کنید شاید اشکال از شیوه تدریس شما باشد! اگر هم شواهد و قرائی چیز دیگری می‌گویند، بیخود می‌گویند. شواهد و قرائی معمولاً با جریان تاریخ و فرهنگ و پرورش و تربیت پدرکشتنگی دارند!

۱۷ مطمئنی که می‌خوای باسوارد شی و تصمیم نداری انگل اجتماع باش؟

کنایه، همان‌قدر که در صنایع ادبی کاربرد دارد، بر سلامت روانی دانش‌آموز نیز مؤثر است. چنانچه دیرینه‌شناسان و زودینه‌شناسان



ایجاد شادابی و نشاط در زنگ تفریح

زهرا حقیقی کخائی زاله*

از دیرباز در مدارس حسی وجود داشته و دارد که معمولاً در آخرین دقایق کلاس درس، دانشآموزان بی اختیار لحظه‌شماری می‌کنند تا با شنیدن صدای زنگ مدرسه، به سرعت از جا برخیزند و با شتاب هر چه تمام‌تر خودشان را به حیاط برسانند و برای لحظاتی هم که شده، فارغ از کلاس و درس، با دوستان خود به بازی و تفریح بپردازند. نام این دقایق شیرین و دوست‌داشتنی «زنگ تفریح» است؛ همان لحظاتی که برخلاف کوتاه بودنشان، می‌توانند وجود گوناگونی داشته باشند؛ یعنی هم می‌توان زنگ تفریح را جزو دقایق خوب محسوب کرد و هم بد.

* معاون آموزشی، شهرستان سرباز، راسک، استان سیستان و بلوچستان



را دوست دارند و از روی میل و رغبت در آن شرکت می‌کنند. بازی رشد اجتماعی، عاطفی، جسمی، ذهنی و اخلاقی بجهه‌ها را در پی دارد. در بازی روحیه‌های همکاری، همیاری و مشارکت بچه‌ها توسعه می‌یابد، با رعایت اصول و مقررات آشنا می‌شوند. رقابت را می‌آموزند، شکست را بهطور واقعی تجربه می‌کنند، قدرت ابراز وجود پیدا می‌کنند و از ترس، کمرویی و خجالت بیهوده رها می‌شوند، حمایت از دانش آموزان ضعیف‌تر را می‌آموزند و با احترام به هم‌بازی، قوانین را تجربه می‌کنند. دانش آموز در می‌یابد، اگر بخواهد در بازی پذیرفته شود، باید درستکار، حقیقت‌طلب، مسلط بر خود، عادل، صادق، وفادار، مسئولیت‌پذیر و دارای رفتاری پذیرفتی باشد. در می‌یابد که برای موفقیت نمی‌تواند تکروی کند. اگر بخواهد در کار و زندگی خود موفق باشد، لازم است فعالیت خود را در جهت درخواست دیگران تنظیم کند و در طریق ایجاد وضع مطلوب بکوشد. بازی تمایل به جنگ‌جویی و سیزه‌گری را کم می‌کند، بروز نگری بچه‌ها را افزایش می‌دهد، رشد همانگ دستگاه‌ها و اعضای بدن را در پی دارد، حواس پنج‌گانه را تقویت می‌کند، نیرو و انرژی بدن را به بهترین شکل مصرف می‌کند، در رشد هوش بسیار مؤثر است، زمینه بهتری برای تفکر فراهم می‌کند، از یکنواختی و کمالتباری محیط‌های یاددهی- یادگیری می‌کاهد و جوی شاد و زنده را شکل می‌دهد. در برخی از بازی‌ها، فرآگیرندگان بدون اینکه خود احساس کنند، به تمرین و تکرار مفاهیم یا مهارت‌های دشوار می‌پردازند. همه دلایل فوق، علاوه بر رایگان بودن بازی‌های گروهی، باعث شد دست به کار شوم و در ابتداء از گروه‌های کوچک‌تر و بازی‌های آشنا‌تر مثل «اسم و فامیل» شروع کنم. تعجب و شور و هیجان در چشمان بچه‌ها دیده می‌شد و روزبه روز تعداد شرکت‌کنندگان بیشتر می‌شد. بعد از چند روز، طبق پیش‌بینی‌ها، پیشنهاد بازی‌های جدیدتر مطرح شد. در ادامه، بازی‌هایی مثل «به تو می‌گم، به او بگو»، «هوب»، «مساعره»، «جمله‌سازی»، «مرغ من روزی چند تا تخم می‌ذاره» با تعداد بچه‌های بیشتر و بیشتری برگزار شدند، بازی‌هایی که هر یک به نوبه خود، علاوه بر سرگرم کردن دانش آموزان، زنگ‌های تفريح آنان را هدفمند کرده بودند و با ایجاد شادابی و نشاط، تأثیر خوبی در روحیه آن‌ها و آماده‌سازی شان برای یادگیری بهتر و بیشتر داشتند. این در حالی است که در ضمن بازی تعامل با هم‌سالان و ایجاد رابطه دوستانه و در عین حال محترمانه با سایر بازیکنان و معاون آموزشی مدرسه را نیز تجربه می‌کردند. بازخوردهای مثبت و کوتاه‌مدت این بازی‌ها باعث شد روزبه روز انگیزه بیشتری در بازیکنان و دیگران ایجاد شود و خوش‌بختانه بازی‌ها با استقبال گرم و پرشور دانش آموزان ادامه یابند.

این واقعیتی است که در چند دقیقه زنگ تفريح، با وجود استراحت جسمی و روحی کودک و نوجوان، خطرات بیشتری دانش آموزان را تهدید می‌کند. البته این خطرات بیشتر از سوی خود دانش آموزان و به صورت سهولی است. چنانچه گاه دیده می‌شود، در این دقایق به ظاهر تفريح گونه، دانش آموزانی که همیگر را دنبال می‌کنند و به بازی و تفريح مشغول‌اند، به سبب برخورد با دیگران ایجاد مشکل می‌کنند و حوادثی ناخوشایند را پدید می‌آورند.

از آنجا که می‌دیدم زنگ تفريح برای بیشتر بچه‌ها فقط وقت‌گذرانی و اتلاف زمان است و هدف خاصی را دنبال نمی‌کنند و حتی در مواردی این بی‌ برنامگی به دعوا و پرخاشگری و زد و خورد بین آن‌ها منجر می‌شود، تصمیم گرفته‌روم این مسئله به صورت اساسی کار کنم و با مدیریت زنگ تفريح، شادابی و نشاط بیشتری ایجاد کنم. در مباحث مدیریت بهره‌وری انسانی تأکید می‌شود که بچه‌ها در ساعات زنگ تفريح شادی، گفت‌وگو، همکاری و همیاری را تجربه کنند. یکی از روش‌هایی که به بیهوده‌گیری از خلاقیت تفريح منجر می‌شود، مشارکت دانش آموزان در بازسازی حیاط و محوطه بازی است. دانش آموزان با بهره‌گیری از خلاقیت خود و با دستکاری محیط، از امکانات ضعیف آن استفاده می‌کنند. تغییرات مورد انتظار دانش آموزان که آرزوی آنان را در خصوص حیاط مدرسه منعکس می‌کند، شامل درخت، بوته و باعچه است. مثلاً می‌توان حیاط را با کمک خود دانش آموزان با زنگ‌های شاد و زنده و پرانژی زنگ کرد، گل و گیاهان طبیعی در آن کاشت و به دیوارها جملات آموزنده، روحیه‌بخش و امیدوارکننده نصب کرد؛ جملاتی که ایمان به پیروزی و موفقیت را در آن‌ها تقویت می‌کند.

خوش‌بختانه روش‌های کم‌هزینه یا رایگانی هم برای شاداب سازی زنگ‌های تفريح وجود دارند. یکی از این روش‌ها که اتفاقاً علاقه‌مندان فراوانی هم دارد، بازی گروهی است. یکی از تأکیدات نظام‌های پیش‌رفته آموزشی این است که بچه‌ها به هر طریقی کار گروهی یا تیمی را تجربه کنند. اگر حیاط مدرسه را به فضای شاد و مسحور از بازی‌های گروهی و تیمی مبدل سازیم، می‌توانیم این فرصت آموزشی را در مدرسه ایجاد کنیم. اگر بچه‌ها برای رفتن به زنگ تفريح ثانیه‌شماری می‌کنند، چه بهتر که این فضا را برای آن‌ها روح‌بخش تر و شاداب‌تر کنیم. آموزشی لذت‌بخش است که دانش آموزان بتوانند بازی کنند و آموزش بیینند. سقطاط در این زمینه می‌گوید: «برای آموزش کودکان زور به کار مبر. بگذار آموختن برای آنان به شکل بازی درآید.» بازی کردن برای بچه‌ها پاداش ذاتی دارد. چون آن‌ها بازی



پنج دقیقه‌های طلایی

فاطمه سادات حسینی*

۲۵

۲۰

۱۵

۱۰

۵

حتی زنگ تفریحشان را بیرون نرونده و حتی به معلم زنگ بعد که پشت در منتظر است تمام التماس کنند چند دقیقه منتظر بمانند. پنج دقیقه پایان کلاس ما برای معلم است. این برنامه را گذاشته‌ام «سریال خوانی». یک رمان نوجوان را که البته باید بسیار جذاب باشد و مطابق علاقه و گروه سنتی بچه‌ها، انتخاب کرده‌ام و از ابتدای سال، در پنج دقیقه‌های پایان کلاس، آن را بلندخوانی می‌کنم. در این سریال خوانی البته باید به نکاتی دقت کرد. نوع خوانش متن، لحن و تکیه‌های کلام و سرعت خواندن بسیار مهم است. چون فهمیدن متن فقط با شنیدن و بدون اینکه آن را ببینند، برای بچه‌ها دشوار است. ما در پنج دقیقه پایان کلاس، درست وقتی مخ‌های میان دارد سوت می‌کشد و دیگر از پیدا کردن فعل و نهاد و متتم خسته شدایم، یا دیگر حوصله پیدا کردن تشبیه و استعاره را نداریم، به «کتاب» پناه می‌بریم. بچه‌ها با شادی کتاب‌های درسی‌شان را می‌بندند و هم‌دیگر را ساخت می‌کنند تا من زودتر شروع کنم. بچه‌هایی که جلسه پیش غایب بوده‌اند و از قسمت قبلی! جامانده‌اند هم از بقیه پرسیده‌اند برای شخصیت نوجوان کتاب چه اتفاقی افتاد و فلان موضوع به کجا رسید. بقیه با ذوق از جزئیات داستان صحبت می‌کنند و من گاهی از اینکه این طور همه‌چیز به یادشان مانده است تعجب می‌کنم. گاهی هم نقش شخصیت‌های داستان را بازی می‌کنم، وقتی کاراکتر نوجوان بر سر مشاور مدرسه‌اش فریاد می‌زند، من هم فریاد می‌زنم و بچه‌ها چشمانشان برق می‌زنند. گاهی صدایم را بهشت پایین می‌آورم تا توجهشان را جلب کنم و در موقعیت‌هایی از کتاب که کاراکتر کتاب غمگین است، لحنم را عوض می‌کنم. پنج دقیقه به سرعت نور می‌گذرد و بچه‌ها از اینکه در کلاس‌مان را بزنند و یادآوری کنند که زنگ خورده است ناراحت می‌شوند. درست وقتی منتظرند فصل

در کلاس ادبیات ما ده دقیقه طلایی وجود دارد؛ ده دقیقه‌ای که بچه‌ها بیشتر از تمام پنجاه دقیقه دیگر کلاس دوستش دارند. برایش برنامه‌ریزی می‌کنند؛ ذوق می‌کنند و گاهی به خاطرش حتی اجازه نمی‌دهند من پایم را از کلاس بیرون بگذارم. داستان از این قرار است. ما از ابتدای سال قرار گذاشتمیم پنج دقیقه اول کلاس، هر کدام از بچه‌ها بهنوبت در مورد یک اتفاق ادبی یا چیزی با محوریت ادبیات صحبت کند. کتاب‌های مورد علاقه، نوشته‌هایی که دوست دارند برای بقیه بخوانند، و شعر و متن زیبایی را که پسندیده‌اند، در این پنج دقیقه می‌توانند با بقیه به اشتراک بگذارند. بچه‌ها به نوبتی که خودشان تعیین می‌کنند هر جلسه داوطلبانه درباره چیزی که دوست دارند، جلوی قیمه صحبت می‌کنند. گاهی حتی اگر من یاد بروم، به من یادآوری می‌کنند که: «خانم! پنج دقیقه اول کلاس یادتان رفت! امروز نوبت من بود.»

خب، این تا حدودی برای من معلم عجیب است. برای بچه‌ها، صحبت کردن در برابر هم کلاس‌ها زیاد هم ساده نیست. آنهم وقتی باید در پنج دقیقه تمام مطالی را که مدنظرشان است به بچه‌های دیگر برسانند و توجه آن‌ها را جلب کنند. باید حواسشان به زمان باشد، در عین اینکه می‌دانند این پنج دقیقه شاید دیگر تا آخر سال تکرار نشود. بعضی‌ها می‌بینند که بچه‌هایی کاری را انتخاب می‌کنند و زود تمامش می‌کنند. صحبت کردن برایشان سخت و دشوار است و از اینکه چند جفت چشم به آن‌ها خیره شده اذیت می‌شوند. ولی خب! ما تمرین می‌کنیم تا برایمان ساده شود. این پنج دقیقه‌ها عموماً مورد علاقه همه بچه‌های کلاس است. اینکه پنج دقیقه از ابتدای کلاس برای خودت باشد و هر طور بخواهی اداره‌اش کنی، بسیار شیرین است. گاهی عجله می‌کنند به کلاس برسند و گاهی که دیر می‌آیند غصه پنج دقیقه از دست رفته را می‌خورند.

غیر از ابتدای کلاس، یک پنج دقیقه طلایی هم در پایان کلاس داریم. پنج دقیقه‌ای که بچه‌ها حاضرند برای ادامه پیدا کردنش

* آموزگار دیستان شهید آفاجانزاده، دهستان رادکان، شهرستان چنان، استان خراسان رضوی



مورد فرهنگ و محیطی که بر کتاب حاکم است و در مورد تفاوت ها و شbahت هایمان با عناصر و شخصیت های کتاب این صحبت کردن هم برای بچه ها بسیار جذاب است. اینکه به واسطه کتاب بار دیگر در مورد خودشان و احساساتشان حرف می زند و تحلیل می کنند و حتی گاهی راه حل پیدا می کنند، برایشان بسیار مهم و لذت بخش است.

همه این حاشیه های دوست داشتنی کلاس ما دست به دست هم می دهند و کلاس ادبیات را برای بچه ها خواستنی می کنند. نمی دانم تابه حال به چهره بچه ها در هنگام ورود به کلاس در ابتدای زنگ و خروج از کلاس در انتهای زنگ دقت کرده اید یا نه؟ مثلاً آیا چهره بچه ها بعد از انجام آزمایش هایی هیجان انگیز، وقتی از آزمایشگاه علوم درمی آیند، همان چهره ای است که وقتی بعد از حل چندین و چند مسئله دشوار ریاضی دیده می شود؟ پیشنهاد می دهم گاهی به رفتن بچه ها به کلاس درس دقت کنید. بعضی زنگ ها باید آن ها را با اجبار و تهدید به کم کردن نمرة اضباط سر کلاس فرستاد. بعضی وقت ها هم خودشان قبل از معلم سر کلاس حاضر می شوند. این نکته در تمام کلاس های دنیا صادق است؛ چه مدرسه چه دانشگاه معلم یا استادی که بلد باشد دقیقه به دقیقه کلاس را برای بچه ها جذاب، دوست داشتنی و البته کاربردی کند، می تواند مطمئن باشد بچه ها یا دانشجویان مطلبی را که می خواسته، به خوبی یاد گرفته اند. این پنج دقیقه های فراموش شده، این زمان های همیشه از دست رفته، می توانند در تمام کلاس های دنیا زنده شوند. اگر معلم های داشان بماند که یاد گرفتن یک مطلب و عمیق شدن در آن خیلی بهتر است از اینکه بدون توجه به خستگی و درماندگی چهره های روبرویمان، دانش آموزانمان را سیل اطلاعات علمی کنیم و تا می توانیم آن ها را هدف قرار دهیم. پس لطفاً پنج دقیقه ها را دریابید، یا همتر بگوییم، برای دقیقه به دقیقه کلاستان نقشه ای در ذهن داشته باشید.

بعدی را بخوانم، کتاب را می بندم و می گویم بچه ها زنگ خورده است. تا جلسه بعدی، بچه ها جیغ می زند و گاهی اصرار می کنند فقط یک دقیقه دیگر ادامه بدهم.

به این ترتیب، در دقایق مرده پایان کلاس، چند اتفاق خوب می افتد: اول اینکه بچه ها خستگی شان درمی رود و حسابی پر انرژی می شوند. دوم اینکه یک کتاب قطور در عرض چند ماه خوانده می شود (در طول سال تحصیلی، دو رمان به نسبت قطور در این پنج دقیقه ها تمام می شوند). سوم اینکه مهارت های شنیداری و حتی خوانداری و تمرکز و توجه بچه ها به شدت تقویت می شود. در آخر، بچه ها بار دیگر به خواندن کتاب علاقه مند می شوند و دیگر از کتاب های قطور نمی ترسند. ما در اواسط خواندن کتاب، با اینکه زمان کمی داریم، در مورد شخصیت های اصلی و فرعی داستان صحبت می کیم. در مورد اتفاقات و احساساتی که شخصیت ها در گیرشان هستند، در



کلاس باحال

زهرا آقایی*

عملی یک مفهوم جدید را فراهم می‌کند. اجازه می‌دهد دانشآموز براساس ویژگی سنبی خود فعال کند. اینکه چه کاری را چگونه باید انجام دهد تا در زمان تعیین شده به نتیجه مطلوب برسد، قانون پذیری را در او نهادینه می‌کند.

در بازی گروهی، با کسب تجربه تلاش جمعی برای رسیدن به نتیجه مورد نظر، مهارت زندگی اجتماعی را تمرین می‌کند.

بازی امکان یادگرفتن از خطای بدون ترس از شکست و بدون ترس از اشتباه کردن را به فرد می‌دهد. از طرف دیگر، آزمودن خود در موقعیت بازی، یادگیری عمیق را در فرد ایجاد می‌کند. روش یادگیری از طریق بازی در مهدکوک را ماریا مونته‌سوروی ابداع کرد. پس از او، معلمان با اشتراک تجربه خود، به این گنجینه یادگیری می‌افزایند.

بازی‌های آموزشی از نظر مونته‌سوروی ویژگی‌هایی دارند، از جمله: سادگی اصول بازی، فرصت کسب کامل، مهارت یا تجربه.

همه معلم‌ها دوست داریم کلاسی با دانش‌آموزان بالنگیزه و شاد داشته باشیم. احتمالاً شما هم به دنبال پاسخ این سؤال هستید که چطور می‌توانیم دانش‌آموزان را به کلاس خود علاقه‌مندتر کنیم، یا چگونه دانش‌آموزان بی‌انگیزه را به دانش‌آموزان فعال و کوشش‌بدیل کنیم؟ در این مقاله، ابتدا درباره نقش و اثر بازی در یادگیری توضیح کوتاهی آورده‌ایم. سپس یک تجربه از بازی آموزشی (برای موضوع «نقش پول در زندگی من») از کلاس درس را با شما به اشتراک می‌گذاریم.

* دبیر اقتصاد و کارآفرینی

استفاده از اهداف و دستاوردهای بازی‌ها، بازی متناسب با هدف آموزشی خود را انتخاب کنیم. در ادامه، برای تحقق هدف آموزشی «همیت پول در زندگی»، یک بازی آموزشی معرفی می‌کنم.

نام فعالیت: موافق، مخالف
هدف: سنجش اهمیت پول در زندگی خود، مقایسه تغییر نگرش، رشد عاطفی از نظر بعد «خودابازی»
رده سنی: متوسطه‌های اول و دوم
فضای اجرا: کلاس به ابعاد 5×4 متر مربع
ابزار: کاغذ یادداشت، تابلوی موافق، مخالف، بی‌طرف، فهرستی از سوال‌ها

دانشآموزان را به ایجاد رابطه هدفمند با دیگران تشویق می‌کند.

بازی‌های مشارکتی که شامل ابزارهای بصری، مکالمه، فعالیت‌های بیرونی، موسیقی و حرکت در کلاس هستند، هوش‌های چندگانه را، بدون ایجاد احساس خستگی و دل‌زدگی، تقویت می‌کنند. اگر این تقویت با جستجوی راهبرد موفقیت در بازی توأم شود، بهتر است.

یکی از سوال‌های اساسی این است که چگونه بازی متناسب با موضوعی را که می‌خواهیم در کلاس تدریس کنم، انتخاب کنم؟ بازی‌ها معمولاً براساس هدف و دستاوردهای چندگروه تقسیم می‌شوند. ما می‌توانیم با



یک نفر را به عنوان نماینده انتخاب کنند تا در زمان اعلام نظرات، دلایل جمع‌بندی شده گروه را بگوید. پس از پایان سه دقیقه، نماینده‌های هر سه گروه پنج دقیقه فرصت دارند با بهترین روش نظر گروه را بگویند. پس از ابرازنظرها، اگر فردی نظرش تغییر کند، می‌تواند به جایگاه جدید برود.

سؤال‌ها این است:

۱. پول خوبشخی می‌آورد.
 ۲. تلاش برای پولدار شدن هدف ارزشمندی است.
 ۳. پول امنیت می‌آورد.
 ۴. پول قرض کردن فکر خوبی نیست.
 ۵. ثروتمندان باید به کسانی که رفاه کمتری دارند، کمک کنند.
- اگر سوال‌های بهتر دیگری هم دارید، می‌توانید از آن‌ها استفاده کنید.

مرحله سوم: همه دانشآموزان به گروه‌های خود برگردند. هر نفر دوباره از یک تا ده به اهمیت پول در زندگی نمره بدهد و دوباره معلم میانگین نمره گروه‌ها را محاسبه کند و روی تخته، در کنار نمره قبلی، بنویسد. هر گروه نمره جدید را با نمره قبلی مقایسه کند. در آخر می‌توانیم کلاس را با سوال زیر پایان دهیم: آیا تجربه شادی که بدون پول بوده باشد، داشته‌اید؟ مثلاً وقتی دوست قدیمی خود را غیرمنتظره دیده‌اید، چقدر خوش حال شده‌اید؟ پول در این شادی شما چقدر نقش داشته است؟

تسهیلگری

مربی تسهیلگر است و نباید در برابر نظرات دانشآموزان موضع گیری کند. او تلاش می‌کند همه در بحث شرکت کنند و با سوال‌های خلاقانه، افراد بی‌انگیزه را به مشارکت ترغیب می‌کند.

روش اجرای بازی
بازی در سه مرحله اجرا می‌شود:

مرحله اول: دانشآموزان را در گروه‌های چهار یا پنج نفره، گروه‌بندی کنید و به هر گروه یک برگه یادداشت بدهید. هر فرد باید در طول دو دقیقه به این سوال فکر کند و پاسخ دهد: «پول چقدر برایت اهمیت دارد؟» از یک تا ده نمره بده و نظرت را روی کاغذ بنویس.» پس از پایان دو دقیقه، همه اعضای گروه برگه‌های خود را بالا می‌گیرند. معلم میانگین نمره هر گروه را اعلام می‌کند و آن را روی تخته کلاس می‌نویسد.

نمره گروه، میانگین جمع نمره همه اعضای گروه تقسیم بر تعداد اعضای گروه است و تفکر گروه درباره سوال را نشان می‌دهد. این نمره برد یا باخت محسوب نمی‌شود. کل بازی 20 امتیاز دارد. به ازای هر دقیقه وقت اضافی که اعضای گروه استفاده کنند، یک نمره منفی برای گروه محاسبه می‌شود و از نمره میانگین آن‌ها کم می‌شود.

مرحله دوم: تابلوهای «موافق»، «مخالف»، «بی‌طرف» را در سه قسمت از دیوار کلاس نصب کنید. سپس سوال‌هایی را که از قبل آماده کرده‌اید، یکی یکی بخوانید. برای هر سوال کارهای زیر را انجام دهید.

هر بار که سوال را می‌خوانید، از همه دانشآموزان بخواهید به صورت فردی درباره آن فکر کنند و براساس نظرشان درباره آن سوال، مقابله تابلوی مورد نظرشان قرار بگیرند. وقتی همه دانشآموزان در مقابل تابلوی مورد نظرشان قرار گرفتند، سه دقیقه زمان دارند تا درباره دلایلشان با هم گفت و گو کنند و به جمع‌بندی برسند. سپس





یادداشت‌های یک سرباز فراری ۵۷



م. غفاری

تصویرگر: میثم موسوی

- چته نصف شبی؟

کمکراننده ساک‌ها را از جعبه‌های بغلی بیرون می‌کشد و پرت می‌کند روی هم. ساکت و خواب‌آلود، گرد و خاک ساک‌ها را می‌تکانیم و پا بر می‌داریم سمت نزده‌ها. نور چرخان هر از چندگاهی تاریکی مه‌آلود را می‌شکافد و مثل پرندۀ شکارچی گرسنهای از بالا سرمان قیقاج می‌گفرد. دو نگهبان مسلح، کوتاه و بلند، جلوی در ورودی وسط نزده‌ها قراول می‌روند.

اُتوبوس توی میدانچه جلوی پادگان دور می‌زند و پرگاز می‌رود. با نگاهی منزجر بدرقه‌اش می‌کنیم. انگار تقصیر اوست که نصف شبی در این شهر غریب، جلوی چشم‌های نفرت‌بار این نگهبان‌ها، ول شده‌ایم.

چراغ‌های قرمز پشت اُتوبوس با تاریکی یکی می‌شود. سر

با سقلمهٔ حمید از خواب می‌پرم: پاشو!...

همه‌مه و تاریک روشنا، سرهای شناور در نور آبی رنگ و دهندره به شیشه مه‌گرفته، گیج‌ترم می‌کنند. حسی از زمان و مکان ندارم و سردم است.

- پاشو دیگه، همه رفتن پایین!

دستی به شیشه بخار گرفته می‌کشم. پشت شیشه تاریکی است و میان تاریکی نزده‌های فلزی و گذر تند نورافکنی که یک لحظه کورم می‌کند. هفده ساعتی باید راه آمده باشیم. پلک‌هایم می‌سوزد. پشت سر حمید از اُتوبوس پیاده می‌شوم. هوایی سرد و ملس، همراه با بویی خوش و ناآشنا، نفسم را تازه می‌کند.

- این بوی چیه حمید؟

- بوی حمامت من و تو.

ساقتمن می کند.
 - حرف بی حرف! فقط اجرای دستور!
 ساک ها را باز می کنیم و وسایل را می ریزیم روی آسفالت خیس از مه.
 فریاد دوباره استوار: «زودتر!...هی، خوابت نبرد قندعلی...»
 جیب هایت را بیرون!»
 دو دشیان با حالت تهذید پشت سر استوار سیخ ایستاده اند. چند تا از بچه ها جیب هایشان را روی زمین خالی می کنند. جیرنگ جیرنگ سکه های پول سکوت ناگهانی را می شکند.
 - با همه تونم... از در که رفتید تو، سروکارتون با منه.
 با اکراه جیب ها را خالی می کنیم. وسایل هر کسی جلوی پایش تلنیار شده: لباس، پول، دفتر و قلم و خرت و پرت های دیگر.
 در دشیان های آیند همه چیز را به هم می ریزند و وارسی می کنند. استوار دوباره دست به کمر می گوید: «اینجا پادگان، با بیرون فرق می کنه. کسی اعلامیه ای، عکسی چیزی همراهش داره، همین جا یواشکی بندازه دور من چشمام رو می بندم و ندید می گیرم. هر کی اینجا ادای بیرون رو در بیاره، همون رفتاری باهش می شه که با اون ها می شه.»
 «اون ها» را که می گوید، با انگشت به خانه های تاریک اشاره می کند.
 بازرسی طول می کشد. کفرمان درآمد. گرسنه و خسته و خواب زده ایم. استوار خیال کوتاه آمدن ندارد. می خواهد گریه را همان دم حجله بکشد.
 کم کم گرمی خورشید را پشت گردن حس می کنیم. تک و توک رهگذری از خیابان جلوی پادگان را می شوند. از داخل پادگان صدای مراسم صبح گاهی و مارش نظامی می آید.
 بازرسی دشیان ها که تمام می شود، از در پادگان می بینند تو و از آنجا یکراست به سالن سردي که بوی غذای تمانده و روغن سوخته می دهد. به خیال صبحانه پشت میزها صابون به شکم می زنیم. عوض صبحانه، استواری دراز و سیاه سوخته می آید تو که شتری راه می رود و هنوز از در وارد نشده شروع می کند به دهن دریدگی:
 - تنش ها برای چی نشستید پشت میزها... یا الله، پاشید!
 بیشتر بچه ها از جایشان جم نمی خورند.
 - برپا!
 خواسته و نخواسته بلند می شویم می ایستیم. چند تا از بچه ها، به عمد، طوری بلند می شوند که صندلی شان می افتد زمین و صدا در سالن سرد و بویناک می بیچد.
 استوار چشم می چرخاند روی چهره ها:
 - کسی اینجا سر خود کاری نمی کنه. هر چی بهتون دستور دادند، همان رو انجام می دید... حالا بشینید زمین!
 صابر که جلوتر است پا پیش می گذارد: «بخشید سر کار، ما هفده ساعت تو راه بودیم. دو ساعت هم پشت در نگهمنون داشتند؛ خسته ایم!»
 استوار ناگهانی و بی مقدمه خیز برمی دارد طرف صابر: «به خیالت خیلی گردن کلفتی؟ هزار تا گردن کلفت ترا از تو را من آدم

می چرخانیم سمت نگهبان ها. تن لرده گرفته ایم از غربی و سرما. این پا و آن پا می شویم. نگهبان ها ساکت و سنگی کشیک می دهند و زیر چشمی می پاندمان. یکی از بچه ها می گوید: «بخشید سر کار، ما آمده ایم سربازی.»
 نگهبان کوتاه تر می غرد: «برید عقب ترا!»
 و نگاهی به رفیق دیلاقش می اندازد و می رود توی کیوسک دربازان و شماره می گیرد. گوشی را که می گذارد، از همان توی کیوسک داد می زند: «عقب ترا!...عقب ترا!»
 انگار زالویی گده تمام را مکیده و تف کرده بیرون از بی خوابی سرم گیج می رود. از لحظه ای که سوار اتوبوس شدم دلشوره داشتم. انگار حالا حالاها باید انتظار بکشیم. چندتایی از بچه ها می روند روی جدول بلوار وسط خیابان می نشینند. می روم کنار جو، به درختی تکیه می دهم و پیشانی می گذارم روی ساک: - تو هم با این خوابیدن!
 صدای خش دار صابر جرتم را پاره می کند. با حمید می آیند لب جو کنارم می نشینند. حمید خمیازه می کشد، فحش می دهد و اشاره به نگهبان ها می کند.
 صابر دمغ است. همیشه که از خواب پا می شود، دمغ است. توی دانش سرا هم، صبح که از خواب بلند می شد، اخلاقش سگی بود. حالا بی خوابی و اضطراب بدترش کرده، خیره به در پادگان می گوید: «هر کی بدونه مسخره مون می کنه. همه دارن در می رن، ما با پای خودمون بلند شدیم او مدیم.»
 حمید با نیش خند می گوید: «همینه که بوی حماقت همه جا رو برداشته.»
 می گوییم: «وضع ما فرق می کنه. ما دانش سرا بی هستیم. اگه این دوره شش ماهه را از سرمهون و نکنیم، آموزش و پرورش استخدام مون نمی کنه.»
 صابر با زهر خند می گوید: «لان یکی باید خود آموزش و پرورش رو استخدام کنه.»
 حمید می گوید: «کار از این حرف ها گذشته، حالا آمدیم دیگه!»
 - همداش تقصیر شماست. منم از راه به در کردید... بهتون بگم، من یکی فرار می کنم.
 حمید خنده اش می گیرد:
 - ز کی!... حالا که راحت تر، پاشو بزن به چاک دیگه!
 یک جیپ ارتشی بیهوی پشت در پادگان با ترمز کشداری می خک کوب می شود. نگاهها و قدم ها می رود آن سمت. استواری خپل و چهارشانه، با دو دشیان از جیپ پیاده می شوند می آیند طرف ما.
 استوار، قبراق و سرحال، می پرد روی سکوی دشیانی: «همه به صفا!»
 سلانه سلانه صف می بندیم.
 استوار فریاد می کشد: «جنبید! خونه خاله نیست اینجا!»
 هول می شویم و تند به صف می شویم.
 - خیلی خب، حالا بشینید!
 چشم به دهان استوار چند کمی زنیم.
 - هر چی تو ساک ها و جیب ها دارید بیرون!
 نگاه به هم می اندازیم و به پچ بچ می افتم. اما فریاد استوار زود

اصلاحیم. صابر پشت سرم می‌آید و یکریز غر می‌زند:
- باید تو خیابونا مردم رو به گلوله بیندی و تو پادگان سربازا رو
بچزونی. مفهوم شد ابله؟

- به جای اینکه ور بزنی، یه تیغ پیدا کن الاغ.
- تیغ کجا بود. دیگه کسی ریش نمی‌زنه.
- زابلی را ببین، عربی هم می‌رقصن.

جلوی گروهان که صفت می‌بندیم، قیافه‌های آن قدر تغییر کرده‌اند
که هم‌دیگر رانمی‌شناسیم. حمید با دیدن من می‌زند زیر خنده.
گروهان آن‌ها به قول خودش هتل است و یک سرگروهیان دارند
گلابی.

قیافه‌های خنده‌دار شده. همه قیافه‌شان خنده‌دار شده. شماره
پای من هفت است، پوتین شماره نه گیرم آمده. شلوارم آن‌قدر
بزرگ و گشاد است که با کمریند هم در تنم نمی‌ماند. ناچار دو
دستی می‌گیرم که نیفتند. بدتر، آدم سبیلش را که یه‌هی می‌زند،
دک و پوزش می‌شود عینه‌ها ماتحت مرغ.
صابر با اینکه دمغ است، با دیدن من از خنده ریسه می‌رود.

- نه که خودت مارلوون براندوی!

این بار استوار زابلی همراه فرمانده گروهان که یک سروان عصا
قورت‌داده و شق و رق است، برمی‌گردد. فرمانده می‌رود روی پلۀ
اسلحه‌خانه و همان حرف‌های استوار زابلی و استوار دژبانی را با
كلماتی ممّدبانه‌تر تکرار می‌کند.

فرمانده گروهان که می‌رود، استوار زابلی می‌سپاردمان دست
گروهیان قزل. گروهیان سوم وظیفه، سرکار قزل، بچه ترکمن
است. چشم‌های بادامی‌کشیده دارد و لاغر و کوتاه است. زبان
آذربایجانی او را همان‌قدر می‌فهمد که ما زبان ترکمنی او را.

با سرکار قزل روز اخت می‌شویم.

✓

دو هفت‌های می‌شود که تویی پادگان هستیم. به زور هم شده
کم کم داریم به محیط پادگان عادت می‌کنیم. قبل از ظهرها، به
قول قدیمی‌ها، مشق نظامی داریم و بعد از ظهرها کلاس. با این
حال، یک نوع پیشیمانی و اضطراب در قیافه همه بچه‌ها دیده
می‌شود.

ارتباطمان با بیرون قطع است. به هیچ‌کس اجازه بیرون رفتن از
پادگان را نمی‌دهند. بهانه می‌آورند که تلفن راه دور پادگان هم
خراب است. از روزنامه خبری نیست و رادیوهای تکموج تنها
منع خبر ما هستند. اما زود، این یکی هم از دستمان می‌رود.
استوار زابلی رادیوها را ضبط می‌کند و در کیسه‌های می‌ریزد و
می‌برد. بین بچه‌ها جاسوس دارد و زاغ‌سیاه همه را چوب می‌زند.
صابر، هر طور که شده، رادیوی کوچکش را از چنگ زابلی نجات
می‌دهد.

خبرهایی که از بیرون می‌رسد، ضد و نقیض است. همه حالت
عصبی دارند و به هر شکلی آن را بروز می‌دهند. در سالان
غذاخوری، همیشه صدای قاشق‌هایی که روی میز کوبیده
می‌شوند، بلند است.

کردم. به من می‌گویند زابلی!

و با دو دست شانه‌های صابر را می‌فشارد پایین:

- «بشنین ببینم!»

صابر که از حرکت ناگهانی استوار جا خورده، با اکراه و پریده‌رنگ
می‌نشیند. همه یکی یکی چمباتمه می‌زنیم روی زمین.
استوار خنده‌تمسخر آمیزی می‌کند: «نه گل پسرا... این جوری
نه!»

و یکدفعه دستش را می‌برد بالا:

- «پاشو!...»

بلند می‌شویم.

فریاد می‌کشد: «همه با هم!»

این بار دستش را می‌آورد پایین: «بشنین!»

و ما می‌نشینیم...

به نفس نفس افتاده‌ایم. ده دقیقه‌ای است که «بشنین، پاشو»
می‌کنیم. چند تایی از بچه‌ها و رفته‌اند زمین.

استوار با قیافه پیروز سر تکان می‌دهد:

- «این یه چشمهاش بود... حالا بشینید زمین تا صداتون کنم
برای تقسیم.»

استوار که می‌رود، نفس‌های حبس‌شده ول می‌شود هوا.

می‌روم کنار گوش صابر چندک می‌زنم. از غیظ دارد لب می‌جود:

- حقمونه. دلم می‌خواهد همه رو از دم تیر بگذرانند. مردم دارن
انقلاب می‌کنن، ما دو دستی خودمان رو انداخته‌ایم تو هچل که
چی، که دانش‌سرایی هستیم!

دست می‌چرخانیم ته کیفها دنبال خوردنی. به فاصله نیم
ساعت، استوار زابلی با پوشه‌ای در زیر بغل برمی‌گردد.

- خودتان را جمع کنید، بیرون صف بینید.

پاها خواب رفته، لنگلنگان، قاطی هم می‌رویم بیرون توی
صف. آفتاب می‌چسبد. بوی نارنج برایمان تازگی دارد. استوار
زابلی چهل و پنج نفرمان را سرشکن می‌کند بین ۹ گروهان که
بچه‌هایشان خرقت از ما بوده‌اند و قبل تراها آمداند.

من و صابر می‌افتیم گروهان هشت که زابلی سرگروهیانش
است و حمید گروهان سه. وقت تقسیم، چشم زابلی به صابر بود.

به عمد اسمش را صدا کرد برای گروهان خودش.
انیار گروهان‌ها را نشانمن می‌دهند و بدو رو، با یک بغل
لباس و خرت و پرت برمی‌گردیم توی خوابگاه و می‌افتیم
روی تخت‌ها. استوار زابلی قبل از ما مثل برج زهر مار ایستاده
آنچا.

- یک ساعت وقت دارید. نبینم کسی ریش و سبیل داشته
باشد. سرها را هم می‌روید سلمانی پادگان، همه کچل. یک

ساعت بعد همه را باید تو لباس سربازی ببینم. مفهوم شد؟
صدایی از کسی در نمی‌آید.

- مفهوم شد؟

- بلده!

زابلی سر بالا می‌اندازد:

- «بله سرکار!»

داد می‌زنیم: «بله سرکار!»

زابلی که می‌رود، به دست و پا می‌افتیم. دنبال وسائل

خیلی گردن کلفتی!»

صابر از پشت زبانی را هل می دهد و سروصدا توی خوابگاه می پیچد. زبانی سمت در پس می نشیند:
- همه توی رو می دم دادگاه نظامی ... حالی توی می کنم با کی طرفید... .

و تند می رود.

خوابگاه به هم می ریزد. یکی می گوید: «یکی نباشیم زبانی پوست از کله مون می کنه.»

چند لحظه بعد، فرمانده گروهان با استوار دژبانی نفس زنان و خیس باران می آیند تو.

ساکت و آرام کنار تخت ها خبردار می ایستیم. فرمانده با لحن ملایمی می گوید: چه خبره بچه ها. این کارها چیه؟ هیچ می دونید چه کار می کنید؟ به این کار می گن شورش...
بچه مشهدی می گوید: استوار زبانی مثل حیوان با ما رفتار می کنند.

استوار دژبانی می خواهد چیزی بگوید که فرمانده گروهان جلویش را می گیرد: «از شما بعیده. همه دیپلمه هستید. نباید از زبانی بیش از این انتظار داشته باشید. شش کلاس که بیشتر سواد ندارد...»

کرد شاعر می گوید: این طور باشد که همه بی سوادها را باید بریزند دریا. ادب چه بربطی به سواد دارد!
استوار دژبانی خون خونش را می خورد و فرمانده با چرب زبانی بچه ها را آرام می کند.
شب، بچه مشهدی غیب شد می زند.

✓

جمعه است. نفافت گروهان تمام شده. بچه ها، گوش و کنار دارند دسته دسته گپ می زنند. بیشتر صحبت ها درباره دوست مشهدی و خبرهای بیرون است. با حمید داریم میان درختان نارنج قدم می زنیم. آسمان صاف است و خورشید می در خشد.

حمید این روزها کمتر می گوید و می خنده. حرفمن این است: «تا حالا کسی پا از پادگان بیرون نگذاشته. کیوسک تلفن را به بهانه خرابی سسته اند. نگهبان های پادگان دستور دارند هر کی دور و رو دیوار اپلکه، به طرفش تیراندازی کنن. تو چی فکر می کنی؟ دیگه نمی شه این وضع رو تحمل کرد.»

- حق با صابرها. با پای خودمون اومدیم مسلح. فکرش رو که می کنم، از خودم بدم می آد.

حالا یه اشتباهی کردیم، بالاخره که چی؟

صابر از میان درختان می آید. سر و وضعش نامرتب و پریشان است. بی هیچ حرفری دوش به دو شمان راه می افتد.

حمید به صابر می گوید: دیشب یکی از بچه های گروهان ما را با تیر زده اند. می گن تیر به پاش خورده و از سر دیوار افتداده پایین آدم ساکتی بود. اصلاح نشون نمی داد این جوری باشه... .

صابر حرفری نمی زند. چند قدم از ما جلو می زند و می ایستد: «همین روزا من در می رم. گفتم بهتون ندا داده باشم که بعد نگویید صابر نامرد بود... .»



از صبح یکریز دارد باران می بارد. همه را چیزهای توی یک خوابگاه. نشسته ایم روی تخت ها و داریم به منم منم های استوار زبانی گوش می دهیم. افسر وظیفه ای که هر روز درس می داد، چند روزی است که پیدایش نیست. چو افتاده که گذاشته در رفت. به جای او استوار زبانی درس «جهت یابی» می دهد. از اینکه دارد به دیپلمه هایی که دست راستشان را از دست چیشان نمی شناسند درس می دهد، چند تو دلش آب می شود. بچه ها هندوانه زیر بغلش می گذارند و با استاد استداد گفتن شیرش می کنند.

ناگهان از بیرون پادگان صدای تیراندازی و هیاهو به گوش می رسد. یکی از بچه های می گوید: «بی شرف دارن مردم رو قتل عام می کنن.»

چشم های استوار از حدقه می زند بیرون و می گوید: «کی بود غلط زیادی کرد؟»

بچه مشهدی، چشم در چشم زبانی، محکم می گوید: «من بودم!»

استوار زبانی دست و پایش را گم می کند. زود کلاس را تعطیل می کند و دستور می دهد: «همه بیرون!»

کسی از جایش بلند نمی شود. کلاهش را سر می گذارد و فریاد می کشد: «گفتم همه بیرون!» و دو تا از بچه هایی را که دم در نشسته اند، به زور می اندازد بیرون.

بچه ها بلند می شوند. استوار زبانی خودش را باخته. یکی از بچه های کرد که شاعر است می گوید: «سر کار، احترام خودت را نگهدار.»

زبانی با دهان کف کرده به طرفش هجوم می برد: «به خیالت

هوش حرکتی و موسیقایی

دکتر محمد نیرو
مسعود غفاری شریف

مقدمه
با توجه به اینکه در نظر است در شماره‌های پیش رو به تمامی مقوله‌های هوشی بپردازیم، ضروری است در هر یادداشت، دو مقوله هوشی را بیاوریم. در این یادداشت به هوش‌های بدنی- جنبشی و موسیقایی اشاره می‌کنیم.

(پانتومیم)، نمایش‌های کلاسی، بازی‌های گروهی و رقابتی،
باغبانی، آشپزی، حرکات و نرمش‌های بدنی، تمرینات هوشیاری
بدنی، تایپ، بازیگری، کاربرد صنایع دستی، زبان بدن، تجربه‌های
لمسی، تصویربرداری هنری، گردش‌های علمی، نمایش و ایفای
نقش و دستورزی اشیا، بستر مساعده‌ی را برای توجه به پرورش
هوش بدنی- جنبشی در برنامه‌های درسی فراهم می‌کند.

توصیه‌هایی به معلمان در فتارت با دانش‌آموزان با هوش حرکتی- جنبشی، بهویژه در دوره ابتدایی

در کلاس‌های پیش‌دبستانی و اول ابتدایی، باید جنبش‌جوش و تحرک و راه رفتن در کلاس را با سعهٔ صدر تحمل کنید تا این فرآیندگان به تدریج مقررات و آداب کلاس را فرا بگیرند. یکی از راه‌های ایجاد ارتباط با ایشان، شوخی‌های فیزیکی و بدنی متعادل معمول است! مثلاً یوآشکی از پشت تلنگری به ایشان بزنید و رویتان را به عقب برگردانید!

به هنگام ارتباط با ایشان از زبان بدن کمک بگیرید. مثلاً بزن قدمش! یا هنگام تأیید کارشان، علامت تأیید نشان دهید. به هنگام بازی با ایشان، وقت گل با پیروزی، کف دو دست خود را به کف دو دست ایشان بکویید. نشان دادن علامت پیروزی در موقع مناسب نیز خوب است!

در ساعات تفریح، مانع تحرک و دویدن‌شان نشوید بلکه آن‌ها را به دویدن با فکر و با احتیاط هدایت کنید.

در مسئولیت‌هایی مثل یاوری نظامت مدرسه از ایشان یاری بگیرید. معمولاً با کمال میل قبول و به خوبی همکاری می‌کنند.

این هوش به توانایی فرد در استفاده، کنترل و هماهنگ کردن حرکات بدنی و به کارگیری ماهرانه اشیا اشاره دارد. این مؤلفه هوشی بر قابلیت استفاده فرد از کل بدن یا بخش‌هایی از آن، مثلاً بر حرکات ظریف انگشتان یا دست‌ها در حل مسائل تأکید می‌کند. در چنین افرادی، حس تعادل خوب است و هماهنگی چشم و دست بالاست (مانند بازی با توپ یا میله تعادل). ایشان از طریق تعامل با محیط اطراف قادر به یادآوری و پردازش اطلاعات هستند. همچنین، علاقه زیادی دارند که قطعات یک شیء را از هم جدا کنند و دوباره آن‌ها را سر جای خود قرار دهند. به لمس حساس‌اند و به حرکت علاقه دارند. بهترین افکار هنگامی به سراغشان می‌آید که مشغول کار فیزیکی هستند. عموماً آرام و قرار ندارند. ترجیح می‌دهند با لمس کردن اشیا را بشناسند. مناسفانه در بعضی، این نوع هوش به عنوان استعداد یادگیری نادیده گرفته می‌شود و لقب بیش‌فعالی^۱ به آن‌ها داده می‌شود.

دانش‌آموزان ممکن است کتاب‌ها و جزوه‌های خود را خارج از مدرسه در گوش‌های رها کنند، اما همیشه و همه‌جا جسم خود را همراه دارند. بنابراین، یافتن روش‌هایی که به دانش‌آموزان کمک می‌کند فرایند آموزش را بهصورتی ناخودآگاه انجام دهد، در افزایش یادسپاری و شناخت آن‌ها بسیار مؤثر است. انواع و اشکال متنوعی از فعالیت‌ها و فرسته‌های یادگیری را می‌توان برای رشد و پرورش هوش بدنی- جنبشی دانش‌آموزان در نظام آموزش‌وپرورش ایران پیشنهاد و ارائه کرد. در واقع، انواع فعالیت‌های عملی و حرکتی مانند نمایش‌های بدون کلام



این ویژگی، در صورت هدایت، می‌تواند در آینده ایشان را به انسان‌هایی پرتحرک، پرهمت، پرتلاش و صبور تبدیل کند.

- برای صحبت و گفت‌وگو با ایشان بیرون بروند و در حال قدم زدن حرف‌هایشان را به یکدیگر بزنند.
- فرصت بدنه‌زمان‌هایی ایشان در منزل غذا را زیر نظر مادر آماده کنند یا بیزند.
- مسئولیت خریدهای منزل را ز سن مناسب به ایشان بسپارند.
- از سن دبستان یک جعبه‌بازار خالی مناسب برای ایشان بخزند و به تدریج وسایل آن را مناسب با رشد سنی او کامل کنند. می‌توانند در مناسبهای مختلف، ابزار مورد نظرشان را به ایشان هدیه دهند تا جعبه‌بازار ایشان به تدریج کامل شود. لازم به تأکید است، کودک ایشان باید این جعبه را متعلق به شخص خود بداند.
- سپردن کارهای تعمیری منزل به ایشان، با نظرارت والدین، در خودبازوری و تجربه ایشان بسیار مؤثر و کارساز است!
- شغل‌های محتاج پشت‌میزشینی و یکجا نشستن برای آینده ایشان خوب نیست. پس اجازه بدنه‌دشی ایشان دنبال رشد استعدادهای درونی و ذاتی و خدادادی خود باشند، ولو در رشته‌های فنی غیرمهندسی؛ ولو در مدرسه‌های فنی و حرفه‌ای. مطمئن باشند، اگر نتوانند در رقابت‌های دانشگاهی به رشته‌های فنی مورد علاقه‌شان برسند و با علاقه وارد مدرسه‌ها و هنرستان‌های فنی و حرفه‌ای شوند، در آینده از نظر تجربه و مهارت ورود به بازار کار از رقبای خود در دانشگاه‌ها پیشی خواهند گرفت.

هوش موسیقایی^۳

با وجود آنکه هوش موسیقایی در ابتداء به توانایی تولید و درک موسیقی اطلاق شد، لیکن با توسعه این مفهوم در فرهنگ‌های گوناگون، مصداق‌های آن گسترده‌تر شد و به موسیقی و آلات آن محدود نشد. به عبارت دیگر، در بهره‌بردن از هوش موسیقایی، ملاحظات ارزشی و فرهنگی و مقتضیات بومی، بازتریفی از مفهوم هوش موسیقایی و حدود و شغور آن پیش روی قرار داد. از این رو، هر فعلی که در آن نوعی ریتم و هارمونی وجود داشته

■ در شروع ساعت‌های ورزش یا به هنگام نرم‌سازی صحبتگاهی، پس از آموزش و توجیه‌شان، از ایشان برای نرم‌سازی دادن سایر دانش‌آموزان استفاده کنید.

■ در موقع خاص، برای انتقال پیام‌های خود به واحدهای دیگر مدرسه، مثل مظافت و آوردن گچ و غیره از دفتر، از این قبیل بچه‌ها به عنوان پیک استفاده کنید، چرا که ایشان با کمال میل می‌پذیرند و کار محوله را سریع انجام می‌دهند.

■ اگر نمونه‌هایی از وسایل آزمایشگاهی به کلاس می‌آورید، حتماً اجازه دهید به خصوص این دانش‌آموزان آن وسیله یا نمونه را لمس کنند.

■ برای تشویق این قبیل بچه‌ها، هیچ چیزی مثل اجازه بازی در حیاط، فوتبال یا استخر تشویقی ارزش ندارد.

■ بازی معلمان با این قبیل بچه‌ها بسیار ارتباط‌ساز است. در ساعات تفریح یا ورزش با ایشان بازی کنید؛ بازی‌هایی مثل فوتبال، وسطی، بینگ‌پینگ، فوتبال دستی، زو، گانیه و غیره. این کار شما را در نظر آن‌ها به بهترین معلم مدرسه تبدیل خواهد کرد.

■ با توجه به نقش نمایش در آموزش، از این قبیل بچه‌ها بخواهید درس را در قالب نمایش‌های آموزشی اجرا کنند.

■ دویین ریتمیک و هم‌زمان خواندن و تکرار جدول ضرب، بهترین روش برای حفظ جدول ضرب برای ایشان است.

■ نمایش مدل‌های مولکولی (مایع، جامد و گاز) به صورت گرفتن دست‌های یکدیگر به سه روش در حیاط مدرسه. این کار یکی از طرح درس‌های موفق علوم پنجم برای این گونه بچه‌های است.

توصیه‌هایی مخصوص اولیای دانش‌آموزان با هوش بدنی- جنبش

امام موسی کاظم (علیه السلام) در کتاب شریف کافی می‌فرمایند: «خوب است بچه در کودکی بازیگوش باشد تا در بزرگسالی بردار گردد و شایسته است که جز این نباشد.»

■ جنبش‌گوش و شیطنت‌ها و بریز و پیش‌های ایشان را تا رسیدنشان به سن تشخیص و تمیز تحمل کنند.

■ این تحرک و در ظاهر ناارامی ایشان را نباید عیب بدانند.



باید صندلی‌های خود را زیر میز می‌گذاشتند. من به جای تذکرهای خسته‌کننده، این شعر را می‌خواندم و بچه‌ها هم با علاقه تکرار و به قرار عمل می‌کردند.

آی بچه‌های عزیز
صندلی‌ها زیر میز!

■ برخی از مفاهیم درس‌ها به راحتی به شعر تبدیل و برای همیشه در ذهن ماندگار می‌شوند. از این تردد نیز استفاده کنید.

من در کتاب علوم سوم دبستان، بحث دوزیستان را که معمولاً بچه‌ها اشتباه به ذهن می‌سپارند، با این شعر کار می‌کردم:

قریباغه یک دوزیستان
که توی آب می‌زیسته
تو بچگی با آب شش
تتفیش بوده خوش
کمی بزرگ‌تر که شد
دست و پاهاش پیدا شد
میاد توی خشکی‌ها
نفس کشد با شش‌ها
قور و قور و قور، سروصدا
کنار نهر و جوی‌ها

■ برخی از بچه‌ها هوش موسیقایی و هوش بدنه- جنبشی را با هم دارند. با ایشان می‌توان فرمول‌هایی درسی را آهنگین و با جنبه‌وجوش همراه کرد و بهره خوبی برد. مثلاً در حفظ جدول ضرب، به ایشان یاد می‌کنم، در حالی که با آرامش و ریتمیک می‌دوند، جدول ضرب را هم آهنگین و بلند تکرار کنند.

■ گاهی بچه‌های ریتمیک هم‌زمان هوش کلامی بالا هم دارند! این بهترین فرصت برای رشد ادبیات و ورود ایشان به عرصه‌های شعر و شاعری است. راهنمایی و تشویق و ترغیب این‌گونه استعدادها را فراموش نکنید.

■ در کلاس‌هایی مثل هدیه‌های آسمان یا اخلاق و ... به آیه‌های قرآن که می‌رسیدم، یکدفعه نوع سخن گفتن را عوض می‌کردم و آیه را با رفاقت قرآنی می‌خواندم. این شیوه برای ایشان بسیار جذاب‌تر و اثرگذارتر بود.

■ زنگ‌های قدیمی کاسه‌ای را که اکثراً گوش‌خراش و یکنواخت شده‌اند، با زنگ‌های الکترونیکی دارای ملودی‌های جذاب عوض کنید تا این دانش‌آموزان لذت ببرند.

■ از این بچه‌ها بخواهید شعرهای درس فارسی یا سایر درس‌ها را در منزل به سلیقه خود آهنگ‌دار با ریتم‌دار کنند تا بچه‌ها به جای ساده خواندن آن، شعرها را آهنگین و جذاب بخوانند. لازم است این بچه‌ها خودشان هم به بچه‌های کلاس مثل رهبر ارکستر آموزش دهند و اجرای آن را رهبری کنند.

■ لازم است گاهی معلم برای رفع خستگی و یکنواختی کلاس، برخی اشعار کودکانه را پیشتر از زیر داشته باشد و در میان درس آن‌ها را بلند بخواند تا بچه‌ها با دست زدن و هم‌خوانی تکرار کنند. در این حال، همه بچه‌ها، به ویژه هوشمندان موسیقایی، بسیار لذت می‌برند و علاقه‌مند به معلم خود می‌شوند.

پی‌نوشت‌ها

1. Bodily-kinesthetic intelligence
2. ADHD
3. Musical intelligence

باشد، می‌تواند در قلمرو هوش موسیقایی واقع شود. بنابراین، حتی قاریان و مدادهای نیز سهم چشمگیری از این هوش دارند.

این هوش سیار سریع‌تر از سایر هوش‌ها ظهور می‌کند. بنا بر نظر برخی از پژوهشگران، نوزادان در دوماهگی می‌توانند

زیر و بمی صدا و ملودی‌های آواز مادرشان، و در چهارماهگی هم ساختار ریتمیک را درک کنند. در اواسط دو سالگی می‌توانند

مجموعه‌های از نت‌های را تقلید کنند. واکنش دیدنی نوزاد به نوای مادر با استفاده از این کیو آر کد (۱)، شاهدی بر این مدعاست.

این کودکان به صدایها در محیط حساس‌اند. از شنیدن موسیقی لذت

می‌برند. ترجیح می‌دهند زمان مطالعه و خواندن به موسیقی گوش دهند. زیر و بمی، وزن و طنین را در ک

می‌کنند. زمانی که کف می‌زنند، کلمات را با وزن می‌خوانند یا به شکل موزون حرکت می‌کنند. وزن در یادگیری آن‌ها اثر می‌گذارد.

از این طریق می‌توانند مطالب را به یاد بسپارند و اطلاعات را به کار ببرند.



انواع فعالیت‌ها و فرصت‌های یادگیری مربوط به هوش موسیقایی دانش‌آموزان در نظام برنامه‌ریزی درسی ایران عبارت‌اند از: خواندن شعر و سرودهای آهنگین، تقلید صدا، نواختن آلات موسیقی، آواز خواندن فردی و گروهی، زمزمه کردن، سوت زدن، ضرب آهنگ‌های مختلف، و ارتباط دادن موسیقی با حالات روحی. استفاده از نرم‌افزارهای موسیقایی، ضمن رشد و پرورش قابلیت‌های موسیقایی و احساسات و نگرش‌های هنری این دانش‌آموزان، در تقویت و ارتقاء یادگیری‌های شناختی آن‌ها نیز نقشی تعیین‌کننده دارد.

معلمان و والدین قدیمی‌تر، تدریس هترمندانه مرحوم نیزاده را که در امتحان هوش بدنه- جنبشی و موسیقایی بود در خاطر دارند. نمونه‌ای از آن را با استفاده از کیو آر کد (۲) مشاهده کنید.

توصیه‌هایی به معلمان در مورد دانش‌آموزان با هوش موسیقایی، حرکتی و جنبشی، بهویژه در دوره ابتدایی:

■ با توجه به اینکه این گونه دانش‌آموزان معمولاً در تمام کلاس‌ها وجود دارند، معلمان محترم با به کار بردن برخی تکنیک‌ها که عرض می‌شود، ارتباط خوبی با ایشان برقرار خواهند کرد:

■ معلم نباید با صدای ثابت و یکنواخت صحبت کند. تغییر لحن و آهنگ و تن صدا همراه با کمی شور و احساسات برای ایشان جالب خواهد بود.

■ شرکت بچه‌های دارای این هوش در گروه‌های سرود بسیار حیاتی است. اجازه دهید گروه سرود سازند، عضو بگیرند و تمرین و اجرا کنند. ■ حمایت همه‌جانبه معلم و دادن میدان برای اجرای سرود در مراسم‌های ملی‌مذهبی و در حضور سایر دانش‌آموزان، در حضور اولیای دانش‌آموزان، مسابقات در سطح مناطق آموزش و پرورش یا استانی و کشوری، در رشد ایشان نقش مهمی دارد.

■ آموزگار می‌تواند انتظارات و مقررات کلاسی یا قرارهای خود با دانش‌آموزان را در قالب شعرهای کوتاه و جذاب بیان یا یادآوری کند. مثلاً در تجربه‌ای، بچه‌ها قبل از ترک کلاس، در زنگ تفریح

**حسین عاملی***

وابسته به آن‌ها و اقدامات مأموران آن‌ها در خصوص وظایفشان و همچنین اعتراض به آرای قطعی هیئت رسیدگی به تخلفات اداری، کمیسیون ماده ۱۰۰ شهرداری و ... و نیز رسیدگی به شکایات قضات و مشمولان قانون مدیریت خدمات کشوری (معلمان از این قسم‌اند) و سایر مستخدمان ... از حیث تضییع حقوق استخدامی آن‌ها.

چگونه به دیوان عدالت اداری شکایت کنیم؟

برای طرح شکایت، نکته مهم این است که ابتدا به درستی روشن شود آیا واقعی حقی از فرد تضییع شده است یا نه. چون در مواقعي، افراد قانون را اشتباه تفسیر می‌کنند و بدون دقت در اینکه حق مورد ادعای آن‌ها با قانون یا آیین‌نامه مؤخری ابطال شده یا تغییر پیدا کرده است و با شکایت بدون اطمینان، هم موجب هدر رفتن هزینه و فرصت خود می‌شوند، هم به پرونده‌های قضایی می‌افزایند و هم موجب هدر رفتن وقت و منابع دستگاه متبع خود می‌شوند.

مرکز دیوان که رسیدگی به شکایات را انجام می‌دهد، در تهران است، ولی در مراکز استان‌ها نمایندگی دارد و افراد می‌توانند پس از اطمینان از موضوع، با در دست داشتن مدارک دیجیتال خود و تنظیم دادخواست (که بهتر است با مشورت افراد حقوق‌دان و آگاه به موضوع نوشته شود)، و باید به تعداد طرف شکایت، به علاوه یک نسخه باشد، به مرکز دیوان یا نمایندگی آن در مرکز استان خود مراجعه و دادخواست خود را ثبت کنند. ثبت دادخواست به منزله شکایت است.

با عنایت به اینکه بسیاری از کارمندان دولت، از جمله معلمان، با موارد بی‌عدالتی یا اشتباهات دولت یا کارمندان دیگر مواجه می‌شوند، چگونه می‌توان این موارد را پیگیری کرد؟

در این صفحه می‌خواهیم به معرفی دیوان عدالت اداری، به عنوان مرجع تظلم خواهی اداری، بپردازیم؛ اینکه دیوان چه مرجعی است، به چه شکایاتی رسیدگی می‌کند و طریقه رسیدگی در دیوان به چه شکلی است؟

قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری در ماده یک «دیوان» را چنین تعریف می‌کند: «در اجرای اصل یکصد و هفتاد و سوم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، به منظور رسیدگی به شکایات، تظلمات و اعتراضات مردم نسبت به مأموران، ادارات و آیین‌نامه‌های دولتی خلاف قانون یا شرع یا خارج از حدود اختیارات مقام تصویب کننده، دیوان عدالت اداری که در این قانون به اختصار «دیوان» نامیده می‌شود، زیر نظر رئیس قوه قضائیه تشکیل می‌شود.» پس دیوان برای رسیدگی به اعتراضات و ... مردم، اعم از کارمندان و دیگر افراد ذینفع نسبت به مأموران و ادارات، از جمله تصمیمات دستگاه‌های اجرایی، تشکیل شده و نکته قابل تأمل این است که دستگاه‌های اجرایی نمی‌توانند دعوی ابتدایی را در دیوان مطرح کنند.

همچنین، ماده ۱۰ قانون دیوان، نوع شکایات و اعتراضاتی را که در صلاحیت دیوان عدالت اداری است، چنین مشخص می‌کند: شکایات و اعتراضات از تصمیمات و اقدامات واحدهای دولتی و نهادهای عمومی غیردولتی و مؤسسات

* کارشناس حقوقی اداره کل آموزش و پرورش شهر تهران



می‌ترسم!

ستار محمدی*

او در کار خود فوق العاده بود. وقتی اجناس فروشگاه نزدیک تمام شدن بود، از وسایل و اجناس مورد نیاز فهرست می‌گرفت. فهرست اجناسی را هم که بیشتر مورد علاقه دانش‌آموزان بود، برای خرید جدید تهیه می‌کرد و به من می‌داد.

امید نه تنها در بین هم‌کلاسی‌ها، بلکه در مدرسه هم مورد علاقه دانش‌آموزان و همکاران بود. گاه‌گاهی به دانش‌آموزان جنس قرضی می‌داد و با آنان مدارا می‌کرد. بعضی موقع خانه‌های نزدیک مدرسه هم برای خرید به فروشگاه مدرسه مراجعه می‌کردند. چندی گذشت. یک روز زنگ تفریح امید پیش من آمد و گفت دیگر قادر به همکاری در فروشگاه نیست. از او پرسیدم آیا به درس‌هایت نمی‌رسی؟ گفت نه، مشکل درس نیست. پرسیدم آیا خانواده‌ات این

کلاس درس برای معلم مکانی فقط برای علم آموختن به دانش‌آموزان نیست، بلکه معلم نیز در کلاس خیلی چیزها یاد می‌گیرد که شاید در هیچ مکانی غیر از مدرسه قابل یادگیری نباشند.

حدود چهارپنج سال پیش، در یکی از مدرسه‌های ابتدایی روستایی که تحت پوشش مجتمعی آموزشی و پرورشی بود، در پست معاونت پرورشی مشغول بودم. این دبستان حدود ۳۵ دانش‌آموز داشت. در مهرماه با مدیر مجتمع تصمیم گرفتیم برای اینکه دانش‌آموزان در زنگ‌های تفریح از حیاط مدرسه خارج نشوند و مشکلی برایشان پیش نیاید و از لحظه مالی هم کمکی به مدرسه کرده باشیم، در مدرسه فروشگاهی کوچک بربا کنیم.

چند روز بعد با ماشین خودم به یک فروشگاه عمده فروشی در شهر مراجعه کردم. چند قلم جنس را به صورت قرضی خریدم به فروشگاه مدرسه آوردم. چون خودم از سال‌های پیش در این روستا زندگی می‌کردم و دانش‌آموزان را تا حدی می‌شناختم، یکی از دانش‌آموزان پایه ششم را که دانش‌آموزی زرنگ و از لحظه مالی در سطحی پایین و ضعیف بود، به عنوان فروشنده انتخاب کردم.

برای تشویق و ترغیب این دانش‌آموز به ادامه همکاری، ماهانه مبلغی ناچیز به عنوان حق‌الزحمه به او می‌دادم. تقریباً هفته‌ای یک بار با آن دانش‌آموز وضعیت خوارکی‌های فروشگاه را از لحظه وضعیت فروش و تاریخ انقضا بررسی می‌کردیم. این دانش‌آموز که نامش امید بود، دانش‌آموزی زرنگ، خوش‌رفتار، اهل نماز و خیلی بسادب بود و در میان دانش‌آموزان جایگاه خوبی داشت. همیشه زنگ آخر تمام در آمد ناچیز فروشگاه را شمارش شده و آماده به من تحویل می‌داد. امید کم کم داشت به یک فروشنده کاریلد تبدیل می‌شد.

* دبیر، کامیاران، استان کردستان

نگاهی به خاطره «می‌ترسم!»

محمدحسین حسینی‌نژاد

اگر یکی از تعاریف خاطره را مستند کردن و قایع خاص و نادر بدانیم، نویسنده این خاطره توانسته است با هوشیاری یک اتفاق جالب را ثبت کند که بر پایه آن می‌توان داستان و فیلم کوتاهی ساخت. در واقع، خاطرات اجتماعی چنین ظرفیتی دارند که بشود آن‌ها را در قالب‌های گوناگون به کار گرفت.

نویسنده موقعیت مدرسه را توصیف کرده است. بعد وضیعت دانش‌آموزانش را بررسی کرده و یکی از افراد نیازمند را بی‌آنکه به روی او بیاورد، برای فروشنده‌گی انتخاب کرده است. در واقع، دو کار را تأم‌پیش برده است. از یک طرف در این مدرسه‌که بوفه را فعال کرده و از طرف دیگر غیرمستقیم کمک کار دانش‌آموزش شده است.

دانش‌آموز را به خوبی توصیف کرده که چگونه علاوه بر خواندن درس، فروشگاه را مدیریت و نیازهای بچه‌ها را طبقه‌بندی می‌کرده و برای تهیه به معلم خود می‌داده است. از طرف دیگر، این دانش‌آموز هم مورد اطمینان بچه‌ها بوده و هم مدرسه. سروکارش با دو عامل وسوسه‌انگیز بوده است: هم خوارکی‌های فروشی و هم پولی که از این راه از دانش‌آموزان می‌گرفته است.

کم کم متوجه شده است شاید نتواند هم فروشنده خوب و مورد وثوقی باشد و هم خود را از خواسته‌های درونی حفظ کند. تصمیم می‌گیرد کنار بکشد. بدون نگرانی موضوع را با معلم خود در میان می‌گذارد و کار را اگذار می‌کند.

نویسنده تا اینجا خوب پیش رفته و شخصیت دانش‌آموز را به خوبی به ما نشان داده است. معلوم می‌شود چرا چنین فروشنده‌ای انتخاب شده است.

در نوشتمن داستان و خاطره، اصلی هست که نتیجه‌گیری را به عهده خواننده بگذار تا بیشتر از کشف روابط بین متن و اوضاع اجتماعی لذت ببرد. یعنی اگر نویسنده به وضیعت اختلاس‌ها اشاره‌ای نمی‌کرد، ما در ذهنمان معادل سازی می‌کردیم و از خود می‌پرسیدیم، اگر افرادی که دست به سرقت و اختلاس زده‌اند به اندازه این دانش‌آموز خودسازی داشتند، آیا باز هم به حیف و میل اموال عمومی دست می‌زدند؟ مسلمًاً خیر.

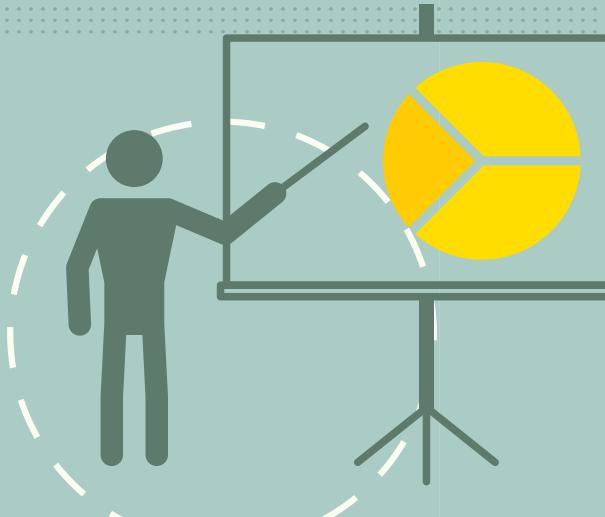
به هر روی، از جناب ستار محمدی متشکریم که با ثبت چنین خاطره‌ای، ما را به بقای خوبی و پاکی توجه دادند. باز هم منتظر نوشتنه‌های ایشان هستیم.

کار را دوست ندارند؟ گفت نه، خانواده‌ام هیچ مشکلی با کار من در بوقت مدرسه ندارند. گفتم پس چی شده؟ حتماً خودت این کار را دوست نداری؟ گفت نه، راستش را بخواهی، می‌ترسم. گفتم امید جان از چه می‌ترسی؟ گفت می‌ترسم نتوانم جلوی خودم را بگیرم و مثلًاً یک کیک ۵۰۰ تومانی را بدون اجازه شما بخورم و کم کم به این کار عادت کنم. به خودم گفتم، خدایا این دانش‌آموز با این سن و سال ببین چه فکرهایی می‌کند، تا چه حد مواطن خودش هست که آلوه نشود. با اینکه یک بچه کلاس ششمی است، ولی از خیلی از انسان‌های بزرگ (از لحاظ تحصیل و سن و سال) بزرگ‌تر است.

راستش را بخواهید، من از این رفتار امید درس گرفتم. هیچ وقت این اتفاق را فراموش نمی‌کنم و هر جایی که با همکاران و دیگر دوستان می‌نشینم و با هم صحبت می‌کنیم، این خاطره شیرین را بازگو می‌کنم. متأسفانه این سال‌ها اختلاس و دزدی از اموال بیت‌المال غوغایی می‌کند. هر از چندگاهی از رسانه‌ها می‌شنویم در فلان بانک یا در فلان صندوق یا فلان بیمه و ددها جای دیگر، فلان رقم اختلاس شده است. آیا کسانی که در این مراکز مسئولیت حراست از اموال مردم را دارند، از امید کلاس ششم ما کم‌سوادترند، یا ضعیف‌النفس‌تر؟ چرا باید در جامعه ما چنین اتفاق‌هایی بیفتند و باعث دلسردی و نالمیدی دیگران بشود؟

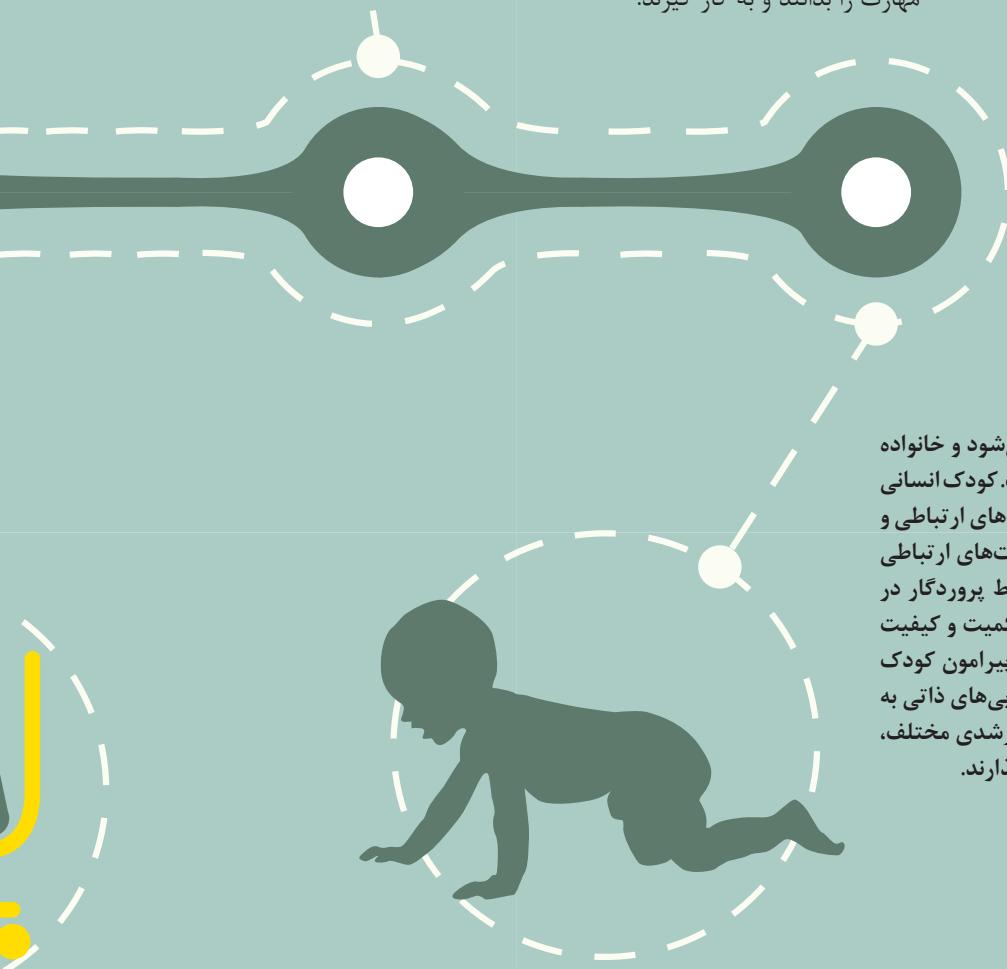
در پایان، از خدا می‌خواهیم همه ما و مسئولان به درجه‌ای از انسانیت برسیم که حتی هیچ وقت به این عمل زشت و نایسنده فکر نکنیم. ان شاء الله

ارتباط موفق و مؤثر



مهارت ارتباط موفق و مؤثر یکی از مهارت‌های زندگی است که پرورش و یادگیری آن تا حد زیادی به محیط اطراف فرد وابسته است؛ والدین و آموزگاران نقش بی‌بدیلی را در پرورش این مهارت انسانی ارزشمند بر عهده دارند. بنابراین، افرادی توانایی آموزش این مهارت را به کودکان و نوجوانان دارند که خود این مهارت را بدانند و به کار گیرند.

زهرا اسدات تقوی*



انسان در خانواده متولد می‌شود و خانواده قسمتی از جامعه‌ای بزرگ‌تر است. کودک انسانی از بدو تولد برای فراگیری مهارت‌های ارتباطی و ورود به جامعه آماده است. مهارت‌های ارتباطی پایه مانند شنیدن و گفتن تو سط پروردگار در وجود او تعبیه شده‌اند، ولیکن کمیت و کیفیت رشد تا حد زیادی به محیط پیرامون کودک وابسته است. کودکان با توانایی‌های ذاتی به نسبت مشابه، در محیط‌های رشدی مختلف، نتایج متفاوتی را به نمایش می‌گذارند.

* دکترای تخصصی روان‌شناسی سلامت

اولین گام در برقراری ارتباطی مؤثر و کارآمد، «گوش دادن فعال» است، یعنی:

- ارتباط چشمی برقرار نمایید و به چشم‌ها و صورت فرد مقابل نگاه کنید و زبان بدن نقش بسزایی دارد.
- گوینده را با تصدیق و پاسخ‌های کوتاه همراهی کنید.
- صحبت‌های او را خلاصه کنید و به او بازخورد دهید که متوجه گفته‌هایش شده‌اید.
- می‌توانید با پرسیدن سؤال، از او درباره گفته‌هایش پاسخ بخواهید.
- به طور کامل گوش دهید و صبر کنید تا گفته‌های فرد پایان یابد.



دومین گام در برقراری ارتباطی کارآمد، «بیان مؤثر» است؛ یعنی:

- مستقیم و بدون کنایه سخن بگویید.
- گفت‌و‌گو را با سرزنش طرف مقابل آغاز نکنید.
- گفت‌و‌گو را با بیان احساس خود و انتقاد نکردن از عملکرد فرد مقابل آغاز کنید.
- واضح و مسالمت‌جویانه سخن بگویید.

زبان بدن نیز در برقراری ارتباط مؤثر نقش بسزا دارد. در هر ارتباطی، هفت درصد از مضامون پیام به وسیله محتوای کلام، ۳۸ درصد از آن به وسیله لحن و ۵۵ درصد با زبان بدن منتقل می‌شود. در صورتی که آرام، عمیق و بدون شتاب سخن بگوییم و فاصله مکانی و فیزیکی خوبی را با طرف مقابل حفظ کنیم، گفت‌و‌گویی مؤثر خواهیم داشت.



چگونه مهارت ارتباط مؤثر را به دانش‌آموزان بیاموزیم:

- الگویی مناسبی برای آن‌ها باشیم.
- با دانش‌آموزان و همکارانمان تعامل مؤثری برقرار کنیم.
- دانش‌آموزانی را که مهارت‌های ارتباطی مناسبی ندارند سرزنش نکنیم، بلکه با برقراری ارتباطی مؤثر به صورت مستقیم و غیرمستقیم، به آن‌ها بیاموزیم به‌گونه‌ای دیگری نیز می‌توان رفتار کرد.
- موقعیت‌هایی ترتیب دهیم تا دانش‌آموزان در گروه‌های دو و چندنفره مهارت‌های ارتباط مؤثر را تمرین کنند.



راهپیمایی پرشکوه ۲۲ بهمن را با حضور دانشآموزان عزیز و همچنین همکاران گرامی و مردمان مرزدار و مرزبانان غیور ایران زمین در سپاه پاسداران برگزار کنیم. شرح مراسم به صورت زیر است:

بعد از توجیه کوتاه دانشآموزان، در ساعت ۹ صبح روز یکشنبه (۹۶/۱۱/۲۲) پرچم کشور عزیزان ایران را به دستشان دادیم. در دورترین نقطه ارتباطی با مرکز استان و کشور، دقیقاً در نقطه صفر مرزی با کشور پاکستان، از مدرسه به سمت پایگاه‌های سپاه حرکت را آغاز کردیم. در طول مسیر فریادهای «الله اکبر»، «مرگ بر آمریکا» و «مرگ بر اسرائیل» سر دادیم. بعد از طی مسافتی زیاد، توقفی کوتاه داشتیم تا برادران مرزبان به جمع پرشکوه ما پیوستند. با تکبیر و شعارهای بتشکن، نفرت مردمان دورترین و محروم‌ترین خطه ایران از استکبار جهانی را به گوش جهانیان رساندیم. در آخر، بیانیه‌مان را قرائت کردیم و با صلوت بر محمد (ص) راهپیمایی را به پایان رساندیم.

یاسین محمدی
آموزگار منطقه به پشت سیستان و بلوچستان



۲۲
پیروزی انقلاب اسلامی

زادروز فردوسی

در این خاک زرخیز ایران زمین
نبودند جز مردمی پاک دین
همه دینشان مردی و داد بود
وز آن، کشور آزاد و آباد بود
چو مهر و وفا بود خود کیششان
گنه بود آزار کس پیششان
همه بنده‌ی ناب پیزدان پاک
همه دل پر از مهر این آب و خاک



۱۹۷۹

بازگشت امام خمینی (ره) به ایران
روز نیروی هوایی





با مجله‌های رشد آشنا شوید

مجله‌های دانش‌آموزی

به صورت چاهنامه و نه شماره در سال تحصیلی منتشر می‌شود:

برای دانش‌آموزان پیش‌دبستانی و پایه اول دوره اموزش ابتدایی **رشد‌گو**

برای دانش‌آموزان پایه‌های دوم و سوم دوره اموزش ابتدایی **رشد خودآور**

برای دانش‌آموزان پایه‌های چهارم، پنجم و ششم دوره اموزش ابتدایی **رشد دانش‌آموز**

مجله‌های دانش‌آموزی

به صورت چاهنامه و هشت شماره در سال تحصیلی منتشر می‌شود:

برای دانش‌آموزان دوره اموزش متوسطه اول **رشد چوچان**

برای دانش‌آموزان دوره اموزش متوسطه اول **رشد پارهان**

برای دانش‌آموزان دوره اموزش متوسطه دوم **رشد چان**

مجله‌های بزرگ‌سال عمومی

به صورت چاهنامه و هشت شماره در سال تحصیلی منتشر می‌شود:

▪ رشد اموزش ابتدایی ▪ رشد تکنولوژی اموزش

▪ رشد مدرسه فردا ▪ رشد معلم

مجله‌های بزرگ‌سال تخصصی

به صورت فصلنامه و سه شماره در سال تحصیلی منتشر می‌شود:

- رشد اموزش فلسفه و معارف اسلامی ▪ رشد اسوزش زبان و ادب فارسی
- رشد اموزش هنر ▪ رشد اموزش شاور مدرسه ▪ رشد اموزش تربیت بدنی
- رشد اموزش علوم اجتماعی ▪ رشد اموزش تاریخ ▪ رشد اموزش چهارگای
- رشد اموزش زبان‌های خارجی ▪ رشد اموزش ریاضی ▪ رشد اموزش فیزیک
- رشد اموزش شیمی ▪ رشد اموزش زیست‌شناسی ▪ رشد مدیریت مدرسه
- رشد اموزش فن و حرفه‌ای و کارداشی ▪ رشد اموزش پیش‌دبستانی
- رشد برپان متوسطه دوم

مجله‌های رشد عمومی و تخصصی، برای معلمان، مدیران، هریمان، عشاوران و کارکنان اجرایی مدارس، دانش‌جویان دانشگاه‌های فرهنگیان و کارشناسان گروه‌های آموزشی و ... تهیه و منتشر می‌شود.

- نشانی: تهران، خیابان ایران‌شهر شمالی، ساختمان شماره ۴
- آموزش و پرورش، پلاک ۲۶۶
- تلفن و نامبر: ۰۲۱-۸۸۳۰۱۴۷۸
- وبگاه: www.roshdmag.ir



شهادت حضرت فاطمه زهرا (س)



۲۷	۱۳	شنبه
۲۸	۱۴	یکشنبه
۲۹	۱۵	دوشنبه
۳۰	۱۶	سهشنبه
۱۷	۳	چهارشنبه
۱۸	۴	پنجشنبه
۱۹	۵	جمعه
۲۰	۶	شنبه
۲۱	۷	یکشنبه
۲۲	۸	دوشنبه
۲۳	۹	سهشنبه
۲۴	۱۰	چهارشنبه
۲۵	۱۱	پنجشنبه
۲۶	۱۲	جمعه

۱ بهمن - زادروز فردوسی
 ۱۲ بهمن - بارگشت امام خمینی (ره) به ایران
 ۱۳ بهمن - روز فناوری فضایی
 ۱۴ بهمن - روز نیروی هوایی
 ۱۹ بهمن - روز نیروی انتظامی
 ۲۰ بهمن - شهادت حضرت فاطمه زهرا (س)
 ۲۲ بهمن - پیروزی انقلاب اسلامی



پک قاچ تجربہ

از معلم جوان کلاس ششم

مریم رحیمی پور

و... بعد از کلی توضیح و بیشتر شدن سوال‌های بچه‌ها گفتم: «بچه‌ها نظر من، به جای اینکه به خدا فکر کنیم، باید به خودمن فکر کنیم!» همه ساکت شدند. فکر کنم واقعاً داشتند فکر می‌کردند. این بود که گفتم: «می‌دونیں! یکی از خانوما سنگ کلیه داره، این قدر اذیتش می‌کنه که نگو. سنگه انداره نوک ناخن شماست، ولی کل این بدن به این بزرگی رو ریخته به هم، ماهما تو این زمین به این بزرگی مثل اون سنگ کلیه‌ام؛ البته اگه بد باشیم، اگه جای درستی نباشیم، من به این کوچیکی، مثل اون سنگ کلیه، می‌تونم همه دنیا رو بریزم به هم بیاین به جای فکر کردن به خدا که چی بود و کجا بود و چی شد به خودمن فکر کنیم. ما باید چی کار کنیم که سنگ کلیه نشیم؟» داشتند فکر می‌کردند.



حمایت از کالای ایرانی

لشکری شد

نحوه اشتراک مجلات رشد به دو روشن زیر امکان پذیر است:
الف. مراجعه به وبگاه مجلات رشد به نشانی www.roshdimgar.ir و ثبت نام در سایت و سفارش و خرید از طریق درگاه الکترونیکی بانکی.
ب. واریز مبلغ اشتراک به شماره حساب ۳۹۵۶۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰ بانک تجارت، شعبه سه راه آزادیش کد ۳۹۵ در وجه شرکت افست و ارسال فیش بانکی به همراه برگ تکمیل شده اشتراک با پست سفارشی یا از طریق دورنگار به شماره ۰۲۳۹۵۰۴۴۹۸۸۴۹.

• عنوان مجلات در خواست:

• نام و نام خانوادگی:

• تاریخ تولد:

卷之三

• سس.

• سسیس ناہل پسیس:

بلات: سستہ تھا، ہے

شماره هشت

مکارہ نیشن پل

مبلغ پرداختی:

• اگر قبل از مشترک مجله رشد بوده اید، شعاره اشتراک خود را بتوسید:

الطبعة

• نشانی: تهران، خندوق بسته امور مشترکین: ۱۵۸۷۵-۳۳۳۱

• 11-XXXXXX • 11-35-11-45 •

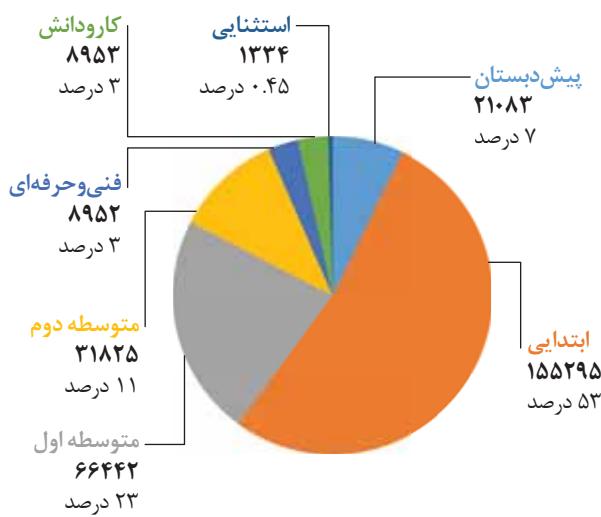
Email: Eshterak@roshdmag.ir •

- هزینه اشتراک سالانه مجلات عمومی رشد (هشت شماره): ۴۵۰/۰۰۰ ریال
- هزینه اشتراک یک ساله مجلات تخصصی: ۲۲۰/۰۰۰ ریال



سهم دانش آموز در دوره های مختلف تحصیلی

استان کردستان سال تحصیلی ۹۷-۹۸



ویژه‌نامه استان کردستان

سرزمینی پهناور ما، سرشار از معلمان خوش ذوق،
بانگیزه و حلاق است که تلاش وافری در جهت
رشد تعلیم و تربیت همه جانبه فرزندان این مز و
بوم دارند. مجله رشد معلم بستری برای انعکاس
این تلاش هاست. اگرچه سیار مطلوب است که با
گسترش فرهنگ نوشتمن، معلمان عزیز، خودشان
تجارب زیسته و روش های ارزشمند خویش را
مکتوب سازند و به دفتر مجله ارسال نمایند، لکن
به منظور حمایت از گسترش این فرهنگ و ایجاد
رشد همه سویه آن، برآن شدیم تا از شماره ۵،
بخشی از صفحات مجله را به ویژه‌نامه استانی
اختصاص دهیم تا فرصت این مشارکت افزایش
یابد.

برای این شماره به استان کردستان سفر کردیم
تا از تجارب خوب معلمان آن سرزمین بهره مند
شویم و اینک دستاورد خود از این سفر را تقدیم
شما همکاران عزیز می کنیم.



کردستان

شده است. تکامل لباس کردی آن را کاملاً با وضعیت اقلیمی این ناحیه متناسب ساخته و شیوه نگرش آمیخته با احترام این مردم به پوشش، باعث حفظ و استفاده آن تا امروز شده است. هنوز هم فاخرترین نوع لباس در بین مردم، لباس‌ها و گیوه‌های دست‌بافت هستند.



جشن‌ها و مراسم خاص

مهم‌ترین و عمومی‌ترین جشنی که در میان مردم کردستان مرسوم است، جشن نوروز است. جشن‌های عید فطر، عید قربان، میلاد پیامبر اکرم(ص)، جشن معراج پیامبر(ص) و شب «برات» نیز به عنوان اعیاد مذهبی اهمیت خاصی دارند. از دیگر مراسمی که در میان مردم کردستان، به ویژه منطقه اورامان، از جایگاه خاصی برخوردار است، مراسم «زمون پیر شالیار» (عروی پیر شالیار) و مراسم «کومسای» هستند.

صنایع دستی

مهم‌ترین صنایع دستی استان عبارت‌اند از: قالی و گلیم، موج‌بافی، جانماز، نمدبافی، شال‌بافی، ساخت ابزار و آلات موسیقی، اروسی‌سازی و گره‌چینی، کلاش‌بافی، پولک‌دوزی و زیورآلات سنتی.

استان کردستان با وسعتی معادل ۲۹۱۳۷ کیلومترمربع در غرب کشور ایران و در مجاورت مرز عراق قرارگرفته است. ۱۵ شهرستان، ۲۵ شهر، ۲۳ بخش، ۱۷۶۷ دهستان و ۴۸۵ آبادی دارای سکنه دارد. مرکز استان، سنندج، در فاصله ۴۸۵ کیلومتری از شهر تهران قرارگرفته است و جمعیت آن، بر اساس سرشماری عمومی نفوس و مسکن آبان ۱۳۹۵، تعداد ۱۶۰۳۰۱۱ نفر است.

ویژگی‌های فرهنگی کردستان زبان

زبان مردم کردستان کردی است که همانند زبان فارسی در مجموعه زبان‌های گروه هندواروپایی قرار می‌گیرد و از لحاظ دستوری و نوشتاری قواعد خاصی دارد.

موسیقی

استان کردستان یکی از غنی‌ترین استان‌های کشور از نظر موسیقی است. وجود گروه‌های متعدد موسیقی در استان، پراکنده‌گی استادان کرد موسیقی در تهران و شهرهای بزرگ کشور و همچنین سازهای با کیفیت موسیقی این استان، کردستان را به مهد موسیقی کشور تبدیل کرده است.

لباس

لباس کردی از زیباترین نوع پوشاش ایرانی است. این زیبایی در پوشاش زنان این منطقه از تجلی بیشتری برخوردار است. دامن‌های بلند و گاهی پرچین، پیراهن‌ها و رنگارنگی آن‌ها، به همراه بخش‌های دیگر این پوشش، هر بیننده‌ای را به زیبایی این لباس متلاطف می‌کند. لباس کردی چندبار در جشنواره‌های محلی به عنوان لباس زیبایی برتر انتخاب

مکان‌های دیدنی مسجد جامع سندج

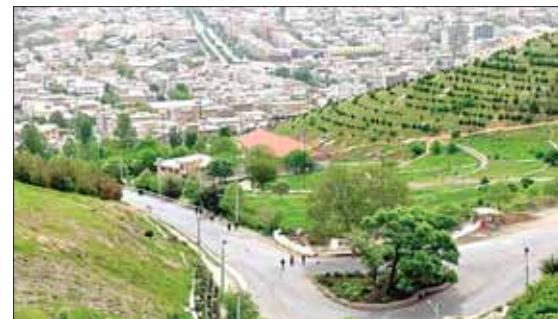
براساس مدارک موجود، زمان احداث این مسجد به دوره قاجار مربوط است و در سال ۱۲۲۸ هجری قمری به دستور امان‌الله خان، والی کردستان، ساخته شده است.

مجموعه پارک تفریحی آبیز

این مجموعه در غرب شهر سندج بر دامنه کوه آبیدر قرار گرفته است. چندین باغ و چشمگیر طبیعی در این پارک وجود دارد. یکی از بزرگ‌ترین باغ‌های این مجموعه باغ امیریه است که بزرگ‌ترین سینمای روباز (تابستانه) کشور در آن جای گرفته است.

منطقه اورامان

یکی از مناطق زیبای استان کردستان منطقه اورامان است. روستای اورامانات تخت در جنوب شرقی شهر مریوان قرار دارد. این روستا را هزار ماسوله نیز می‌نامند، زیرا معماری آن همانند ماسوله است، حیاط هر خانه با مخانه دیگر است، اما با وسعتی بیشتر.



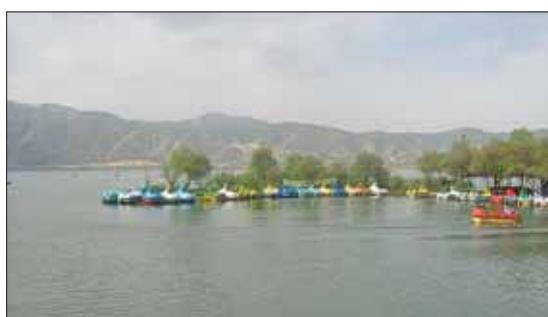
عمارت آصف یا خانه کرد

عمارت آصف یا خانه کرد سندج، موزه مردم‌شناسی مناطق کردنشین و بزرگ‌ترین موزه مردم‌شناسی مربوط به یک قوم در ایران است.



عمارت خسروآباد

این عمارت در سندج واقع است و در نوع خود بی‌نظیر. خسروآباد مرکز حکومت اردلان به‌ویژه خسروخان اردلان بوده است.



چشمگیر

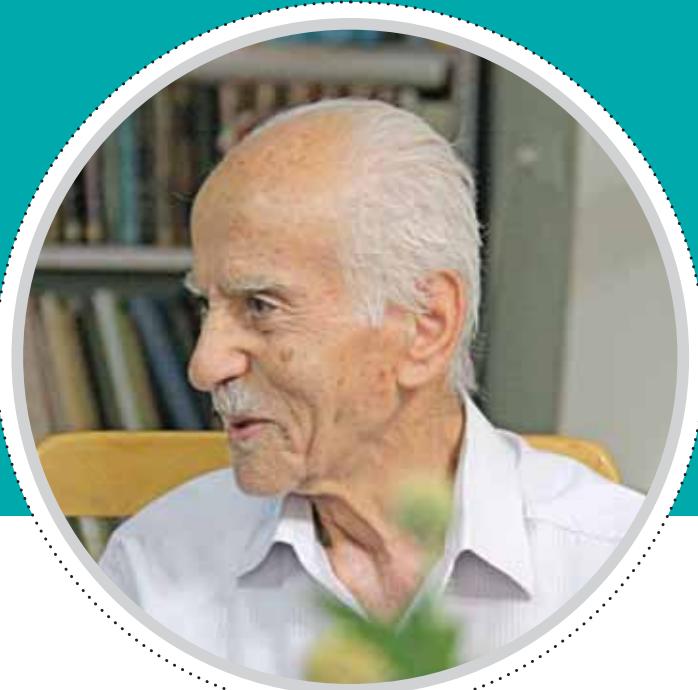
در روستای باباگر شهر قروه چشمگاهی همیشه جوشان می‌خروشد که به آن «دنگر» می‌گویند. رنگ آب چشمگه پر آب مایل به سرخ است و در بعضی مواقع به رنگ زرد مایل به لیمویی درمی‌آید. این چشمگه و امامزاده باباگرگر کنار آن از مکان‌های طبیعی و تاریخی استان محسوب می‌شوند.

عمارت وکیل

بخش اصلی عمارت وکیل سندج در دوران زندیه ساخته شده و بخش‌های دیگر متعلق به دوره قاجار است. امامزاده پیر عمر، امامزاده هاجر خاتون و امامزاده پیر محمد از جمله امامزاده‌های شهر سندج هستند.

قلعه باستانی زیوه

آثار این تپه عظیم که در سقر قرار دارد، به هزاره اول قبل



استاد حیرت

معلم، محقق و تاریخنگار

عباس احمدی

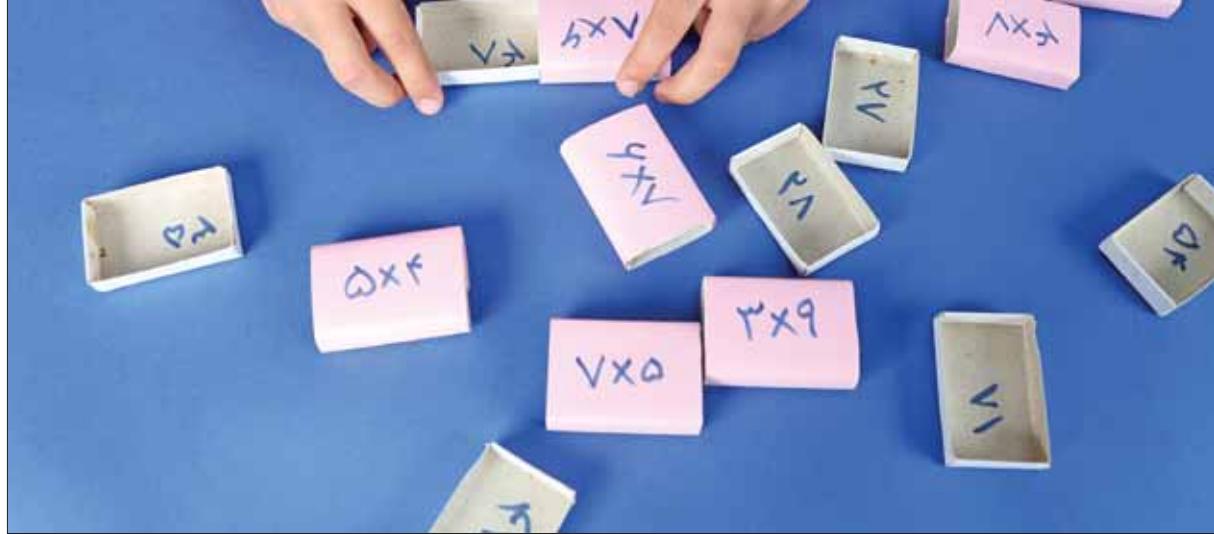
فرهنگ کشورمان از اندیشه ورزی و پشتکار فرهیختگانی شکل می‌گیرد که با عزمی استوار و اندیشه‌ای تابناک، همت والای خود را بر شناساندن و پربار ساختن فرهنگ این مرزوبوم گمارده‌اند. لحظه‌ای نیاسوده‌اند و هر گام خود را استوارتر از گام پیشین در راستای غنی‌سازی فرهنگ مملکت خویش برداشته‌اند. **سید عبدالحمید حیرت‌سجادی** از زمرة این بزرگ‌مردان و ناموران است؛ معلمی دلسوز و توانمند که تعهد، دلسوزی و تلاش او سبب شدند آموزه‌هایش به کلاس‌های درس محدود نشود و به کلاس بزرگ‌تر جامعه کشانده شود.

خستگی‌ناپذیر که به راستی در عرصه زندگی نیز معلم است، ما را بر آن داشت اشاره‌ای هرچند کوتاه به خدمات ارزنده‌ای که ایشان در عرصه فرهنگ داشته‌اند، بنماییم. سید عبدالحمید حیرت‌سجادی در سال ۱۳۰۸ (شمسی) در سندنج دیده به جهان گشود. از کودکی در خانواده‌ای فرهنگی زندگی می‌کرد. پدرش سید محمدباقر، ملقب به «رکن

پیرمرد ادب‌دوست و تاریخنگار قرآن‌پژوه که سال‌ها برای تحقیق و پژوهش، لای کتاب‌های گردگرفته خانه و کتابخانه‌ها را به کنجکاوی کاویده، هنوز هم با حرارت جوانی و شورونشاط دوچندان مشغول به کار است و چون پنجاه سال گذشته، کارهای فرجام یافته و انجام نگرفته را از هم تفکیک می‌کند. او روزانه بعد از نماز صبح دو ساعت برنامه پیاده‌روی دارد. تلاش‌های این معلم

فردوسي را آماده می‌کرد. عکس، اسناد، احکام، مهر و فرمان‌های سلطنتی خانواده‌های کرده‌ستانی را نیز جمع‌آوری کرده است که هم‌اکنون در مجتمع فرهنگی هنری فجر سندج نگهداری می‌شوند. حاصل ۵۰ سال تحقیقات او انتشار کتاب‌های متعدد و مراجع تاریخی و فولکلوریک ارزشمندی است. از جمله آثار به چاپ رسیده او عبارت‌اند از: ۱. روش درست‌نویسی؛ ۲. گلزار شاعران کرده‌ستان؛ ۳. پند پیشینیان در کردی با مشابه فارسی و انگلیسی مثل‌ها (در دو جلد)؛ ۴. اخلاق در میان کردان؛ ۵. تأثیر قرآن بر نظام فارسی؛ ۶. شاعران کرد پارسی گوی؛ ۷. رساله معراجیه؛ ۸. نماز خواص؛ ۹. ایلات و عشایر کرده‌ستان؛ ۱۰. پیشینه آموزش و پرورش کرده‌ستان (در سه جلد)؛ ۱۱. نامداران علم، فرهنگ و هنر کرده‌ستان؛ ۱۲. سندج قديم؛ ۱۳. کرده‌ستان دانشمندان و علماء؛ ۱۴. کلید شناخت زن؛ ۱۵. پیغمبران قرآن در قلمرو شاعران؛ ۱۶. تضمین، ترصیع و تلمیح آیات قرآن در اشعار فارسی. ۱۷. گنجینه حکمت در تطبیق امثال و حکم عربی-فارسی؛ ۱۸. خلفای راشدین در ادب فارسی؛ ۱۹. خطاطان کرده‌ستان؛ ۲۰. نامداران علم، فرهنگ و هنر کرده‌ستان و قریب ده اثر دیگر که آماده چاپ هستند. امید آنکه معرفی این چهره پرآوازه و خستگی‌ناپذیر، علاوه بر ارج نهادن تلاش‌ها و مراتهای ایشان، چراغی فرا راه آینده‌سازان این مرزوبوم باشد.

الاسلام»، از ارکان تاریخ آموزش و پرورش استان کرده‌ستان بود که نخستین مدرسه‌ۀ مردمی علوم جدید را در دل حجره‌های سنتی بنیاد نهاد و ده سال بعد در سال ۱۲۸۶ نماینده دولت برای احداث اولین مدرسه‌ۀ دولتی در استان کرده‌ستان شد. از این‌رو، پسر، پدر را بنیان گذار آموزش و پرورش استان کرده‌ستان می‌داند. عبدالحمید تحصیلات دبستان و دبیرستان خود را در زادگاهش به پایان رساند. او که از محروم پدر و استادان محلی چون بابا مردوخ روحانی و شادمان اندوخته علمی داشت، در آزمون دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران پذیرفته شد و بعد از فارغ‌التحصیلی در سال ۱۳۲۸ به استخدام آموزش و پرورش درآمد. سپس در سال ۱۳۳۹، بعد از شرکت در امتحانات مدرسه‌ۀ عالی سپهسالار، به دریافت گواهی‌نامه مدرسی موفق شد. این معلم دلسوز کشورمان در شهرهای سندج، ارومیه، مشهد و تهران به تدریس ادبیات فارسی و عربی اشتغال داشت و پس از آن در سال ۱۳۵۹ به افتخار بازنشستگی نائل آمد. در طول سال‌های ۱۳۴۳ تا ۱۳۵۶، در کنار اشتغال به تدریس، نویسندگی برنامه‌های دین و ادب رادیو ایران را عهده‌دار بود و همچنین برای اجرای هر روز صبح مرشد «شیر خدا» سه سطر از قرآن کریم با معنی و چند سطر عرفانی از روی تفسیر خواجه عبدالله انصاری و یک غزل عرفانی و حدود ۱۵ سطر از شاهنامه



ضرب بازی

* شهین فرهمندی

آن ها را می دهیم تا به صورت جورچین، جواب هر ضرب را پیدا کند و داخل حاصل ضرب خودش قرار دهد. گروهی که زودتر جواب درست ضرب را پیدا کند، برنده محسوب می شود. بدین ترتیب، دانش آموزان ضرب را در قالب بازی هدف دار ریاضی یاد می کیرند.

این بازی را می توانیم در تمام ساعات درسی که وقت اضافه می آوریم، با بچه ها انجام دهیم.

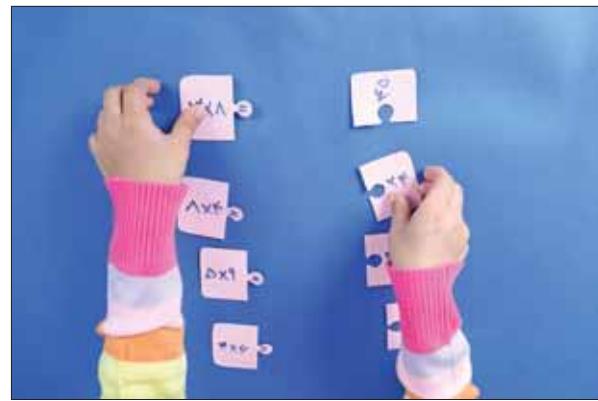
برای اینکه جریان یادگیری را به خانه ببریم، در زنگ هنر، به کمک خود دانش آموزان، هر دانش آموز، تمام حاصل های ضرب های ۱ تا ۹ را به صورت جورچین های دو قسمتی، روی مقوا در می آورد و می نویسد تا بتواند در خانه هم بازی کند.

من این روش را هفت سال در پایه سوم اجرا و نتیجه مثبت و باور نکردنی آن را تجربه کرده ام. امیدوارم همکاران دیگر هم بهره ببرند.

در دوران چندین ساله خدمتمن در عرصه آموزش و پرورش، در پایه سوم با دانش آموزانی رویه رو شده ام که معمولا در یادگیری ضرب با مشکلاتی مواجه بوده اند. همین مسئله مرا بر آن داشت بتوانم یادگیری ضرب را به صورت یک بازی و سرگرمی دوست داشتنی و لذت بخش به دانش آموزانم بیاموزم.

از همان شروع سال تحصیلی در پایه سوم، با همکاری دانش آموزان، قوطی های خالی کبریت را جمع کردیم، به طوری که هنگام گروه بندی هر گروه ۳۰ تا ۴۰ قوطی خالی کبریت داشته باشد. روی قوطی های کبریت را با کاغذ رنگی می پوشانیم و روی جعبه هر گروه کبریت یک عمل ضرب و داخل آن حاصل ضرب را می نویسیم. به جای قوطی کبریت می توان از کارت های مقوا بی هم استفاده کرد. به این صورت که روی کارت عمل ضرب و پشت آن حاصل ضرب را می نویسیم (شکل ۱).

وقتی قوطی ها آماده شدند، به هر گروه از دانش آموزان تعدادی از



* آموزگار منطقه زیبیه استان کردستان



نیمهٔ پر کلاس‌های چند‌بایه

جمال خالداری*

زیادی دارد.

۲ معلم می‌تواند از برخی وسایل آماده شده برای همهٔ پایه‌ها استفاده کند. به این طریق، هم در وقت و هزینهٔ صرفه‌جویی می‌شود و هم کارایی تدریس بیشتر می‌شود.

۳ در این کلاس‌ها می‌توان دانش‌آموزانی را که در بعضی از درس‌ها عقب‌ماندگی دارند، در پایهٔ پایین تر قرار داد. به دانش‌آموزانی هم که پیش‌رفته هستند، اجازه استفاده از درس سطح بالاتر داده می‌شود.

۴ دانش‌آموزان پایه‌های بالاتر در جریان تکرار درس‌های سال‌های قبل خود قرار می‌گیرند. این درس‌ها برای ایشان تکرار و یادگیری آن‌ها عمیق‌تر می‌شود. بر عکس، دانش‌آموزان پایه‌های پایین تر تا حدودی با درس‌های سال‌های بالاتر آشنا می‌شوند و این خود پیش‌زمینه‌ای برای یادگیری وسیع‌تر آن‌ها خواهد بود.

۵ استفاده از دانش‌آموزان پایه‌های بالاتر به عنوان معلم‌یار (خليفة)، حس همکاری و نوع دوستی بین آن‌ها و سایر دانش‌آموزان را تقویت می‌کند.

۶ آموزش دانش‌آموزان پایه‌های پایین تر توسط دوستانشان در پایه‌های بالاتر و همکاری افراد قوی تر در یادگیری افراد ضعیف‌تر صورت می‌گیرد که در اصطلاح روان‌شناسی سازنده‌گرا «یادگیری در حوزهٔ مجاور رشد ZPD» و «یادگیری به وسیلهٔ هم‌سان خبره» نامیده می‌شود.

ما همواره در پرداختن به کلاس‌های چندپایه مشکلات این کلاس‌ها را بیان می‌کنیم و به قولی همیشه نیمهٔ خالی لیوان را می‌بینیم. خوب است گاهی هم نیمهٔ پر لیوان را ببینیم. به این‌گونه کلاس‌ها می‌توان به عنوان فرصت نگاه کرد.

در اینجا سعی داریم تعدادی از محسنین کلاس‌های چندپایه را ذکر کنیم که شاید خود ما هم گاهی از آن‌ها غافل می‌شویم:

۱ در یک کلاس چندپایه دانش‌آموزان بین ۱۴ تا ۱۶ سال حضور دارند. این دانش‌آموزان دوره‌های گوناگون رشد جسمی و فکری را با نیازهای متفاوت می‌گذرانند و تعامل بین آن‌ها در یادگیری اثرات



* مدرس کلاس‌های چندپایه استان کردستان



خودارزیابی و یادگیری دانش آموزان

ترگس غفاری راد*

سال گذشته بررسی شدند. بنابر گفته دبیران (با شناختی که از وضعیت دانش آموزان داشتند) نمره ها واقعی به نظر نمی رسیدند. پس از بررسی نمونه سوالات سال گذشته، مشخص شد که در سال گذشته، تحت فشار مدیر آموزشگاه و برای رساندن میانگین نمرات به حد قابل قبول تفاهمنامه اداره، سطح سوالات در حد سطح دانشی ارائه می شد تا دانش آموزان بتوانند نمره حد انتظار را کسب کنند. بنابراین، هدف کلی ما مشخص شد. هدف کلی: بالا بردن سطح یادگیری از سطح دانش به سطوح بالای حیطه شناختی.

راهکارها

تشکیل کارگروهی با مشارکت دبیران درس های هدف و نماینده دبیران و رئیس انجمن اولیا و مربیان تشکیل جلساتی با حضور اولیا و بررسی علل افت تحصیلی و توجیه اولیا به اینکه بنیه علمی دانش آموزان ضعیف است و نمره های سال گذشته، از سطحی ترین سوالات است. با بحث و تبادل نظر بین اعضا مقرر شد برای بالا بردن سطح یادگیری دانش آموزان و جلوگیری از اعتراض ها و نگرانی های اولیا خودارزیابی هایی انجام شود.

در جلسه شورای دبیران مقرر شد، با استفاده از روش های خلاقانه و با توجه به نوع تدریس و میزان یادگیری، آزمون های ماهانه برگزار شود. همچنین، به منظور جبران افت تحصیلی، برای دانش آموزان خیلی ضعیف، معلم یار انتخاب شود تا زیر نظر دبیران مربوطه، در روزهای پنج شنبه، کلاس های جبرانی برگزار کنند. به این ترتیب، دانش آموزان برای آزمون ها و گرفتن نمره های واقعی آماده شوند.

چگونگی اجرا و نتایج کار

برای آشنایی دانش آموزان و تقویت اعتماد به نفس آن ها مقرر شد در تمام درس ها و در ابتدای تمام کلاس ها، از درس های گذشته ارزشیابی به عمل آید و در هر جلسه، سطح سوالات نسبت به جلسه قبل بالاتر رود. به این ترتیب، امکان داشت نمره ها نسبت به قبل باز هم کاهش یابد. به این دلیل، جلساتی توجیهی برای دانش آموزان و اولیا تشکیل دادیم تا دبیران، بنابر سطح آموزشی کلاس ها، ارزشیابی انجام دهند و نمره دانش آموز به صورت خودارزیابی تعیین شود. بر این اساس، کارنامه ای

بیان وضعیت موجود
اهداف آموزشی بر پایه سنجش و ارزشیابی صحیح تدوین می شود. در واقع، ارزشیابی فرایندی نظام یافته است تا مشخص شود هدف های آموزشی تا چه میزان تحقق یافته اند یا در حال تحقق هستند. با وجود این، در پیش از مدرسه های کشور، ارزشیابی به منظور تعیین میزان پیشرفت تحصیلی دانش آموزان است، درصورتی که هدف اصلی ارزشیابی، اصلاح و بهبود فرایند یادگیری - یادگیری است. با توجه به اصول ارزشیابی برنامه درسی مندرج در سند تحول بنیادین، ارزشیابی برنامه درسی باید اطلاعات معتبر، مفید و به موقع را برای کلیه عوامل سهیم در آموزش (اعم از کارکنان، مدیران، اولیا، مشاوران و سایر افراد ذینفع) فراهم کند و مشارکت مؤثر تمامی عوامل سهیم را در بهره برداری از نتایج در سطوح گوناگون به دنبال داشته باشد. از آنجا که هدف از فرسته های تربیتی تدارک دیده شده در برنامه درسی، درک و اصلاح مداوم موقعیت مترتبیان است، لذا ارزشیابی برنامه درسی باید بتواند کلیه واقعیت های اجرای برنامه درسی را در فرایند دستیابی به مراتب حیات طیبه به تصویر بکشد. در نهایت، ارزشیابی باید متناسب با داده های کمی و کیفی یا ترکیبی از آن ها انجام شود تا برای اصلاح مداوم نظام تربیت رسمی بر اساس نظام معیار اسلامی به نتایج دقیق تر و سودمندتری دست یابد.

بیان مسئله

نمره هایی که دانش آموزان در پایان هر ماه به عنوان نمره ارزشیابی ماهانه دریافت می کردند، اعتراض های دانش آموزان و اولیا را در پی داشت. این روند تا پایان امتحانات نوبت اول ادامه داشت. بعد از ثبت و تحلیل نمره ها با سال گذشته، مشخص شد نمره ها در تمام درس ها افت بسیاری کرده اند.

نارضایتی والدین از وضعیت درسی فرزندانشان و نارضایتی دبیران از بی توجهی دانش آموزان به مطالب درسی، موجب شد به دنبال راه حل برای رفع مشکل باشیم.

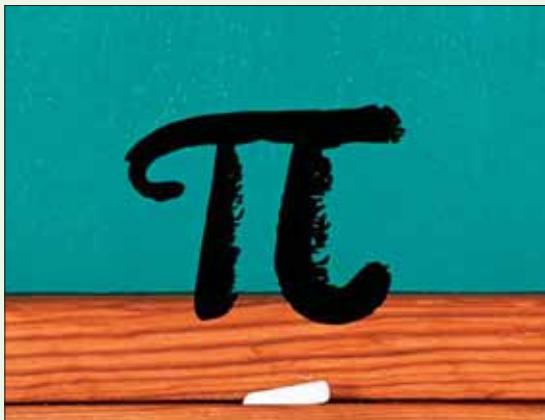
اقدامات اولیه

ابتدا در شورای دبیران، نتایج امتحانات هر درس با سال گذشته آن مقایسه شد. در مرحله بعد و به پیشنهاد دبیران، نمونه سوالات

* بیجار، آموزگار

جشن عدد پی

لیلا بسطامی*



عدد اسرازآمیز

عدد پی که آن را با حرف یونانی « π » نمایش می‌دهند، یکی از ثابت‌های ریاضی و معادل $3\frac{1}{4}$ است. پی عددی گنگ و متعالی است که اعشار آن تا بینهایت هیچ تکرار یا الگوی خاصی ندارد. در سال ۱۹۹۸ میلادی، فیزیکدانی به نام لری شاوا که مسئول موزه علمی سان‌فرانسیسکو بود، تاریخ ۱۴ مارس (۳/۱۴) را به نام عدد پی نام‌گذاری کرد. این تاریخ روز تولد آلبرت اینشتین هم است.

در سال ۲۰۰۹ قانونی جهانی به تصویب رسید تا این روز در همه دنیا جشن گرفته شود.

در این روز، در مدرسه‌ها فعالیت‌هایی برای آموزش عدد پی انحصار می‌شود تا دانش‌آموزان به یادگرفتن ریاضیات تشوق شوند. ضرورت برگزاری این جشن، برقراری ارتباطی جذاب و نشاط‌آور و دور از فضای رسمی و قانون‌مند کلاس ریاضی است؛ ساعتی که در آن دانش‌آموزان با فراغ بال، از زیبایی‌ها و جذابیت روابط ریاضی بگویند و به آن ابراز علاقه‌یابی شاید از آن اعلام برائت کنند. طنزها و کنایه‌های مخالفان و هنرمندی و لطافت طبع موافقان ریاضیات هم دیدنی و شنیدنی هستند.

اجرای ایده‌های هنرمندانه با محوریت عدد پی، از جمله اجرای قطعه موسیقی با رقم‌های عدد پی، با سازهای متععدد، ترئین کیک‌های زیبا و خوشمزه با طرح π ، نقاشی‌های زیبا، مجسمه π و دومینوبی از π ، از برنامه‌هایی بودند که ما در جشن پی در مدرسه اجرا کردیم.

پی نوشت

1. Larry shaw

طراحی کردیم تا دانش‌آموز نمره خود را در ابتدا وارد کارنامه کند و سپس دبیر نمره را تأیید کند.

مراحل اجرا

در پایان هرمه، نمونه‌برگ ارزیابی (کارنامه) چاپ و در اختیار دانش‌آموز قرار می‌گیرد. دانش‌آموز ستون مربوط به خود را در هر درس، با توجه به ارزشیابی دبیر مربوط، کامل می‌کند. دبیر هر درس، با در نظر گرفتن چگونگی ارزشیابی و فهم دانش‌آموز از مطالب، نمره دانش‌آموز را تأیید و نمره واقعی او را ثبت می‌کند.

قابل ذکر است، با توجه به برگزاری جلسات توجیهی متعدد، بیشتر از ۹۰ درصد نمرات واقعی بودند و دبیر آن‌ها را تأیید می‌کرد.

حدودیت‌های طرح

این طرح، با اینکه در ابتدا بسیار مشکل و زمان بر بود، با همکاری دبیران و اولیا و دانش‌آموزان، بعد از دو بار اجرا، آثاری بسیار عالی داشت.

در مرحله اول، در مجموع کل دانش‌آموزان، نمره خودارزیابی دانش‌آموز، تقریباً ۳۰ درصد با تأیید دبیر تفاوت داشت. بعد از توجیه و پیگیری‌های مکرر، در مرحله دوم این تفاوت به کمتر از ۱۰ درصد رسید. به مرور زمان، اعتراض‌ها و ناراضایتی از ارزشیابی‌ها کاهش یافت. در امتحانات نوبت دوم نسبت به نوبت اول همان سال، پیشرفت نمره وجود داشت، ولی نسبت به سال گذشته افت نمره داشتیم. این برای تمام دی‌نفعان کاملاً موجه و منطقی بود.

با توجه به تمام زحماتی که در ضمن اجرا برای دبیران و دانش‌آموزان وجود داشت، هر ماه از تمام دبیران و دانش‌آموزان ساعی تقدیر و تشکر به عمل آمد.

پیشنهاد می‌کنم در کنار شیوه‌های معمولی ارزشیابی، به فراخور امکانات و وضعیت تحصیلی دانش‌آموزان از روش‌های دیگر نیز استفاده شود.

لازم به ذکر است، مهم‌ترین حسن این طرح، مشارکت بالای هر سه گروه ذی‌نفع (دبیر، دانش‌آموز و اولیا) در اجرا بود.

* دبیر ریاضی شهرستان بیجار



درس آزاد در کتابهای فارسی

هیمن رجبی*

به عظمت و اهمیت ادبیات در برنامه آموزش کشور و بهویژه مدرسه‌هاست. خوشبختانه در چند سال اخیر، با تغییراتی که در کتاب‌ها اعمال شده است، شاهد تلاش متقدیان آموزش‌پرورش در ارتقای کیفی آن‌ها هستیم؛ اگرچه این به معنای پایان راه نیست.

از جمله نکات مثبتی که در کتاب‌های درسی فارسی متوسطه‌های اول و دوم دیده می‌شود، لحاظ کردن قسمت‌هایی هر چند کوتاه تحتعنوان درس آزاد و برسی ادبیات بومی است که به بررسی دقیق‌تر آن‌ها خواهیم پرداخت. کمتر رشته‌ای به اندازه ادبیات تنوع دارد. همین تنوع حوزه‌ها، فرصتی برای آموزش‌های متفاوت این ماده درسی توسط آموزش‌دهندگان، بهویژه معلمان و دبیران مدرسه‌ها فراهم می‌کند و این هم به نوبه خود نعمتی برای ما معلمان است که بتوانیم فرهنگ غنی بومی را در پیوند با آموزش این درس به نمایش بگذاریم. در آن صورت چند هدف را نشان کرده‌ایم؛ هم جذابیت کتاب را برای دانش‌آموزان بیشتر

ادبیات آینه‌تمانمای اوضاع اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی هر ملتی است که جامعه آن را در بر می‌گیرد و با بهره‌گیری از توانایی زبانی، فکری و ادبی خویش، در ذهن، اندیشه و احساس مخاطب یا مخاطبان می‌ماند و در گذر زمان می‌تواند عده‌ای کثیر را شیفتۀ خود سازد. این نه تنها از سر عاطفه، بلکه احساس نیاز خودآگاه و ناخودآگاه جامعه هم هست.

سرزمین ایران، به عنوان تمدنی قدیمی، همواره از ادبیاتی غنی برخودار بوده که چشم جهانیان را، به سبب گران‌مایه بودن آثار زیادش، به خود معطوف ساخته است. این موضوع همواره غرور ما ایرانی‌ها را برانگیخته است. اگر ایران نباشد، شاید واژه تمدن بی‌معنا باشد که یکی از دلایل آن، وجود فرهنگ‌های متعددی است که در طول تاریخ در این سرزمین رشد یافته‌اند و خود نیز مایه غنای فرهنگ ایرانی در مقیاس ملی و جهانی شده‌اند. وجود کتاب‌های درسی مرتبط با ادبیات فارسی مهر تأییدی

* دبیر ادبیات دوره متوسطه شهرستان دیواندره، استان کردستان

همدلی از همزبانی بهتر است

فاطمه جعفری*



در ابتدای سال تحصیلی متوجه شدم در برقراری ارتباط با دانش آموزان و همکارانم مشکلاتی دارم، زیرا همگی آن ها کرد زبان هستند و من با این زبان و فرهنگ آشنا نیستم. این موضوع برای من چالش بزرگی بود، چون باید با آن ها ارتباط مؤثر برقرار می کردم. نمی خواستم معلم منفعت و بی تأثیری باشم. به فکر حل مسئله افتادم و درباره راه های برقراری ارتباط مؤثر مطالعه کردم. متوجه شدم، کلید برقراری ارتباط درست شناخت زبان همدیگر نیست. کلید این شناخت، مهارت همدلی است. با مطالعه و استفاده از روش های همدلی در کلاس و توجه دادن دانش آموزانم به این موضوع، توانستم در حد انتظار خودم کلاسی پریار، صمیمی، شاد و موفق داشته باشم. شناخت مهارت همدلی و استفاده از آن در محیط مدرسه لازمه موقفيت در کار تدریس است. به همین دلیل، خواستم شما همکاران ارجمند نیز با این مهارت آشنا شوید و آن را به کار گیرید.

بدون کسب مهارت همدلی، هیچ گاه خانه تان را به سوی مدرسه ترک نکنید.

کرده ایم و هم با استفاده از ادبیات بومی استان ها در کتاب درسی، به واقعیت های بومی غنا بخشیده ایم. حال که بخش ادبیات بومی در کتاب های فارسی گنجانده شده اند، می توانیم از این قابلیت به نحو مطلوب بهره گیریم. اگرچه تلاش همه همکاران را در تدریس ارج می نهیم، اما باید اقرار کنم، متأسفانه برخی همکاران کوتاهی هایی در این زمینه دارند که امید است رفع شود؛ از سخن اضافه پرهیز و پیشنهادهایی را در این خصوص بیان می کنم.

- می توانیم توجه ویژه ای به درس ها داشته باشیم. برای مثال، در فارسی پایه یازدهم، در بخش ادبیات حمامی، درسی آزاد برای ادبیات بومی گذاشته شده است که ما می توانیم آن از شاهنامه گردی به قلم آقای بهروز چمن آرا استفاده کنیم یا از داستان های حمامی شفاهی که در بین اقوام مناطق ایران موجود است بهره بگیریم.

- در هر کدام از زمینه های ادبیات مثل تعلیمی، داستانی و پایداری، معلمان می توانند بدون هزینه یا با کمترین هزینه، بر جاذیت کلاس بیفزایند و تدریس خویش را اثربخش تر کنند. برای نمونه، در شروع فصل ادبیات تعلیمی، یک نمونه شعر با زبان محلی تعلیمی برای دانش آموزان بخوانیم.

- دو سه شعر از کل کتاب انتخاب کنیم و نمونه های آن ها را در ادبیات محلی با دانش آموزان کلاس بررسی کنیم.

- در تصویرسازی های شعری، از ابعاد طبیعی محیط خود نیز استفاده کنیم. مثلاً اگر در شعری تصویرهای کوه و دشت و عناصری چنین داریم، می توانیم با در گیرسازی ذهنی، شعر را برای بچه ها تجسم سازی کنیم.

جاده سلیقه در این زمینه برای معلمان و دبیران عزیز ادبیات هموار است. این نمونه را با یک سوال مطرح می کنم: چه شکالی دارد روز درس آزاد (به صورت خاص) من معلم با پوشش محلی (گردی) سر کلاس بروم.

البته فعالیت ها فقط نباید توسط معلمان اجرا شود. اجرای اصل یادگیری فعل و مشارکت یادگیرنده اهمیت دارد. چرا که با چنین کارهایی هیچ کلاسی کسل کننده نخواهد بود. ما هم در عین اجرای وظیفه و تقویت ادبیات فارسی و محلی، زمینه رشد اجتماعی بیشتر دانش آموزان را برای زندگی هر چه بهتر در دنیای خیلی سخت امروز فراهم آورده ایم.

* شهرستان بانه



اسوههای جاوید

عباس احمدی

پایداری و ماندگاری نظام اسلامی و سربلندی آن در تاریخ، مرهون ایثارگری و جان‌فشنای مردان و زنان آزاده این مرزبوم است که با اهدای تنها سرمایه ارزشمند خود درخت انقلاب اسلامی را آبیاری کردند. فرهنگیان نیز آموزگاران همین مکتب بوده‌اند که درس معرفت و جان‌فشنای در راه آیین و سرمیں خود را با بذل جان خویش تعلیم داده‌اند. شهدای فرهنگی و معلمان شهید از شمار این قافله‌اند که نام و یادشان تا همیشه تاریخ بر تارک قله‌های این دیار خواهد درخشید و در سینه دشتهای آلاله کرستان جاودان خواهد ماند. این شهیدان ثابت کرده‌اند که همواره رهرو راستین آیین محمدی (ص) هستند و در راه پاسداری از آرمان‌های خود از بذل جان خود نیز دریغ نمی‌کنند. استان کرستان ۵۷ شهید فرهنگی را تقدیم انقلاب اسلامی کرده است. یادکرد این جان‌نثاری‌ها رسالت عظیمی است که در جهت مانایی مکتب شهادت بر دوش آیندگان این سرمیں است. در این مجال، از زمرة این شهیدان، زندگی‌نامه سه تن از این اسوه‌های ایثار را مرور می‌کنیم.

شهلا هادی یاسینی

پنجم بهمن ماه سال ۱۳۳۸ در خانواده‌ای مذهبی به دنیا آمد. تحصیلاتش را تا دوره متوسطه در زادگاهش شهروندی ادامه داد و در رشته اقتصاد اجتماعی دیپلم گرفت. در سال ۱۳۶۰ به استخدام آموزش و پرورش درآمد و کار تدریس را از روستای تازه‌آباد سفلی از توابع مریوان آغاز کرد. پس از یک سال خدمت در این روستا، به آبادی «رزاپ» رفت و به تعلیم و تربیت فرزندان این روستای محروم پرداخت. دوستاشن تعریف می‌کردند: «یک بار از طرف مدرسه به اردو رفته بودیم، اتوبوس برای صرف غذا بین راه توقف کرد. وارد رستورانی شدیم، داشتیم غذایمان را می‌خوردیم که دیدیم شهلا غذایش را برداشت و از رستوران بیرون رفت. از کارش تعجب کردیم، کنچکاً بودیم که بینیم چه کار می‌کند. دیدیم گدایی معلول کنار جاده نشسته و چشمش به آدم‌هایی است که داخل رستوران غذا می‌خورند. شهلا رفت کنار گذاشت. غذا را جلوی او گذاشت و چند لقمه هم خودش برداشت و با هم مشغول خوردن شدند. وقتی سوار اتوبوس شدیم، بعضی از چههای شیطان شهلا را اذیت می‌کردند که ناهارش را با گدا خورد است. شهلا وقتی مسخرگی هم کلاسی‌ها را دید، به آن‌ها گفت: نمی‌توانستم غذایم را بخورم و بینم گدای گرسنه‌ای کنار جاده نشسته است. حالا دیگر وجود نداشت. وقتی بچه‌ها جوابش را شنیدند، همگی ساكت شدند.



ژیلا مقبل

در تاریخ بیست و یکم آبان ماه سال ۱۳۴۰ و در خانواده‌ای متدين و علم‌دوست از اهالی سندج متولد شد. در میان برادران و خواهرانی تحصیل کرده پرورش بافت و به تأسی از فضای فرهنگی خانه، او نیز برای تحصیل و تربیت علمی، تلاش فراوانی از خود نشان داد. خانواده‌اش از زمرة خانواده‌هایی است که فرزندان عالم و خدمت‌گزاری به جامعه تقدیم کرده است. در سال ۱۳۶۰ دیپلمش را با رتبه ممتاز در رشته علوم تجربی اخذ کرد و به عنوان دانش‌آموز رتبه اول استان انتخاب شد. پس از گرفتن دیپلم، شغل معلمی را برای خود انتخاب کرد و برای تعلیم و تربیت فرزندان این دیار به روستای «رزاپ» مریوان کوچ کرد.



مهری رزاق طلب

ولادتش عطیه‌ای الهی بود که خداوند در نخستین روز از خردادماه ۱۳۴۱ به خانواده متدين او ارزانی داشت. با وجود تنگناها و محرومیت‌هایی که آن زمان در امر تحصیل پیش پای دختران قرار داشتند، با علاقه و پشتکار وارد مدرسه شد و دیپلم متوسطه‌اش را با موفقیت گرفت. در دوران تحصیل دانش‌آموز مستعد و موفقی بود و توانست شغل شریف معلمی را برای خود انتخاب کند.



کبوتران مهاجر

در هفتم شهریور ماه سال ۱۳۶۲، خانم‌ها شهلا هادی یاسینی، ژیلا مقبل و مهری رزاق طلب، معلمان روستای رزاب از توابع شهرستان مریوان استان کردستان، به روستای رزاب رفته بودند تا امتحانات تجدیدی بچه‌ها را برگزار کنند. در آن روستا زن میان سالی زندگی می‌کرد که شوهرش را از دست داده بود و دو فرزند داشت. معلمان روزی که شهلا هادی یاسینی، ژیلا مقبل و مهری رزاق طلب از روستا به این خانواده می‌رسیدند و کمکش می‌کردند. روزی که به روستا رسیدند، با هم به خانه او رفتند. مقداری آذوقه برایش بردند و شب را به اصرار وی، همان جا ماندند. روز هشتم شهریور ۱۳۶۲ معلم‌ها صبح خیلی زود از خواب بیدار شده و سفره صبحانه را روی ایوان پهنه کرده بودند. هنوز چند لقمه شدند و سفره بودند که چند هوپیمای عراقی وارد آسمان منطقه شدند و روستای رزاب را بمبازان کردند. یکی از بمبها درست روی سفره صبحانه معلمان فرود آمد و هر سه خانم معلم، به اتفاق زن صاحب خانه و یکی از بچه‌هایش، به شهادت رسیدند. یادشان گرامی و راهشان پر رهرو باد.

خوداتکایی در مدرسه‌های شبانه‌روزی

طرح خوداتکایی به معنی آموزش حرفه‌ها و مشاغل به دانش‌آموزان مدرسه‌های شبانه‌روزی، برای تقویت فرهنگ کار و تولید براساس نیاز جامعه و دانش‌آموزان، و با توجه به امکانات و تجهیزات موجود در واحد آموزشی است تا با این شیوه و راهبرد، زمینه اتکا به خود برای دانش‌آموزان و مدرسه‌های تحت پوشش طرح فراهم آید.

یکی از برنامه‌هایی که از سال ۱۳۷۹ به منظور توانمندسازی دانش‌آموزان مدرسه‌های شبانه‌روزی اجرای شد، طرح خوداتکایی و مهارت آموزی به دانش‌آموزان شبانه‌روزی بود. هم‌اکنون براساس آمار موجود ۴۵ طرح خوداتکایی در مدرسه‌های شبانه‌روزی متوجهه‌های اول و دوم، و دوره‌های فنی و حرفه‌ای، کارداشی و خوابگاه مرکزی استان کردستان فعال است و آموزش عملی حدود ۴۰ درصد از کل مدرسه‌های شبانه‌روزی استان کردستان با حدود ۷۰۰۰ دانش‌آموز مشغول به تحصیل در این مدرسه‌ها انجام می‌شود.

■ احیای شغل و حرفه‌های بومی محلی و آموزش آن به دانش‌آموزان؛

■ بستر سازی خوداشتغالی و کارآفرینی؛
■ تأمین درآمد برای مدرسه‌ها و دانش‌آموزان؛

فایده‌ها و اهداف اجرای طرح خوداتکایی در مدرسه‌های شبانه‌روزی

■ غنی‌سازی اوقات فراغت دانش‌آموزان؛

■ آموزش فرهنگ مشارکت و کارگروهی؛

■ تقویت روحیه کار، تلاش و فرهنگ کارآفرینی و مسئولیت‌پذیری در دانش‌آموزان؛

■ استفاده بهینه از امکانات موجود در مدرسه‌های شبانه‌روزی به منظور ارتقای سطح مهارت دانش‌آموزان؛

■ بومی‌سازی مهارت‌ها بر حسب موقعیت جغرافیایی، اقتصادی و اجتماعی در مناطق کشور؛

محتوای طرح‌های خوداتکایی مدرسه‌های شبانه‌روزی استان کردستان

با توجه به شرایط اقلیمی، جغرافیایی، فرهنگ غنی و ریشه‌دار مردم استان کردستان و از همه مهم‌تر نیازهای اساسی مردم، وجود روستاهای پراکنده، کوهستانی و





پرورش زعفران در کارگاه خوداتکایی مدرسه‌های شبانه‌روزی

زعفران که به گل سلامتی، سلطان ادویه‌ها و طلای سرخ معروف است، با ارزش‌ترین رستنی ایران و خاستگاه اصلی آن دامنه‌های الوند است. زعفران در مناطق بسیار کم‌باران که زمستان‌های سرد و تابستان‌های گرم دارد، رشد می‌کند. آب و هوای استان کردستان با شرایط آب و هوایی شمال شرق ایران و خراسان - که ۹۵ درصد از زعفران کشور در استان خراسان جنوبی کشت می‌شود - مشابه‌تر دارد. وجود شرایطی مثل کم خرج بودن پرورش زعفران و فراهم بودن امکان پرورش آن در مدرسه‌های شبانه‌روزی، نیاز بسیار کم زعفران به آب، وجود زمین‌های زراعی بایر در اطراف مدرسه‌های شبانه‌روزی، نیاز پرورش زعفران به ظرفی کاری و هم‌زمان بودن کاشت، داشت و برداشت آن با دوره مدرسه‌ها (مهرماه تا اوایل اردیبهشت)، اداره کل آموزش و پرورش استان را به فکر کاشت آن انداخت. به این ترتیب، در ابتدای سال ۱۳۹۶ مقدمات و برنامه‌ریزی لازم برای اجرای کشت زعفران در مدرسه‌های شبانه‌روزی شهرستان‌ها و مناطق استان فراهم شد. در اولین کشت پاییزه در آبان‌ماه ۹۶، این محصول در دو دبیرستان «شبانه‌روزی شهید باهنر منطقه کرانی» و «نمونه دولتی شهید باهنر شهرستان بیجار» به بار نشست. امید است پرورش این محصول گران‌بها برای مدرسه‌های شبانه‌روزی استان کردستان، علاوه بر بومی‌سازی کشت زعفران و کمک به اقتصاد خانواده‌ها، افزایش صادرات این محصول در کشور را به ارمغان آورد.

صعب‌العبور بودن جاده‌ها و دسترسی نداشتن به بازار و مراکز خرید و ضرورت اتکا به خود، طرح‌های خوداتکایی در مدرسه‌های شبانه‌روزی در قالب فعالیت‌های متنوعی در حال اجرا بند که عبارت‌اند از:

۱. پرورش مرغ و بوقلمون سبز؛
۲. چرم‌دوزی و کیف‌دوزی؛
۳. پرورش گیاهان دارویی؛
۴. کاشت میوه‌های گلخانه‌ای و صیفی‌کاری؛
۵. پرورش قارچ؛
۶. قالی‌بافی و تابلو فرش؛
۷. پرورش زنبور عسل؛
۸. طرح پرواربندی برده؛
۹. گل‌دوزی و میله‌دوزی؛
۱۰. بافندگی؛
۱۱. طراحی روی سفال و شیشه؛
۱۲. درختکاری؛
۱۳. مروارید دوزی؛
۱۴. پرورش گل و گیاه آپارتمانی؛
۱۵. آموزش خیاطی؛
۱۶. گلیم‌بافی؛
۱۷. معرق‌کاری و کار روی چوب؛
۱۸. آموزش تهیه مرba و ترشی؛
۱۹. آموزش کامپیوتر؛
۲۰. آموزش عکاسی و فیلم‌برداری؛
۲۱. پرورش زعفران.

دو معلم نویسنده

جبار شافعی‌زاده

معلم نویسنده، محقق
پژوهشگر و صاحب نظر
در ادبیات کودکان و نوجوانان



مؤسس و مدیر دبستان زنده‌یاد ادهم مظفری، نویسنده برگزیده یونیسف و شورای کتاب کودک ایران و برنده لوح و تندیس «هانس کریستین اندرسن».

جبار شافعی‌زاده متولد ۱۳۵۷ در روستای گازرخانی از توابع شهرستان کامیاران کردستان، فارغ‌التحصیل دانشکده روان‌شناسی دانشگاه تهران در دوره‌های کارشناسی و کارشناسی ارشد است و در شورای کتاب کودک ایران، و کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان فعالیت دارد. این نویسنده در سال ۱۳۸۴، به همراه نویسنده‌گانی چون سیمین دانشور و احمد اکبرپور در مسابقه بین‌المللی پیام نویسنده‌گان جهان به «هانس کریستین اندرسن»، موفق به دریافت لوح تقدیر شورای کتاب کودک ایران و تندیس «هانس کریستین اندرسن» شده است. همچنین، ترجمه ۲۰ عنوان کتاب کودک و نوجوان از نویسنده‌گانی مانند پیتر هانت، دونا نورتون و شل سیلور استایین از زبان فارسی به کردی، ترجمه و نقد ساختارشناختی، روان‌شناسی و معناشناختی آثار برگزیده شاعران و نویسنده‌گانی مانند میچیو مادو، سیلور استاین و ناصر کشاورز را در کارنامه دارد.

عنوان‌های برخی آثار شافعی‌زاده تألیف

دیوار؛ داستان کودک، اثر برگزیده یونیسف و شورای کتاب کودک، یونیسیف ۱۳۸۳، تهران.

سمفونی باد؛ مجموعه داستان همه‌سالان، قطره، ۱۳۸۴، تهران.
رقص سایه‌ها در باران؛ داستان‌های کوتاه فارسی، تهران، قطره، ۱۳۹۰.

مادر بزرگ با پاییز رفته بود؛ داستان کودکان، ساری، هیثا، ۱۳۹۴

ترجمه

درخت بخشندۀ؛ شل سیلور استاین، مصور، به زبان کردی، هفت‌نامه سیروان.

هفت روز هفته دارم؛ احمد رضا احمدی، کتاب کودک، ترجمه به کردی، ماهنامه رویان.



رستم علیخانی

معلم، تاریخ‌نگار، محقق و
نویسنده



رستم علیخانی سال ۱۳۵۶ در روستای الک از توابع بخش مرکزی شهرستان کامیاران به دنیا آمد. وی دوران خردسالی را در دامن طبیعت بکر این روستا سپری کرد. در سال ۱۳۶۸ دوره ابتدایی را با موفقیت به پایان رساند. برای ادامه تحصیل راهی روستای همجوار «ماراب» شد و در ادامه به شهر کامیاران رفت. در رشته تاریخ محض در دانشگاه تبریز در دوره لیسانس پذیرفته شد و در سال ۱۳۷۸ فارغ‌التحصیل شد. در پاییز ۱۳۸۲ به صورت نیروی حق التدریس به استخدام آموزش‌وپرورش درآمد. در بهار سال ۱۳۸۹ به استخدام رسمی آموزش‌وپرورش درآمد و در دوره متوسطه به تدریس درس تاریخ پرداخت. هم‌زمان، در کنار کار تدریس، به تحقیق و پژوهش در تاریخ روستاییش «الک» پرداخت. تاکنون موفق به تالیف ۱۴ اثر شده است.

عنوان‌های برخی آثار رستم علیخانی

۱. تبارنامه آبادی الک

۲. سه قرن تاریخ مکتب آبادی الک

۳. از چهارمحال بختیاری تا دشت کامیاران که موضوعش تاریخ سیاسی-اجتماعی طایفه گشکی کامیاران بود.

۴. مشاهیر زنان کرد که شرح حال ۲۹۶ تن از زنان نامدار کُرد از عهد باستان تا امروز را در برمی‌گیرید.

۵. تاریخچه آموزش‌وپرورش کامیاران. این اثر تاریخ چهارصد ساله حوزه آموزش‌وپرورش شهرستان کامیاران را ترسیم کرده است. ابتدا از پیشینه مدارس علوم دینی در منطقه کامیاران آغاز می‌کند و برابر مستندات پیشینه دایر شدن مدرسه‌های علوم دینی را به دوران صفوی بازمی‌گرداند و سیر شکل‌گیری آن را تا عصر حاضر بررسی می‌کند.

مربی

سعیده اصلاحی

در حدیث قدسی آمده است: «ای موسی! من چیزی محبوب‌تر از بندۀ مؤمن در نزد خودم نیافریده‌ام. من او را با کارهایی که برایش خیر است، آزمایش می‌کنم و از او هم هر چه خیر باشد برایش ذخیره می‌سازم. من به صلاح امور بندهام از خودش عالم‌ترم، پس به بلاهای من صبر کن (چون برای تو خیر است) و به نعمت‌هایم شکر کن و به قضاهای من راضی باش. وقتی که بندۀ مؤمنم این کارها را کرد و به رضای من عمل نمود و امر مرا اطاعت کرد، نام او را جزو صدیقان می‌نویسم» (حدیث قدسی، ص ۸۱).

وقتی این جملات را می‌خوانیم، روش‌های پرورش و آموزش دانش‌آموزان برایمان تداعی می‌شود.

اگر امتحاناتی نباشند، دانش‌آموز نمی‌تواند دانشش را بسنجد و به نقاط ضعف و قوتش بی‌ببرد. سختگیری‌های معلم برای ادب و انجام تکلیف و مطالعهٔ صحیح دانش‌آموز، همه به نفع خود او و تشویق‌ها هم برای عملکردهای مناسب است. نمرات خوب را برایشان ذخیره می‌کنیم و برای نمرات بد فرصت جبران قرار می‌دهیم. این روند در آموزش و پرورش صلاح آن‌هاست و خودشان بر این مهم واقف نیستند!

آنانکه مطابق برنامهٔ ما پیش بروند، شاگرد ممتاز می‌شوند.

«علمی کردن» چقدر شبیه «رب بودن» است. بی‌جهت نیست به معلم مربی گفته‌اند.

* کتاب حدیث قدسی/ص ۸۱/ حدیث ۲ در شأن حضرت موسی (ع)



برنامه و راه
لحظهه و راه
تسکیل کمیته ویژه



حمله به سرلشکر
ژاندارمری

تحصین
ازه
روحانیون مبارز
کشش بالات
دستگیری

اکر راه مسالمت آمیز بود اعلام جهاد میکنم

امام: اعضای شورای
انقلاب تعیین شدند

دولت را بزودی
معزفی می کنم
برای جهاد میتوانم اسلحه تهیه کنم.

دولت فعلی فاسد و بازیش
غیر قانونی است و در کام
باید کنار برود
مقتضی بود
باز هم کام
میکنید

شهردار تهران
استعفای خود را
به امام علیه السلام
لشی کرد

راه پیمانی میلیون

لیبی دولت بازدگان
را بر سمیت شناخت

مودم ب
ای اعتم

دی از
افران
من
ای
کت
دند

دستور از راهنمایی
استقرار از امداد و امداد
موقتی میگیرد

دزیم متلاشی شد

آخرین مسکن های
فرود بجهه: اطلاعات



www.Bimah-e-Ghadir.com

در راه دولت هادر کان، حممه
در دانشگاه اعلام میشود

دانشگاه اسلامی
شندی و پژوهش
اعلام میشود

دانشگاه اسلامی
شندی و پژوهش
اعلام میشود



ذرا
هویزد
از ایران
رفت
ذرا های
مهم، که دید
میکنند

از دشمن
را خهدی
اسناد
سیاران
جاهز
روزه
شرط
تازه
برای
برای
از ای
دانشجوی

لطفیات
شوری و
و امریکا در
باره بازدگان
میگردند

در دادگاه اسلامی

ایلام نمیشود

نامه های جلس

لودیده ۲۰۰۰

برنامه های معاوی

رئیسی است

پروازی سایه
فاتح

اطلاعات

تظاهرات علی
پشتیبانی از

دستور بزرگ
بیانیه

بیست و دوم
بهمن
مبارک